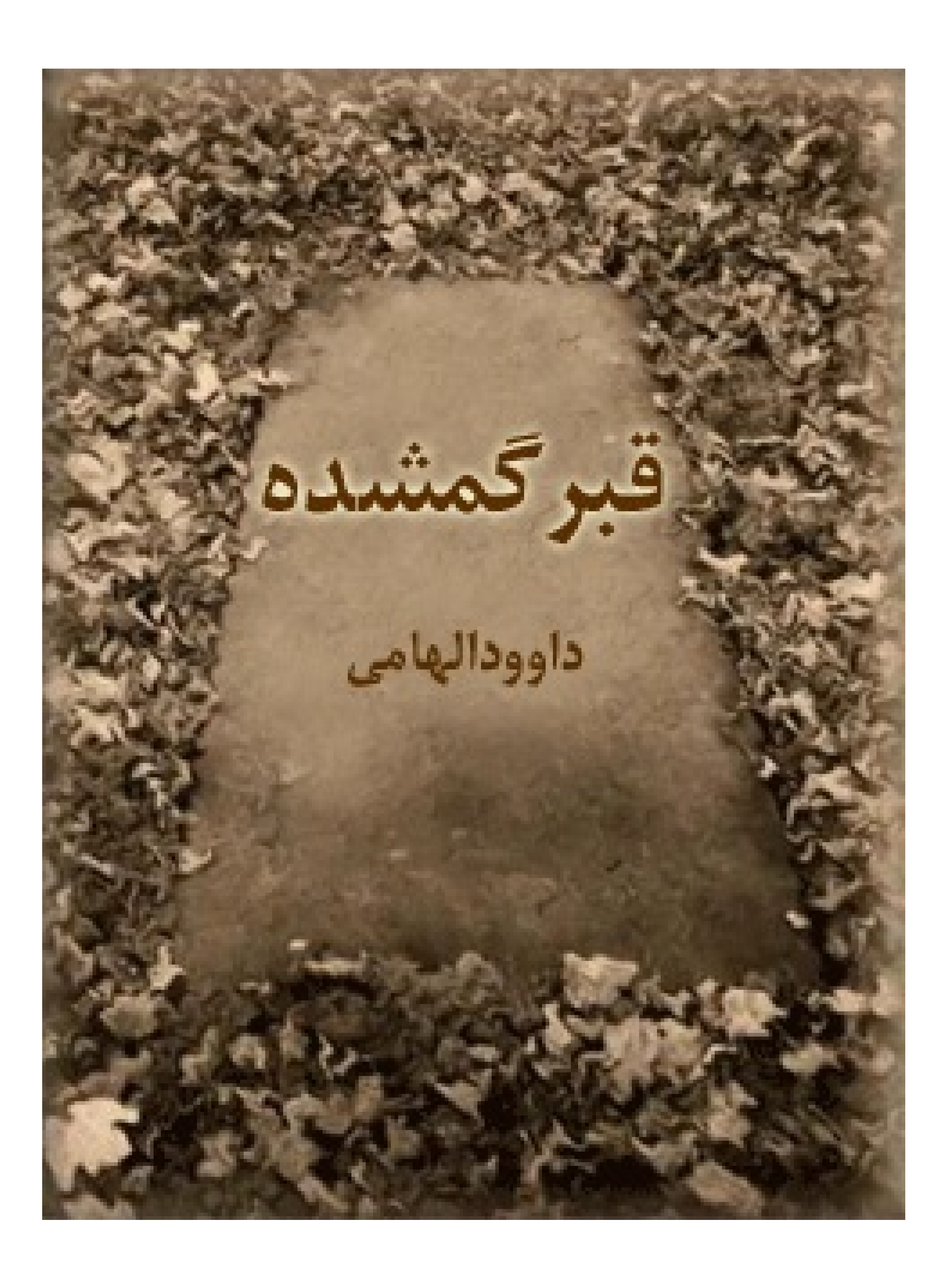

قبر گمشده
داوودالهامی



قبر گمشده

نویسنده:

داود هامی

ناشر چاپی:

مکتب اسلام

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

قبر گمشده

مشخصات کتاب

سرشناسه : الهامی داود، - ۱۳۱۶

عنوان و نام پدیدآور : قبر گمشده تالیف داود الهامی مشخصات نشر : قم مکتب اسلام ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری : ص ۲۱۶

شابک : ۹۶۴-۵۸۳۲-۰۱-۲ ؛ ۹۶۴-۵۸۳۲-۰۱-۲

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع : فاطمه زهرا(س ، ۱۳؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره : BP۲۷/۲ /الف ۷ق ۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۲۰۴۹۷

آغاز سخن

بِسْمِ اللَّهِ الْرحمنِ الْرَحیم

برای نذری که کرده بودم، مدتها در این فکر بودم درباره ی بانوی بزرگ اسلام فاطمه ی اطهر علیهاالسلام کتابی بنویسم ولی وقتی می دیدم درباره ی آن حضرت کتابهای زیادی نوشته شده، متحیّر می شدم چه بنویسم و از کجا بنویسم که لااقلّ ارزش یکبار خواندن را داشته باشد مدتها همین موضوع فکر مرا به خود مشغول ساخته بود تا این که تابستان گذشته، خوابی دیدم در آن خواب این موضوع عنوان شد که قبر زهرای مرضیّه کجاست؟ چرا قبر او مخفی است؟ از خواب بیدار شدم درباره ی همین سئوال عمیقاً فکر کردم، دیدم جا دارد نوشته ی خود را به همین موضوع اختصاص بدهم.

البته این سئوال و سئوالات دیگر در همین موضوع، فکر انسان را به اعماق تاریخ می برد، مسلماً بررسی این سئوالات و پیدا کردن پاسخ آنها جز با کنجکاوی در اوراق فرسوده ی تاریخ امکان پذیر نیست زیرا در درون تاریخ، امور در افق بازتر و وسیع تر و عمومی تر مشاهده می شود.

فاطمه علیهاالسلام دختر نازنین پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روزهای آخر عمرش هیچگونه آرامشی نداشت و روح آزرده ی او

همچون پرنده ای مجروح که بالهایش را

[صفحه ۶]

شکسته باشند، غمگین و بی تاب بود.

نگیرد هیچ صاحبخانه آرام

چو در نامحکم و کوته بود بام

ناله های جانسوزش و استغاثه های جانگدازش فضای مدینه (شهر پیغمبر) را پر کرده بود و آنقدر گریسته بود که دیدگانش مجروح شده بود. سرانجام همچون کوه آتشفشانی منفجر شد و این انفجار بر اثر ناراحتیهایی بود که در مدت کوتاه بعد از رحلت پدر گرامیش به او رسیده بود و این ناراحتیها فوق طاقت انسان بود و کوههای عظیم طاقت تحمّل آن را نداشت. غم او دشوارتر از آن بود که کسی بتواند تسلیتش دهد و او را به شکیبائی بخواند.

زهرای اطهر علیهاالسلام به خاطر دفاع از حریم امامت، تمام مشکلات و مصائب را به جان خرید. و هر چه در توان داشت، کوشید تا نخستین خشت این بنا را کج نگذارند.

او نه تنها اولین مدافع و حامی امامت بود، بلکه او شهید راه امامت و امت پدرش شد و منشأ بیماریش صدماتی بود که در راه دفاع از حیثیت امام و امامت به او رسید و این خروش و تلاش دم آخر، به مرگ او سرعت بخشید و نیمه رمقش را گرفت.

پس در حقیقت زهرای مرضیّه اولین قربانی و فدیه ای بود که «امامت» داد زیرا زهرای مجبوب، گذشته از صدمه فقدان پدرش هر صدمه ای از اصحاب پدرش دید، در این راه دید.

[صفحه ۷]

اگر کسی از محکومیت شیخین امتناع کند، و یا به نگاه تردید به اخبار بنگرد، ولی یک چیز را نمی توان نادیده گرفت

و آن رنجیدگی شدید خاطر اقدس زهرای عزیز از وضع خفقان آور عصر خود بود به دلیل اصرارش به پنهان کردش قبرش و مخفی داشتن دفن و تجهیزش. زهرای مظلوم برای اظهار مظلومیت خود و شوهرش راهی جز این وصیت جانگداز نداشت. او با این وصیت پرنده های جنایی حکّام وقت را برای همیشه باز و قابل پیگیری نگه داشت و تمام تلاش بداندیشانی که سعی در تطهیر دامن آلوده ی جنایتکاران تاریخ از ننگ این ستمها را دارند، نقش برآب و رسوای تاریخ نمود به طور کلی آبروی ستمگران را ریخت.

این واقعیت تاریخی که بزرگترین سند مظلومیت اهل بیت رسالت علیهم السلام و برنده ترین حربه ی تبلیغاتی در دست دوست داران فاطمه علیهاالسلام می باشد نباید به خیالات واهی از دست داد.

باید از طرفداران غاصبان حق زهرا علیهاالسلام، پرسید به چه دلیل این همه ظلم ستم به خاندان رسالت کردند؟ ظلم و ستمی که بعد از وفات پیامبر صلی اللّه علیه و آله از طف خلفا نسبت به خاندان پیامبر و زهرا شد، چیزی نیست که قابل کتمان باشد. اگر چه حقوق بگیران و جیره خواران آنان در طول تاریخ سعی در کتمان آن داشته اند، ولی جنایت و ظلم آنان به قدری عظیم است که کاملاً نتوانسته اند دامن آنان را از این لکّه ی ننگ پاک سازند، گرچه تا حدودی از شدت آن کاسته اند ولی همین مقدار که در کتابهای آنها مانده، برای مظلومیت فاطمه علیهاالسلام و خاندان رسالت و محکومیت

[صفحه ۸]

خلفا کافی است.

ای یادگار عزیز پیامبر! و ای بانوی بزرگ اسلام! ما را طاقت بیان مصائب جانکاهی که بعد از فقدان پدر

بر تو وارد شد، نیست تو مظلومانه از دنیای ظالمان رفتی و به رضوان حق پیوستی و درد دل مجروحیت را با خود زیر خاک بردی و راز سرّ به مهر محفوظ نزد شوهر مظلومت نهادی و فرزندان معصومت نیز سرّ تو را همچنان که خود خواسته بودی، کتمان کردند و چنین شد که قبر تو تا ظهور فرزند منتقمت ناپیدا باشد و با پنهان و مخفی داشتن محل مزارت از همه ی خلایق، راز دلت را برملا ساختی، تا آیندگان نیز بدانند که تو مظلومانه به خاک رفتی.

ای بانوی ستمدیده، ای مادر دلشکسته! اگر چه در دنیا قدر تو معلوم نشد و امت جدت قدر تو را نشناختند ولی عظمت مقام تو در پیشگاه عدل الهی و در صحرای محشر و بهشت برین محفوظ است. آنجا جز فرزندان عزیزت، کسی اذن دیدار تو را ندارد.

طبق روایات شیعه و سنّی، چون فاطمه علیهاالسلام به صحرای محشر پا می گذارد از جانب قادر متعال ندا داده می شود که ای اهل محشر! چشمهای خود را ببندید تا فاطمه دختر محمد صلی اللّه علیه و آله بگذرد. جبرئیل زمام ناقه ی ایشان را گرفته و به آواز بلند ندا کند پس در آن روز هیچ نبی، رسول، صدّیق و شهیدی نماند مگر آن که چشمهای خود ببندد تا فاطمه

بگذرد. [۱] .

ای مهین بانوی عالم خلقت! درست است تو عصمت کبرای حق و ناموس اکبر خداوندی و با این همه عظمت و احترام، در شأن تو نبود که چشم نامردان مدینه بر جنازه ی مطهّر تو بیفتد و دست ناکسان عالم خلقت بر

مزار مقدس و بر تربت مطهّرت ساییده شود. دریغا حرمت شکنی سامریان، علاقمندان مقام والای تو و شیفتگان ساحت اعلای تو را هم از فیض زیارت تربت پاکت محروم کردند به پاس شکوه و جلالت آنان را از شفاعت خود محروم نسازی.

در پایان به شعر ناصر خسرو (متوفی ۴۸۱ ه- ق) تمسّک می کنیم:

آن روز در آن هول و فزع بر سر آن جمع

پیش شهدا دست من و دامن زهرا علیهاالسلام

داود الهامی

قم- پنجم رجب ۱۴۲۱ ه- ق

برابر با

۱۲/ ۷/ ۱۳۷۹

[صفحه ۱۱]

جفای تاریخ

این همه اختلاف در دقایق زندگی زهرا علیهاالسلام چرا؟

در این که فاطمه اطهر علیهاالسلام بانوی بزرگ اسلام، در چه تاریخی متولّد شده، میان علمای اسلام اختلاف زیاد است و به این معنی تاریخ نویسان در آن همداستان نیستند. اکثر علمای عامّه تولد فاطمه علیهاالسلام را پنج سال پیش از بعثت نوشته اند و تذکره نویسان و علمای بزرگ شیعه معتقدند که وی سال پنجم بعثت متولّد شده است.

ابن سعد در «طبقات» [۴۴] و طبری در تاریخ خود [۴۴] و بلاذری در «أنساب الأشراف» [۴۴] و ابن اثیر در «کامل» [۴۴] و ابوالفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبیّن» [۴۴] محمد بن یوسف حنفی در کتاب «نظم دُرَر

[صفحه ۱۲]

السمطین» [۴۴] ، طبری در «ذخائر العُقبی» [۴۴] و ابن جوزی در «تذکره الخواصّ» [۴۴] و جمعی دیگر تاریخ نخست را پذیرفته اند و عموماً نوشته اند: «آن سالی بود که قریش خانه ی کعبه را می ساختند».

بلاذری چنین روایت کرده است:

روزی عباس بن عبد المطلب نزد علی علیه السلام رفت، علی و فاطمه

علیهماالسلام با هم درباره ی این که کدام یک از دیگری به سال بزرگتر است، در گفتگو بودند. عباس گفت: تو یا علی! چند سال پیش از ساختن کعبه متولّد شدی اما دخترم زهرا سالبی به دنیا آمد که قریش مشغول ساختن کعبه بودند. [۴۴] .

حاکم در «مستدرک» و ابن عبدالبرّ در «استیعاب» یک سال بعد از بعثت و ۴۱ سال پس از ولادت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نوشته اند. [۴۴] .

یعقوبی که نوعاً در بیشتر روایتهای خود منفرد است، سال تولّد فاطمه علیهاالسلام را همان سال بعثت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دانسته است. [۴۴] .

علّامه ی مجلسی قدس سُره می نویسد:

«روزی عبداللّه بن حسن بر هشام بن عبدالملک وارد شد در حالی

[صفحه ۱۳]

که کلبی نیز در آن مجلس حضور داشت. هشام به عبداللّه گفت: فاطمه ی زهرا علیهاالسلام چند سال عمر کرد، عبداللّه در پاسخ گفت: سی سال.

سپس همین سئوال را از کلبی نمود او در جواب گفت: سی و پنج سال. هشام رو به عبداللّه نمود و گفت: آیا سخن کلبی را شنیدی؟ اطلاعات کلبی در علم انسان خوب است. عبداللّه گفت: یا امیرالمؤمنین احوال مادر مرا از من باید پرسید و احوال مادر کلبی را از او. [۴۴] .

اما اکثر علمای امامیه مانند ابن شهر اشوب در «مناقب» [۴۴] و کُلینی در «کافی» [۴۴] و مجلسی در «بحار» [۴۴] و علی بن عیسای اربلی در «کشف الغُمّه» [۴۴] طبری در «دلائل الإمامه» [۴۴] و فیض کاشانی در «وافی» [۴۴] و گروه دیگر نوشته اند که فاطمه علیهاالسلام پنج سال بعد از بعثت تولد یافت.

.[۴۴]

مدرک علمای شیعه احادیثی است که در اینباره از ائمه ی اطهار علیهم السلام نقل شده است.

ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: فاطمه در بیستم ماه جمادی الثانی در هنگامی که پیغمبر ۴۵ ساله بود، به دنیا آمد و هشت

[صفحه ۱۴]

سال با پدرش در مکه بود و ده سال در مدینه با او زندگی کرد و بعد از پدر بزرگوارش ۷۵ روز زنده ماند و در روز سوم جمادی الثانی در سال یازدهم هجری وفات نمود. [۴۴] .

حبیب سجستانی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: فاطمه دختر محمد صلی اللّه علیه و آله پنج سال بعد از بعثت رسول خدا تولد یافت و در هنگام وفات ۱۸ سال و ۷۵ روز از عمر شریفش گذشته بود. [۴۴] .

از امثال این احادیث استفاده می شود که تولد فاطمه علیهاالسلام بعد از بعثت رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله واقع شده است.

صاحب کتاب «کشف الغُمّه» روایتی نقل کرده که در خود آن حدیث تناقض وجود دارد.

طبق آن حدیث امام محمد باقر علیه السلام فرمود: فاطمه پنج سال بعد از بعثت به دنیا آمد، در همان سالی که قریش مشغول ساختن خانه ی کعبه بودند و در هنگام وفات ۱۸ سال و ۷۵ روز از عمر شریفش گذشته بود. [۴۴] .

در خود این حدیث تناقض است زیرا از یک طرف می گوید فاطمه پنج سال بعد از بعثت به دنیا آمد و در هنگام وفات ۱۸ ساله بود. از طرف دیگر می گوید در هنگام تولد آن حضرت، قریش مشغول ساختن کعبه بودند، در صورتی که

این دو جریان قابل جمع نیستند زیرا خانه ی خدا پنج

[صفحه ۱۵]

سال قبل از بعثت تجدید بنا شد نه بعد از بعثت.

مگر این که بگوئیم فاطمه ی زهرا علیهاالسلام بنا بر حادثه ی خرابی کعبه سال پنجم بعثت بود و این تعمیر و عمران غیر از تعمیر و بنا و بجا گذاشتن «حجر الأسود» است که پنج سال قبل از بعثت بود دلیل بر این گفتار همان روایتی است که صاحب «کشف الغمّه» از امام باقر علیه السلام نقل کرده است و از این روایت استفاده می شود تعمیر کعبه به فاصله ی ده سال دوبار انجام یافته یکی قبل از اسلام و بعثت خاتم پیامبران و یکی پس از بعثت.

به نوشته ی کفعمی در «مصباح»: فاطمه علیهاالسلام در روز جمعه ی ۲۰ جمادی الثانی سال دوم بعثت به دنیا آمد. [۴۴] .

به نوشته ی شیخ طوسی قدس سُره در «مصباح المتهجّد» تولد وی سال اول بعثت بوده است. [۴۴] .

نوشته های شیخ طوسی و کفعمی با قول مشهور شیعه مخالف است. چنان که می بینیم در بین علمای اسلام درباره ی تاریخ تولد حضرت زهرا علیهاالسلام اختلاف شدیدی وجود دارد ولی از آنجائی که اهل بیت علیهم السلام تولد آن حضرت را پنج سال بعد از بعثت دانسته اند قولشان بر اقوال مورخان عامّه مقدم است، زیرا ائمه ی اطهار علیهم السلام و اهل بیت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بهتر از دیگران از تولد مادرشان خبر دارند.

البته قرائن و شواهد قابل توجه و قوی در روایات محدثان شیعه

[صفحه ۱۶]

وجود دارد و نشان دهنده ی این است که ولادت دختر پیغمبر پس از بعثت بوده است. چنانکه

در روایات معراج، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرموده است: در شب معراج سیب بهشتی به من دادند و نطفه ی دخترم زهرا از آن سیب تکوین یافت. [۴۴] .

اگر تاریخ معراج به طور دقیق معلوم بود، مشکل حل می شد اما باز این سئوال پیش می آید که معراج رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله در چه سالی بوده است؟ پاسخ این سئوال نیز دقیقاً معلوم نیست.

ابن سعد به روایتی آن را ۱۸ ماه پیش از هجرت به مدینه و به روایتی یک سال پیش از هجرت [۴۴] و ابن اثیر سه سال و به روایتی یک سال پیش از هجرت دانسته است [۴۴] در حالی که محدثان شیعه معراج را از دو سال بعد از بعثت تا شش ماه پیش از هجرت نوشته اند و چون اختلاف روایات را دیده اند، گفته اند: این اختلاف به خاطر این است که پیامبر معراجهای متعدد داشته است. [۴۴] .

استاد دکتر شهیدی در تأیید قول مشهور شیعه قراین خارجی دیگری نیز ذکر کرده است. [۴۴] گر چه خود قبلاً اظهار داشته است که:

«با همه ی کوششی که به کار رفته است، متأسفانه درباره ی سال تولد

[صفحه ۱۷]

دختر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله اطلاع درست و دقیقی نمی توان داد». [۴۴] .

همان طور که دانشمندان شیعه و سنی در سال تولد فاطمه علیهاالسلام با یکدیگر اختلاف دارند، این اختلاف در سنّ شریفش به هنگام ازدواج و وفات نیز دیده می شود زیرا اگر تاریخ تولد را پنج سال قبل از بعثت بدانیم، باید بگوئیم در هنگام ازدواج ۱۸ ساله یا ۱۹ ساله بوده است و

در هنگام وفات ۲۸ ساله یا ۲۹ ساله. اما اگر پنج سال بعد از بعثت متولد شده باشد، باید در هنگام ازدواج در حدود ۹ ساله و در هنگام وفات ۱۸ ساله.

به هر حال اختلاف در اینجا نتیجه ی اختلاف در تاریخ ولادت حضرت فاطمه علیهاالسلام می باشد و اگر از قول کلینی و مجلسی و سایر علمای شیعه پیروی کنیم، باید گفت: حضرت فاطمه علیهاالسلام نه ساله به خانه ی شوهر رفته است. علی بن عیسی اربلی صاحب کتاب «کشف الغمّه»، می گوید: فاطمه علیهاالسلام هشت سال در مکه با پدرش بود و با او به مدینه حرکت کرد و ده سال هم در مدینه زندگی نمود. [۴۴] .

در تاریخ وفات حضرت زهرا علیهاالسلام اختلاف شدیدتر است ظاهراً در این مطلب تردیدی نیست که زهرای اطهر علیهاالسلام در سال یازدهم هجری وفات نموده است. زیرا پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله در سال دهم هجری به سفر حجّه الوداع مشرّف شد و در اوائل سال یازدهم هجری وفات نمود.

[صفحه ۱۸]

مورخان اتفاق نظر دارند که حضرت فاطمه علیهاالسلام بعد از پدرش کمتر از یک سال زندگی کرد اما در تعیین روز و ماه وفات، اختلاف زیادی وجود دارد.

بیشتر اختلافات از اینجا ناشی سده است که آیا حضرت زهرا علیهاالسلام بعد از پدرش چه مدت زنده ماند؟

در بررسی منابع شیعه و سنی و مطالعه ی اقوال مختلف پیرامون روز شهادت آن حضرت، صرفنظر از اعتبار و یا عدم اعتبار اسناد و اقوال مربوطه، مدت و فاصله ی میان شهادت حضرت فاطمه علیهاالسلام با رحلت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بین

حداقلّ ۴۰ روز و حداکثر ۸ ماه ذکر گردیده است. [۴۴] و میان این دو مـدت روایتهای مختلف از دو ماه تا ۷۵ روز سه ماه و شش ماه است.

فتّال نیشابوری روایت نمود که گفته اند: حضرت زهرا علیهاالسلام بعد از پدر جهل روز زندگی کرد. [۴۴] .

ابن شهر آشوب نیز در «مناقب» همین قول را از قربانی نقل کرده است.

صاحب «مصباح الأنوار» از امام صادق علیه السـلام نقل کرده که حضـرت فاطمه علیهاالسـلام بعد از پدرش ۶۰ روز زنده بود. [۴۴] .

ابن جوزی در «تذکره الخواص» از جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده

[صفحه ۱۹]

که فرمود: فاطمه علیهاالسلام بعد از پدرش ۷۰ روز زندگی کرد. [۴۴] .

علّامه ی مجلسی در «بحار الأنوار» از مناقب نقل کرده که فاطمه علیهاالسلام ۷۲ روز بعد از پدر زنده بود. [۴۴] .

کلینی در «کافی» و طبری در «دلائل الإمامه» نوشـته انـد که فاطمه علیهاالسـلام ۷۵ روز بعـد از رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله زندگی کرد.

سید مرتضی در «عیون المعجزات» همین قول را اختیار نموده است. مدرک این قول روایتی است که از امام صادق علیه السلام در اینباره صادر شده است امام صادق علیه السلام فرمود: «فاطمه ۷۵ روز بعد از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله زندگی کرد». [۴۴] .

ابـوالفرج اصـفهانی در کتـاب «مقاتـل الطـالبیّن» می نویسـد: «در مـدت زنـدگی زهرا بعـد از رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله اختلاـف است ولی از هشت مـاه بیشـتر و از چهـل روز کمتر نبوده، لیکن قول صـحیح همـان است که از جعفر بن محمـد علیه السلام روایت شده که فرمود: «زهرا علیهاالسلام

بعد از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله سه ماه زندگی کرد». [۴۴] همین قول را صاحب «کشف الغمّه» از دولابی صاحب کتاب «الذرّیه الطاهره» و ابن جوزی نیز از عمر بن دینار روایت کرده اند.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «فاطمه علیهاالسلام بعد از رسول

[صفحه ۲۰]

خدا صلی اللّٰه علیه و آله ۹۵ روز زنده بود».

ابن قتیبه در کتاب «المارف» نوشته است «فاطمه علیهاالسلام پس از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله ۱۰۰ روز زنده ماند». [۴۴] .

ابن شهر آشوب در «مناقب» قول به چهار ماه را حکایت کرده است. [۴۴] .

مجلسی در کتاب «بحار الأنوار» از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «فاطمه علیهاالسلام بعد از پدر مدت شش ماه زندگی کرد. در «کشف الغمه» همین قول از «ابن شهاب» و «زُهری» و «عایشه» و عُروه بن زبیر» نقل شده است. ابن جوزی در تذکره الخواص یکی از اقوال را شش ماه ده روز کم می شمارد. بعضیها مدت و فاصله ی میان شهادت حضرت فاطمه علیهاالسلام با رحلت پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله را ۹ ماه ذکر کرده اند.

از طرف دیگر در تاریخ رحلت خود پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله نیز اختلاف است. مشهور بین علمای شیعه ۲۸ ماه صفر و علمای اهل سنت ۱۲ ربیع الأوّل می باشد. دوم ماه ربیع الأوّل نیز گفته شده است.

در مدت دوران عمر حضرت زهرا علیهاالسلام بعد از پدرش بیش از ۱۵ قول وجود دارد وقتی آنها را با اقوالی که در مورد وفات رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله دیده می شود. ضرب کنیم،

احتمالات زیادی در مورد روز و ماه وفات

[صفحه ۲۱]

حضرت زهرا علیهاالسلام حاصل می شود.

عجیب است که روایات هم در اینباره اختلاف دارنـد زیرا در روایات ۶۰ روز و ۷۰ روز و ۷۲ روز و ۹۵ روز و سه ماه و شش ماه گفته شده است. حلّ تعارض روایات معصومین هم کار آسانی نیست.

البته در میان علمای شیعه دو قول ۷۵ روز و ۹۵ روز مشهور است و اگر وفات پیامبر صلی اللّه علیه و آله را در ۲۸ صفر بدانیم و روایت ۷۵ روز را بـا آن مقـایسه کنیم، وفـات حضـرت زهرا علیهاالسـلام در روز سـیزدهم تا پانزدهم ماه جمادی الأوّل محتمل اسـت و اگر روایت ۹۵ روز را بـا آن مقـایسه نمائیم، روز سوم تا پنجم ماه جمادی الثانی ممکن است روز وفات حضـرت زهرا علیهاالسلام باشد.

مرحوم علاّمه ی مقرّم پس از تحقیقات زیاد در اینباره می نویسد: ۷۵ روز مختار ماست. زیرا همان میان مورخان معروف است و مطابق آن روایتی از امام صادق علیه السـلام نقل شـده که کلینی در کافی، مفید در اختصاص و سـید هاشم بحرانی در معالم الزُّلفی آن را نقل کرده اند. [۴۴] .

برخی از علمای بزرگ شـیعه چون شـیخ طوسی، طبرسی، سید بن طاوس، شهید اوّل، کفعمی، شیخ بهائی و سید محسن امین و بعضی دیگر قول ۹۵ را را ترجیح داده اند. [۴۴] .

[صفحه ۲۲]

با همه ی اینها فحول علماء و محققین آنها نتوانسـته اند در اینباره اظهار نظر قعطی کنند و جمع این اقوال پراکنده را غیر ممکن دانسته اند. [۴۴] .

حالا با این اختلاف عقیده، دادن رأی

قطعی غیر ممکن است و این مسأله جداً برای شیعه و پیروان اهل بیت علیهم السلام و تمام مسلمانان بسیار مایه ی تأسّف است که سال تولد و ازدواج و و فات و در نتیجه مقدار عمر یگانه دختر پیغمبرشان را درست نمی دانند در صورتی که ملتهای دیگر به جزئی ترین چیزی که با شخصیتهای بزرگ آنها بستگی داشته باشد، بسیار اهمیت می دهند.

ولی متأسفانه خصوصیات و دقایق زندگی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام دختر پیامبر بزرگوار اسلام صلی اللّه علیه و آله برای ما تاریک است، تاریخ اطلاع دقیقی از دقایق زندگی او ندارد. البته این عیب بزرگ تاریخ است و از جفای این پیر پلید، چاپلوس و نوکرمآب ترسو و طمّاع است که به سراغ مبغوضین نظامهای طاغوتی نمی رود و گویا از ثبت نام آنان وحشت دارد و آن همیشه در پیشگاه خداوندان زور و زر زانو می زند، معمولاً هم قهرمانان و سازندگان تاریخ از میان بندگان مظلوم و مبغوضین به زنجیر کشیده شده برخاسته اند و همین پیر خودپسند و اشراف پرست تا مجبور نشود به درهای کهنه و سوخته نمی رود. این است که تاریخ معمولاً از قهرمانان خود شرمنده است و نمی تواند شرح حال دقیق آنان را بازگو نماید.

[صفحه ۲۳]

آری این جفای تاریخ است که دقایق زندگی زهرای اطهر علیهاالسلام پر از ابهام است!!

قبر حضرت زهرا کجاست؟

هر مسلمان پاک سرشت وقتی به قصد زیارت وارد مدینه ی منوّره می شود، پس از زیارت قبر مطهّر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به فکر زیارت قبر یگانه دختر او یعنی زهرای اطهر علیهاالسلام می افتد ولی هر چه می گردد، قبر او را پیدا نمی کند و از هر

که می پرسد، کسی قبر او را نشان نمی دهد. و این یکی از دردهای تسکین ناپذیر برای مسلمانان است که قبر شریف دختر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آنها مخفی و ناپیداست و این درد جانکاه را به چه کسی می توان گفت؟

دشمن اگر می کشد، به دوست توان گفت

با که توان گفت این که دوست مرا کشت

با این که فاطمه ی زهرا علیهاالسلام نخستین کسی است که به پدرش ملحق شده، و حداکثر بیش از هشت ماه فاصله بین او و پدرش نبود، با این حال معلوم نیست آن بانوی دلشکسته کجا مدفون است؟!

هنوز هم که قرنها از شهادت مظلومانه ی آن حضرت گذشته، دوستان و علاقمندان و شیعیان فاطمه از قبر مقدسش خبر ندارند لذا در موقع تشرّف به مدینه ی منوّره با سرگردانی گاهی در بقیع، گاهی در کنار قبر پیامبر

[صفحه ۲۴]

زیارت می کنند.

زائر قبر زهرا علیهاالسلام در مدینه نخستین تکانی که می خورد، چشمهایش را از «ظواهر اسلام» و «وقایع تاریخ اسلام» که برای افراد ظاهربین چشمگیر است، فرو می بندد و سر در دریای عمیق «معنویّت اسلام» و باطن آن فرو می برد و غور و خوض بسیار او به غواصی «روح عدالتخواهی و مبارزه با ظلم و تبعیض» می کشاند و سرانجام پی می برد که پشت پرده و در ورای این ظواهر «حقیقت روشن و عدالت مظلوم» پنهان است.

اختلاف در محل دفن حضرت زهرا

اگر چه خود مولای متقیان و فرزندان زهرا و خواصّ اصحاب و خویشان، محل دفن حضرت فاطمه علیهاالسلام را می دانستند، ولی سفارشهای اکید فاطمه در مورد اختفاء قبر طوری جدی بود که هیچ یک از

آنـان حاضـر نشدنـد آن را معرفی کننـد و حتی کاری نکردنـد که از آثار و قرائن موضع قبر شـناخته شود. ائمه ی اطهار علیهم السـلام مسـلماً از موضع قبر آن حضـرت مطلع بودند ولی اجازه نداشـتند که این سرّ الهی را آشـکار سازند تا مدفن او همواره نـامعلوم بمانـد، تـا آنچه را که او می خواست، معلوم بمانـد و او می خواست که قبرش را نشناسـند، هیـچ گـاه و هیـچ کس، تا همیشه، همه کس بپرسند چرا؟

[صفحه ۲۵]

ولی در عین حال اهل تحقیق از آن صـرفنظر نکرده و همواره مورد بحث و گفتگو قرار داده اند و به وسیله ی بعضی از امارات و قرائن، بعضی از نقاط را به عنوان محل دفن زهرای مرضیه علیهاالسلام معرفی نموده اند.

۱- ابن شهر اشوب از شیخ طوسی نقل کرده است که فاطمه زهرا علیهاالسلام در اتاق خود دفن شده. [۴۵] .

خود شیخ در رساله ای درباره ی زیارت حضرت زهرا نوشته است:

«آن حضرت را در روضه ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله زیارت می کنی زیرا همانجا محل دفن حضرت زهراست».

سپس شیخ طوسی به اختلاف علمای شیعه در اینباره اشاره کرده و گفته است:

«علمـای ما در محل دفن فاطمه ی زهرا علیهاالسـلام اختلاف کرده انـد: بعضـی از آنها گفته انـد: در قبرسـتان بقیع دفن شـده و بعضـی گفته انـد در روضه ی پیـامبر و برخی دیگر گفته انـد در خـانه ی خـود مـدفون است و چون بنی امیه مسـجد را توسـعه دادند، قبر آن حضرت در مسجد قرار گرفت».

با وجود این، شیخ طوسی می گوید:

«به نظر من بهتر است آن حضرت را در دو محل (مسجد پیامبر و قبرستان بقیع) زیارت کرد». [۴۶] .

[صفحه ۲۶]

۲- ابن شهر اشوب از دیگری نقل کرده که روضه ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله محل دفن او است به استناد روایتی از پیامبر که فرمود:

«بَیْنَ قَبری وَ مِنْبَری رَوْضَهٌ مِن رِیاضِ الجَنّهِ».

«میان قبر من و منبر من باغی از باغهای بهشت است». [۴۷] .

این قول را روایت ابن ابی عُمیر از امام صادق علیه السلام تأیید می کند که فرمود:

«قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله: ما بین قبری و منبری روضهٌ من ریاض الجنّه و منبری علی ترعه [۴۸] من ترع الجنّه، لأنّ قبر فاطمه بین قبره و منبره، قبر ها روضه من ریاض الجنّه وإلیه ترعه من ترع الجنّه». [۴۹] .

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «میان قبر من و منبر من باغی از باغهای بهشت است و منبر من بر دری است از درهای بهشت».

زیرا قبر فاطمه علیهاالسلام بین قبر رسول خدا و منبر آن حضرت است. و این قول مورد تأیید مرحوم صدوق نیز می باشد.

۳- احمد بن محمد بن ابی بصیر می گوید: از امام رضا علیه السلام از محل دفن فاطمه ی زهرا علیهاالسلام پرسیدم، فرمود:

«دُفِنتْ فی بیتها فلمّا زادتْ بنو اُمیّه فی المسجد صارت فی

[صفحه ۲۷]

المسجد». [۵۰] .

«در خانه ی خود دفن است و هنگامی که بنی امیه مسجد را بزرگ کردند، در صحن مسجد قرار گرفت».

در روایت دیگر نیز بزنطی از امام رضا علیه السلام سئوال می کند که فاطمه دختر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در کجا دفن شده، فرمود: «دفنت فی بیتها». [۵۱] .

شیخ محبّ الدین نجّار در کتاب خود موسوم

به «الـدرّه الثمينّه فی أخبار المـدينه» از عبـدالله بن جعفر روايت می كنـد كه قبر فاطمه عليهاالسـلام در حجره ی خودش بود كه عمر بن عبـدالعزيز آن حجره را در صـحن مسـجد انـداخت. پس قبر فـاطمه عليهاالسـلام در مسـجد پيامبر است. [۵۲] و مؤلف كتاب «شفاء الغرام» نيز همين قول را انتخاب كرده است. [۵۳] .

۴- بخاری در صـحيح خود [۵۴] مالك در موطّأ [۵۵] ابونعيم اصـفهانی در حليه الأولياء [۵۶] ترمذی در سنن [۵۷] و احمد بن حنبل در مسند [۵۸] محل دفن

[صفحه ۲۸]

حضـرت زهرا عليهاالسـلام را به استناد روايت پيامبر اكرم صلی اللَّه عليه و آله كه فرمود: «ما بين بيتی و منبری روضه من رياض الجنّه» ما بين خانه ی پيامبر و منبر او سراغ داده اند.

۵- ابن سـعد در طبقـات به سـند خـود از محمـد بن عمر نقـل كرده كه گفت: از عبـدالرحمن بن الموالی از قـبر زهرا پرسـيدم، گفت: مردم می گوينـد: قبر فاطمه عليهاالسـلام در كنار مسـجدی است در بقيع كه در آن بر جنازه های مردم نماز می خوانند. سپس گفت: به خـدا آن نيست مگر مسـجد رقيّه، ولی فـاطمه دفن نشـده مگر در گوشه ی خانه ی عقيل. و فاصـله ی قبر از راه هفت زراع است و عبدالله بن جعفر گفته است كسی در اينباره شكی ندارد. [۵۹] .

۶- مسـعودی آنجـا كه از محـل دفن امـام صـادق عليه السـلام سـخن به ميـان آورده، گفته است كه: آن حضـرت در جوار قبر پدرش و جدش در بقيع دفن شده روی قبر آنها سنگ مرمری است كه در آن نوشته شده است كه:

«بسم اللَّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمَ. الحمدُ للَّهِ مُبيد الأُمم

و مُحیی الرّمم هـذا قبر فاطمه بنت رسول الله صـلی اللَّه علیه و آله سـیده نساء العالمین و قبر الحسن بن علی بن ابی طالب و علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب و محمد بن علی و جعفر بن محمد رَضی اللَّهُ عَنه. [۶۰] .

بدین ترتیب مسعودی محل دفن فاطمه ی زهرا علیهاالسلام دختر رسول

[صفحه ۲۹]

خدا صلی اللَّه علیه و آله را در بقیع می داند.

۷- سمهودی می گوید: این جماعه در محل دفن فاطمه دو قول دیگر نقل کرده است:

۱- در صندوقی است که جلو مصلّای امام در روضه ی شریفه نصب شده است.

۲- در آن مسـجد که در بقیع به آن حضـرت منسوب است، مـدفون گردیده است. بدین جهت غزالی درباره ی کیفیت زیارت بقیع گفته است: مسـتحب است هر روز بعد از زیارت رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله به قبرسـتان بقیع رفت و سـپس از قبوری که در آنجا بایـد زیـارت شود نـام برده و بعـد از ذکر قبر امـام حسن گفته است بعـد از زیارت، در مسـجد فاطمه در بقیع نماز گزارده می شود. [۶۱] .

۸- ابن عبـدالبرّ بعـد از ذکر وفـات امام حسن مجتبی علیه السـلام گفته است آن حضـرت در قبرسـتان بقیع در کنار قبر مادرش زهرا دفن شده است و قبر مادرش جنب قبر عباس در بقیع بود. و ابوالعباس هر وقت کنار قبر پدرش برای زیارت می رفت، اول به فاطمه علیهاالسلام سلام می کرد بعد پدرش را زیارت می نمود. [۶۲] .

۹- صاحب عمده الأخبار گفته است: قبر فاطمه دختر رسول

[صفحه ۳۰]

خدا صلی اللَّه علیه و آله در

داخل مقبره ی عباس- عموی پیغمبر- و در کنار قبر او و قبر پسرش امام حسن مجتبی علیه السلام است امام حسن علیه السلام هنگامی که نزدیکی رحلت خود را احساس کرد، فرمود: اگر از دفن جنازه ی من در روضه ی پیامبر مانع شدند، در کنار قبر مادرم فاطمه دفن کنید [۶۳] «ادفنونی جنبَ اُمّی فاطمه و ذلک بعد أن منع مِن عند جدّه صلی اللّٰه علیه و آله» و بعد از نقل دیگر که گفته شده قبر فاطمه در اتاق خویش است و قول او را ترجیح داده است.

البته در اینجا معلوم نیست منظورش فاطمه دختر رسول خدا و یا فاطمه بنت اسد مادر امیر مؤمنان است زیرا هر دو مادر او بودند و در روایتی نقل شده است که: «دُفنت عند فاطمه بنت اسد أمّ أمیرالمؤمنین علیه السلام».

۱۰- محبّ الدین طبری از یک برادر دینی خبر داده است که ابوالعباس موسی هر موقع می خواست بقیع را زیارت کند، در مقابل مرقد عباس می ایستاد و به فاطمه ی زهرا علیهاالسلام سلام می داد. [۶۴] .

۱۱- علامه ی شیخ سراج الدین مؤلف «تاریخ الإسلام والرجال» می گوید: گفته شده قبر فاطمه دختر پیامبر در بقیع در آن مسجدی است که به خود او منسوب است و آن به «بیت الأحزان» معروف است باز گفته شده قبر آن بانو در اتاق خود می باشد. [۶۵] .

۱۲- شیخ کلینی از احمد بن محمد بن ابی بصیر روایت کرده از حضرت رضا راجع به قبر فاطمه ی زهرا علیهاالسلام پرسیدم فرمود: «دُفنت فی بیتها فلمّا زادت بنوامیّه فی المسجد صارت فی المسجد». [۶۶] در خانه ی خود به خاک سپرده شد،

سپس چون بنی امیه مسجد را توسعه دادند، جزء مسجد شد.

۱۳- شیخ صدوق می گوید: روایات در محل قبر فاطمه مختلف است. برخی روایت کرده اند آن حضرت در بقیع دفن شده و برخی روایت کرده اند بین قبر رسول خدا و منبر او دفن شده و این که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرموده:

«بین قبر من و منبر من باغی از باغهای بهشت است».

بر این اساس که قبر فاطمه علیهاالسلام بین قبر رسول خدا و منبر او است.

برخی دیگر روایت کرده اند آن حضرت در اتاق خود دفن شده است و زمانی که بنی امیه مسجد را توسعه دادند، قبر آن حضرت در مسجد واقع شد و این قول نزد من صحیح است. [۶۷] .

و نظیر این کلام از شیخ مفید و شیخ طوسی نیز نقل شده است. [۶۸] .

۱۴- علامه مجلسی درباره ی محل دفن حضرت زهرا علیهاالسلام چندین قول ذکر کرده است: یکجا از محمد بن همام نقل کرده که گفت: علی علیه السلام

فاطمه را در روضه ی پیامبر مدفون ساخت ولی آثار آن را به کلی از بین برد.

از فضّه کنیز حضرت زهرا روایت کرده که در روضه ی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بر جنازه ی فاطمه علیهاالسلام نماز خواندند و همانجا به خاک سپرده شد. از ابن بابویه نقل کرده که فرمود: نزد من به صحت رسیده که فاطمه را در خانه اش دفن کردند بعد از آن که بنی امیه مسجد را توسعه دادند قبر فاطمه در مسجد واقع شد.

باز هم از محمد بن ابی نصر نقل کرده که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام

پرسیدم قبر فاطمه کجاست؟ فرمود: در خانه ی خودش مدفون شده ولی بعداً که مسجد توسعه یافت، جزء مسجد شد.

سپس مرحوم مجلسی می گوید: از آنچه مورخان و ارباب سِیَرَ نقل کرده اند، ظاهر و مشهور این است که فاطمه ی زهرا علیهاالسلام دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در قبرستان بقیع دفن شده است. [۶۹] .

ولی در کجای بقیع دفن شده معلوم نیست. ولیکن خود مجلسی اصحّ اقوال را روایت محل قبر در مسجد پیامبر می داند و این منافات ندارد با این که علی علیه السلام صورت قبور هفتگانه یا چهل گانه در بقیع ترتیب داده تا اغیار ندانند فاطمه کجا مدفون است. [۷۰] .

مجلسی از بعضی کتب مناقب قدیمه راجع به دفن زهرا در

قبرستان بقیع مطلبی نقل کرده که بعضیها پنداشته اند همان نظر علامه درباره ی محل دفن حضرت زهراست. و آن چنین است:

«فلمّا جنّ اللیل غَسَلها علیٌّ علیه السلام و وضعها علی السریر و قال للحسن: اُدعُ لی أبوذرّ، فدعاه فحملاه إلی المُصلّی، فصلّی علیها ثُمّ صلّی رکعتین و رفع یده إلی السّماء فنادی: هذه بنت نبیّک فاطمه أخرجتها من الظلمات إلی النّور فأضاءت الأرض میلاً فی میل فلمّا أرادوا أن یدفنوها نودوا من بُقعه من البقیع الیَّ الیَّ فقد تربتها منّی فنظروا فاذا هی بقبر محفور، فحملوا السریر إلیها فدفن». [۷۱] .

«چون شب تاریک شد، علی علیه السلام بدن زهرا را غسل داد و روی تابوت نهاد و به امام حسن فرمود: ابوذر را خبر کند به کمک ابوذر جنازه را به مصلّی آورد و بر او نماز خواند و سپس دو رکعت نماز گزارد

و دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و عرض نمود: پروردگارا اینک فاطمه دختر پیغمبر توست که از ظلمات دنیا به سوی نورانیت آخرت حمل کردم در این وقت منادی ندا داد که بقعه ی بقیع محل دفن او است. علی علیه السلام جنازه را به همان محل برد چون آنجا رسید، قبری ساخته و لحدی آماده دید و نعش را در همان قبر به خاک سپرد».

این روایت تأیید قول کسانی است که می گویند قبر زهار در قبرستان بقیع است.

ابن سعد از عبدالله بن حسن روایت کرده است که: مغیره بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام را در وسط روز گرمی دیدم که در بقیع

[صفحه ۳۴]

ایستاده بود بدو گفتم: ای ابوهاشم برای چه در این وقت اینجا ایستاده ای؟

گفت: در انتظار تو بودم. به من گفته اند فاطمه علیهاالسلام را در این خانه (خانه ی عقیل) که پهلوی خانه ی جَحْشیین است به خاک سپرده اند از تو می خواهم این خانه را بخری تا مرا در آنجا به گور بسپارند.!

گفتم: به خدا این کار را خواهم کرد!

اما فرزندان عقیل آن خانه را نفروختند. عبدالله بن جعفر گفت: هیچ کس شک نداد که قبر فاطمه در آنجاست. [۷۲] .

بعضیها گفته اند: به چند دلیل قبر فاطمه ی زهرا علیهاالسلام باید در جنب قبر پیامبر صلی اللّٰه علیه واله در حجره ی خود آن حضرت باشد:

اوّلاً: نزدیک ترین راه برای حفر و دفن و دورترین محل از انظار اغیار بوده است.

ثانیاً: صورت قبر ساختن امیر مؤمنان علیه السلام در بقیع دلیل قوی تری است بر این که آثار قبر در بقیع نبود، و آن حضرت

بدین وسیله می خواست به کلی ذهن مخالفان مشغول گردد تا قبر آن حضرت مصون بماند.

ثالثاً: احادیث نبوی و تأثیر عجیبی که در زیارت بین قبر و منبر است بهترین شاهدی است که قبر حضرت زهرا در روضه ی و یا لااقل در

[صفحه ۳۵]

حجره ی خود نزدیک روضه می باشد.

رابعاً: از وصیت امام حسن مجتبی علیه السلام که فرموده مرا در کنار قبر مادرم دفن کنید و اگر مانع شدند در بقیع در مقابر قریش دفن نمائید، می توان استفاده کرد که قبر فاطمه علیهاالسلام در روضه ی پیامبر صلی اللّه علیه و آله یا مجاور آن بوده نه در بقیع.

خامساً: عمر بن عبدالعزیز قبر فاطمه را در خانه و حجره ی خویش می دانست و او جسد مبارک را به روضه ی منوّره پیغمبر انتقال داده است.

سادساً: موضوع دیگری که ظن انسان را قوی تر می کند این است که امیر مؤمنان پس از پوشانیدن جسد فاطمه، رو به قبر شریف پیامبر کرد و گفت: ای رسول خدا ودیعه ی خود را به تو برگردانیدم او وارد به تو و مهمان تو می باشد و گزارش حوادث پس از رحلت شما را او خود بیان می کند. این قبر یا در حجره ی خود فاطمه جنب روضه ی پیامبر صلی اللّه علیه و آله بوده یا در خود روضه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد.

پس به ظن قوی از تتبع و تحقیق در تاریخ این نتیجه حاصل شده است که قبر فاطمه زهرا علیهاالسلام در فاصله ی میان قبر پیغمبر و منبر آن حضرت است و در این باره روایاتی هم وجود دارد از آن جمله امام رضا علیه السلام

فرمود: جدّه ام در خانه ی خویش مدفون شد که اکنون آن خانه در مسجد افتاده و در روضه ی پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله واقع شده است.

با وجود همه ی این مؤیدات هیچ کس دقیقاً نمی داند قبر زهرا

[صفحه ۳۶]

کجاست و لذا فقهای اسلام فرموده اند کسی که می خواهد آن حضرت را زیارت کند در سه موضع افضل است:

۱- در روضه که ما بین قبر پیامبر و منبر آن حضرت است.

۲- در خانه ی خودش که الان در مسجد قرار گرفته است.

۳- در قبرستان بقیع.

اگر چه بعضی از این اقوال مورد تأیید بعضی از بزرگان قرار گرفته است، ولی همه ی این مؤیِّدات، حدثیّات است و هیچ محققی دقیقاً نمی داند محل دفن زهرای اطهر کجاست و نباید هم بداند زیرا بنابر این است که مدفن او باید همواره نامعلوم بماند و این وصیت و خواسته ی خود صاحب قبر است او با این وصیت خواسته که قبرش همیشه مخفی بماند تا همیشه همگان بپرسند: چرا قبر زهرا مخفی است؟! از اینجاست که حتی فرزندان معصومش نیز نخواسته اند قبر مادرشان را شناسائی کنند و اگر مخفی بودن قبر زهرا جنبه ی موقت داشت، مثل مخفی بودن قبر شریف امیر مؤمنان علیه السلام که امام صادق علیه السلام آن را نشان داد. [۷۳] و هر کدام از امامان نیز قبر شریف مادرشان را نیز نشان می دادند.

آری در مخفی بودن قبر فاطمه علیهاالسلام دختر گرامی پیامبر سرّی است و دلیل روشن بر مظلومیت او است.

یکی از هدایت یافتگان می گوید:

[صفحه ۳۷]

«من در طول سالهای بحث و بررسی به مدینه ی منوّره

مسافرت کردم که خود به برخی از حقایق آگاه شدم به این نتیجه رسیدم که: قبر فاطمه ی زهرا علیهاالسلام برای کسی معلوم نیست. برخی می گویند که در بقیع میان قبور اهل بیت است بی آنکه مشخص باشد. این نخستین حقیقتی است به آن رسیدم و چنین می پندارم که آن حضرت- درود خدا بر او باد- با مخفی بودن قبرش می خواسته است که در طول قرنها و نسلها، مسلمانان همواره از یکدیگر بپرسند که چرا فاطمه از شوهرش خواست که شبانه دفنش کند و کسی از مخالفان بر جنازه اش حاضر نشود؟!! و بدینسان ممکن است هر مسلمانی با مراجعه ی به تاریخ، به برخی از آن حقایق شگفت انگیز دست یابد...». [۷۴].

قبر زهرا چرا مخفی است؟

آن بانوی مظلوم و دلشکسته روزهای آخر عمرش را طی می کرد و می دانست به زودی به پدرش ملحق خواهد شد، هر لحظه در انتظار آن روز به کلی از دیدار مردم این دنیا بیزار بود. روزها و شب ها این چنین می گذشت و اصحاب، گرم قدرت و علی علیه السلام در عزلت سردش ساکت، و فاطمه در اندیشه ی مرگ، انتظار بی تاب رسیدن مژده ی نجاتی که پدر داده

بود. هر روز که می گذشت، برای مرگ بی قرارتر می شد. و گاهی به حدی به ملاقات خداوند اشتیاق پیدا می نمود که مرگش را از خدا می خواست راستی خیلی شگفت آور است چقدر فاطمه از زندگانی در میان چنان مردم خسته شده بود که در عنفوان جوانی مرگ را بر حیات ترجیح می داد و پیوسته تقاضای مرگ می نمود که اللّهم عَجِّل وفاتی سریعاً.

در روزهای آخر با خدا راز و نیازهائی داشت و مکرر می گفت:

«یا حیُّ یا

قیّوم برحمتک استغیث فاغثنی اللّهم زحزحنی عن النار وادخلنی الجنّه وألحقنی بأبی محمد». [۷۵] .

«ای خـدای زنـده، ای خـدائی که آغاز و پایان نداری به آمرزش تو پناه می برم پناهم بده. خدایا مرا از آتش دوزخ دور ساز و در بهشت جایگزینم کن خدایا مرا به پدرم برسان».

علی علیه السـلام به او دلـداری می داد و می گفت: خـدا تو را شـفا می دهـد و زنـده می مانی ولی او دیگر به زنـدگی امیدی نداشت و در مقابل دلداریهای شوهر، می گفت: چه زود به دیدار خدا خواهم رسید.

همین که عباس عموی پیامبر فهمید بیماری فاطمه شدت یافته، برای عیادت به درِ خانه اش رفت ولی موفق به ملاقات نشد زیرا گفتند: مرض فاطمه خیلی سخت شده. عباس برگشت و به علی علیه السـلام پیام داد من از مرض دختر پیامبر خیلی اندوهناکم گمان می کنم او نخستین کسی باشد

[صفحه ۳۹]

که از میان ما به محمـد صـلی اللَّه علیه و آله می پیوندد و پیغمبر زهرا را از همه کس بیشتر دوست می داشت اگر روزی حادثه ی ناگواری برای او پیش آمد مرا مطلع کن تا مهاجر و انصار را خبر بدهم، حاضر شوند و اجر خود را ببرند.

علی علیه السـلام پاسـخ داد: مـا مهربـانی عمـوی بزرگـوار خود را فراموش نمی کنیم و نظریه ی او را تقـدیس می نمـائیم ولی فاطمه مظلوم بود و حقش را غصب نمودند و از ارثش مانع شدند و وصـیت پیغمبر را درباره ی او رعایت نکردند. او نیز به من سفارش کرد، مرگش را پنهان کنم از اینرو از موافقت با درخواست عمویم معذرم. [۷۶] .

زمانی که فاطمه در بستر بیماری بود، بعضی

از زنان پیامبر صلی اللّه علیه و آله به عیادت او آمده و گفتند: ای دختر رسول خدا بر ما منت گذار و اجازه بده در مراسم غسل تو شرکت کنیم.

فاطمه علیهاالسلام فرمود: آیا شما همانهایی نیستید می گوئید آنچه را که در مورد مادرم (خدیجه) گفتید و انجام دادید؟ نه! هیچ احتیاجی به حضور شما ندارم.

و همچنین روزی عده ای از زنان پیامبر و زنان دیگر قریش به عیادت وی آمدند و گفتند: حالت چگونه است؟

فاطمه علیهاالسلام فرمود: حالم آنگونه است که به خدا قسم از دنیای شما بیزارم و از این که از میان شما می روم، خوشحالم. خدا و رسولش را

[صفحه ۴۰]

در حالی ملاقات می کنم که از شما شکایت دارم چرا که شما هیچ حقی را از من، حفظ نکردید و هیچ ذمّه ای از من را رعایت ننمودید و هیچ وصیتی را از پیامبر در مورد من قبول نکردید و حرمت مرا نشناختید. [۷۷] .

فاطمه علیهاالسلام چون آثار مرگ را در خود مشاهده فرمود، با دلی پر درد و قلبی پر از محنت به علی علیه السلام گفت: پسر عموی مهربان، آثار و علائم مرگ را در خود احساس می کنم گمان می کنم به زودی به پدرم ملحق گردم می خواهم وصیت کنم. علی علیه السلام فرمود: ای دختر رسول خدا هر چه دلت می خواهد وصیت کن و یقین بدان که به وصیت تو عمل خواهم کرد. علی علیه السلام به چهره ی پژمرده و چشمهای فرو رفته ی همسرش می نگریست و اشک می ریخت.

البته عمل به این وصیت در آن محیط خفقان، بسیار سخت و دشوار بود و خود زهرا علیهاالسلام

هم به سختی آن کاملاً توجه داشت. و لذا علی علیه السلام به او اطمینان داد هر چه میل دارد وصیت کند و مطمئن باشد که به وصایای او عمل خواهد کرد و چون آن حضرت خاطرجمع شد، از علی علیه السلام تشکّر کرد و گفت: «جزاک اللّهُ عَنِّی خَیْرَ الجَزاء» «خداوند به خاطر من به شما جزای خیر دهد ای پسر عموی رسول خدا». [۷۸] .

وصیت نامه ی فاطمه علیهاالسلام به عبارتهای مختلفی کوتاه و طولانی نقل شده و تقریباً به یک مضمون است ولی آنچه قابل توجه است، وصیت و

[صفحه ۴۱]

سفارش فاطمه علیهاالسلام به علی علیه السلام است که باید شبانه او را به خاک بسپارد و باید غسل و کفن و دفن مخفیانه باشد و کسی اطلاع پیدا نکند.

در وصیت نامه ای که از طریق اهل سنت نقل شده، آمده است:

«یا علی أنا بنت رسول اللّه زوّجنی اللّه منک لأَکونَ لک فی الدنیا والآخره أَنت أَولی بی من غیری حنّطی و غسّلنی و کفّنی باللیل و صلِّ علیَّ و ادفنی باللیل و لا تعلم أحداً و استودعک اللّه...». [۷۹] .

«... ای علی! من فاطمه دختر رسول خدا هستم خداوند مرا برای تو تزویج فرمود تا در دنیا و آخرت در اختیار تو باشم و لذا تو از هر کس دیگر به من نزدیک تری مرا در شب غسل بده و حنوط کن و کفن نما و نماز بخوان و در ظلمت شب به خاک بسپار و به کسی اطلاع نده و هیچ کس را خبر نکن، اکنون با شما وداع می کنم...».

وصیت نامه ای نیز در کتب معتبر شیعه از

دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نقل شده که یک فراز از آن چنین است:

«... اُوصیک أنْ لا یشهدَ أحدٌ جنازتی من هؤلاء الذین ظلمُونی و اخذوا حقّی فانّهم عدوّی و عدوّ رسول اللّه صلی اللَّه علیه و آله و لا تترک أن یصلّی علیَّ أحدٌ منهم و لا من اَتباعهم و ادفنی فی اللّیل إذا هدأت العیون و نامتِ الأبصار ثمّ توفیت...». [۸۰] .

«به تو وصیت می کنم که هیچ کس از آنان که به من ستم کردند و حقم را

[صفحه ۴۲]

غضب نمودند در تشییع جنازه ی من حاضر نشوند زیرا آنها دشمن من و دشمن رسول خدا هستند، نگذار از قوم و هواداران آنها کسی بر من نماز بخواند، یا علی مرا در تاریکی شب هنگامی که چشمها به خواب رفتند، دفن کن تا آنها از دفن من با خبر نشوند».

بسیار عجیب است یک زن جوان این اندازه اصرار داشته باشد که غسل و کفن و دفن او در تاریکی شب و مخفیانه باشد؟! چرا فاطمه اینگونه وصیت می نماید؟!

آیا آزار و اذیّت به کجا رسیده؟ آیا بی وفائی مردم نسبت به فاطمه علیهاالسلام به کجا کشیده آیا پس از فوت پیغمبر مگر غیر از فاطمه از آن حضرت کس دیگری باقی مانده بود؟ آیا در این مدت کوتاه که پس از فوت پدر در قید حیات بود تا چه اندازه زجر و ناراحتی کشیده که حتی پس از مرگ هم نمی خواهد کسانی که نسبت به حضرتش اذیت نمودند، بر سر مزارش حاضر شوند؟

فاطمه علیهاالسلام ظاهراً مقارن ظهر یا نزدیک غروب دار فانی را وداع کرد ولی

طبق وصیت نـامه، غسل و دفن او تا شب به تأخیر افتاد. صـدای گریه از خانه ی زهرا علیهاالسـلام بلنـد شـد اهل مـدینه خبردار شدند، صدای ضجّه و شیون از شهر بلند شد و به سوی خانه ی علی علیه السلام حرکت کردند. مردم بیرون خانه اجتماع نموده در انتظار خروج جنازه بودند ناگاه ابوذر از خانه خارج شد و به مردم گفت: پراکنده شوید زیرا تشییع جنازه به تأخیر افتاد. عمر و ابوبکر به علی علیه السلام تسلیت گفتند و عرض کردند یا اباالحسن مبادا قبل از

ما بر جنازه ی فاطمه نماز بخوانی. [۸۱] .

در آن موقع عـایشه خواست بر فـاطمه علیهاالسـلام وارد شود، لکن اسـماء اجـازه نـداد. عایشه شـکایت اسـماء را نزد پـدر خود ابوبکر برد و گفت: این زن بین او دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله حائل شد...

ابوبکر آمد در آسـتانه ی درب ایستاد و گفت: ای اسماء چرا نمی گذاری زنان پیامبر وارد بر دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شوند؟

اسماء گفت: فاطمه علیهاالسلام خود به من چنین دستور داده که هیچ کس را بر وی وارد نکنم. [۸۲] .

پاسی از شب گذشت و چشمها به خواب رفتند، علی علیه السلام به اتفاق اسماء در همان شب فاطمه را غسل داد و کفن کرد. [۸۳] .

بلاذری در کتاب «أنساب الأشراف» با ذکر سند می گوید: «فاطمه در شب دفن شد».

سپس می گوید:

«علی علیه السـلام فاطمه را در شب دفن نمود چرا که اسماء بنت عُمیس قبل از آن که از دنیا برود برای او تابوتی درست کرده بود. فاطمه علیهاالسلام با دیدن آن تبسّمی

نمود که در زمان حیاتش بعد از پیامبر صلی اللّه علیه و آله هرگز متبسّم

دیده نشده بود، فاطمه علیهاالسلام را علی علیه السلام و اسماء غسل دادند چرا که خود چنین وصیت نموده بود و ابوبکر و عمر از فوتش خبر نداشتند. [۸۴] .

علی علیه السلام جنازه را برداشت به طرف قبر پیامبر صلی اللّه علیه و آله حرکت کرد و به روضه ی مبارک رفت و آنجا نماز خواند و تنی چند از نزدیکان و اصحاب بر او نماز خواند و تنی چند از نزدیکان و اصحاب بر او نماز خواندند و عباس و فضل و مقداد و سلمان و ابوذر و عمّار و امام حسن و امام حسین علیهماالسلام و عقیل و بریده و حُذیفه و ابن مسعود در تشییع جنازه شرکت نمودند. [۸۵] .

جنازه را در تاریکی شب، آهسته آهسته و در سکوت مطلق به جانب قبر حرکت داد تا مبادا منافقین بفهمند و از دفن مانع شوند و جنازه را کنار قبر بر زمین نهادند، علی علیه السلام خودش بدن نازنین همسرش را داخل قبر گذاشت با عجله ی تمام، خاک بر قبر ریختند و علی علیه السلام از ترس دشمن قبر فاطمه را با خاک یکسان نمود صورت هفت یا چهل قبر تازه در نقاط مختلف بقیع درست کرد تا جای حقیقی آن شناخته نشود. [۸۶] .

غیرتش بسکه جفا دید ز امّت نگذاشت

که پس از مرگ وی آیند به گردش اغیار

بخاری در «صحیح» خود و بیهقی در «سنن» خود و ابن سعد در

«طبقات» و حاکم نیشابوری

در ضـمن روایتی از عایشه نقل می کننـد که علی علیه السـلام جنازه ی همسـر خود را شـبانه دفن کرد و بر او نماز خوانـد و به ابوبکر اجازه نداد. [۸۷] .

به گفته ی ابن ابی الحدیـد غضب فاطمه نسبت به شـیخین در حـدی بود که وصـیت کرد که آن دو (ابوبکر و عمر) بر او نماز نخوانند. [۸۸] .

مراسم دفن در کمال خفاء و پنهانی و با سرعت انجام یافت همین که علی علیه السلام از دفن فارغ شد، غم و اندوه فراوان بر او هجوم آورد و احسـاس کرد که سـخت تنهـا شـد. هم بی پیغمبر و هم بی فـاطمه، همچون کوهی از درد، بر سـر خـاک فـاطمه نشست. در آن حال پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله را مخاطب ساخت و گفت:

«سلام بر تو ای رسول خدا، از من و از جانب دخترت که هم اکنون در جوارت فرود آمده، و به سرعت به تو ملحق شده است، ای رسول خدا از فراق دختر برگزیده و پاکت پیمانه ی صبرم لبریز شده و طاقتم از دست رفته».

«لَقَدِ اسْتُرْجِعَتِ الوَدِیعَهُ وَ اُخِذَتِ الرَّهِینَه، أمّا حُزْنِی فَسَرْمَد وَأمّا لَیلی فَمُسَهَّد إلی أَن یختـارَ اللّهُ لی دارک الّتی أنتَ بها مُقیم». [۸۹] .

«ای رسول خدا امانتی که به من سپرده بودی، هم اکنون باز داده شد ودیعه را

[صفحه ۴۶]

باز پس دادم اما انـدوهم پایان نـدارد و شـبهایم همراه بیـداری تا آن دم که خداونـد سـر منزل تو را که در آن اقامت گزیده ای برایم انتخاب کند».

«وَ سَتُنَبِّئُکَ ابنتُک بتضافُر اُمّتک علی هضمها فَاحْفِهاَ السُّئوال و استخبرها الحال...».

«ای پیامبر

به زودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که امت در ستم کردن به وی اجتماع کرده بودند، سرگذشت وی را از او بی پرده بپرس تا از جفائی که امت به او کرده اند، به تو خبر دهد زیرا چه بسیار درد دلهایی داشته که نتوانسته اظهار کند ولی برای تو خواهد گفت شاید خدا در بین ما و این مردم داوری کند...». [۹۰] .

در اینجا می بینیم امیر مؤمنان علی علیه السلام به هنگام دفن جسد همسرش به دشت از مظلومیت خود و همسرش به پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله شکایت می کند ولی از تعبیرات امام علیه السلام پیداست اختناق و خفقان به حدی بوده که به او اجازه نداده نوع مظلومیت همسرش را به زبان آورد و بگوید: حقش را نشناختند، پهلویش را شکستند و جنینش را سقط کردند و فدکش را غصب نمودند و سرانجام باعث مرگش شدند.

سپس امام لحظه ای سکوت می کند خستگی یک عمر رنج را ناگهان در جانش احساس می نماید. به درد دل خود با پیامبر چنین ادامه می دهد:

«ای رسول خدا با تو وداع می کنم ولی نه از آن جهت که از بودن

سر قبرت خسته شده ام اگر از حضورت بروم نه از آن است که ملول شده ام و اگر سر قبرت بمانم نه از آن جهت که وعده های خدا را درباره ی صبر کنندگان باور نداشته باشم. باز هم صبر و شکیبائی از همه چیز بهتر است. یا رسول اللّه اگر بیم چیره گی دشمنان نبود، در آرامگاهت اقامت می گزیدم و در این مصیبت بزرگ گریه و ناله می کردم».

آری درد، چنان سهمگین است که

روح توانای علی علیه السلام را بی چاره کرده است نمی تواند تصمیم بگیرد، بماند؟ یا برود؟

«فبعین اللّه تـدفن بنتک سـرّاً ویهتضم حقّها قهراً و یمنع إرثها جهراً ولم یطل العهد و لم یخلق منک الذکر فإلی اللّهِ یا رسول اللّه المُشتکی». [۹۱] .

«اوضـاع مـا چنین بود که بناچـار دخترت را مخفیـانه و در تاریکی شب به خاک بسـپارم حقش را گرفتنـد و از ارث محرومش نمودند. ای رسول خدا دردهای درونی خود را به خداوند عرضه می دارم و این مصیبت جانکاه را به شما تسلیت می گویم».

در پایان این شعر را زمزمه کرد:

نفسی علی زَفَراتِها مَحبُوسه

یا لَیتَها خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَراتِ

لا خَیرَ بَعْدَکِ فَی الحَیاهِ وَ إِنَّما

أَبکی مَخافَهَ أَنْ تَطُولَ حَیاتِی [۹۲] .

[صفحه ۴۸]

و به خانه برگشت. در هر صورت علی علیه السـلام بر طبق وصـیت نامه عمل کرد و نازنین همسـر خود را شبانه دفن نمود، خدا می دانـد آن شب بر علی علیه السـلام چه گـذشت!! شب چه شبی، حال چه حالی، اشک چه اشـکی، ناله چه ناله ای، خانه چه خانه ای؟!! چگونه تنها به خانه برگردد؟ چگونه بماند؟ کودکان چشم براه اویند.

عمر و ابوبکر و سایر مسـلمانان صـبح اول وقت به عزم تشییع جنازه به سوی خانه ی علی علیه السلام حرکت کردند ولی مقداد خبر داد که بـدن زهرا دیشب به خاک سپرده شـد، عمر به ابوبکر گفت: نگـذار که چنین کنند؟ عباس گفت: چون خود فاطمه وصـیت کرد که شـبانه دفنش نمـائیم، بر طبق وصـیتش عمـل نمودیم. عمر گفت: دشـمنی و حسـد شـما بنی هاشم تمام شـدنی نیست. علی علیه السلام برای آنها قسم

خورد که فاطمه وصیت کرده بود او را شب به خاک بسپاریم، آنها هم گفته ی او را پذیرفتند.

این مقدار نوشته ی مورخان سنی است. در صورتی که مورخان شیعه می گویند:

«بامداد مرگ وقتی مردم فهمیدند دختر پیامبر شبانه دفن شده، یکدیگر را سرزنش کردند که چه مردمی هستید یک دختر از پیغمبر شما باقی ماند او هم به درود حیات گفت، شما نه بر بالینش حاضر شدید، نه بر او نماز خواندید نه می دانید قبرش کجاست».

گفتند: اهمیتی ندارد می فرستیم زنی بیاید قبرها را بشکافد و جنازه ی او را بیرون بیاورد تا بر وی نماز بخوانیم.

[صفحه ۴۹]

عمر گفت: من تصمیم دارم قبر فاطمه علیهاالسلام را بشکافم و بر او نماز بخوانم.

علی علیه السلام فرمود: ای عمر به خدا سوگند اگر بخواهی چنین کاری را انجام دهی با شمشیر خونت را می ریزم، هرگز اجازه نمی دهم که بدن زهرا علیهاالسلام را از قبر بیرون بیاوری. عمر وضع را خطرناک دید از تصمیمش منصرف گشت. [۹۳] .

این اخبار صریح در این است که صدیقه ی طاهره علیهاالسلام وصیت کرد که امیر مؤمنان او را مخفیانه و پنهانی دفن کند که هیچ کس نداند قبر او کجاست و مخصوصاً آنهائی که حقش را غصب کردند و به او ستم نمودند، به جنازه ی او حاضر نشوند.

آنها هم چون این واقعه را برای خود سخت مصیبت و بدنامی می دانستند قصد نبش قبر کردند که با مخالفت سخت علی علیه السلام مواجه شدند و لذا علی علیه السلام قبر او را مخفی کرد تا ندانند کدام است.

جای این سؤال باقی است که چرا دختر گرانقدر پیامبر وصیت

کرد شبانه بدنش به خاک سپرده شود؟! و چرا امیر مؤمنان علی علیه السلام صورت قبرهای دیگری در اطراف قبر همسرش درست کرد تا قبر او شناخته نشود؟! پاسخ این پرسشها را باید در وقایع تاریخی و رفتار دستگاه خلافت با آن خاندان و یادگار پیامبر (فاطمه ی زهرا علیهاالسلام) جستجو کرد این

[صفحه ۵۰]

شعر همیشه بر زبانهاست که:

وَ لأَیِّ الأُمورِ تُدفن سِرّاً

بنت خیر الوری و تعفی ثراها؟

«به کدامین دلیلی دختر بهترین خلق، مخفیانه دفن می شود؟ و اثر قبرش محو می گردد؟!».

مرحوم سید محسن امین می گوید:

وَ لأَیِّ حال فی الدُّجی دُفنتْ

وَ لأَیِّ حالٍ الحدثْ سِرّاً

دُفنت و لم یحضر جنازَتها

أحدٌ وَ لا عرفوا لها قبراً [۹۴] .

وصیت به دفن شبانه چرا؟

پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله از این دنیا رحلت نمود در حالی که مأموریت بزرگ خود را به نحو حسن انجام داده بود. هنگام رحلت مکرر به مردم فرمود:

«من شما را از پرتگاه خطر محو و نیستی به شاهراه هدایت و سعادت رهبری کردم و در مقابل این خدمات و تحمّل زحمات طاقت فرسا از شما مزد رسالت نمی خواهم، بلکه می خواهم درباره ی اولاد من که یکی از ثقلین می باشند مودّت و محبّت کنید و از عواطف خود در حق آنها دریغ نورزید (قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا المَوَدَّهَ فِی

[صفحه ۵۱]

القُرْبی)».

و در دنباله ی این سخن فرمود:

«فاطمه پاره ی تن من است و هر که او را خوشحال کند، مرا خوشحال کرده است و هر کس فاطمه را اذیت کند مرا

اذیت نموده و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است» [۹۵] و به موجب روایت دیگر فرمود: «ای فاطمه پروردگار عالم به موجب خشم تو خشمگین و به خرسندی تو خرسند می شود». [۹۶] .

حضرت فاطمه علیهاالسلام از امت اسلامی انتظار داشت پس از درگذشت پدر بزرگوارش، نهایت احترام را به پاس خدمات او درباره ی دخترش مبذول دارند. این انتظار نه تنها برآورده نشد، بلکه نتیجه ی معکوس داد. امت در رأس آنها سران حکومت هیچ اعتنائی به توصیه و سفارشات آن حضرت ننمودند و دختر و یگانه یادگار او را به قدری اذیت کردند که کاسه ی صبرش لبریز گردید و در سنّ جوانی و ناکامی می نالید هرگاه پنجه ی درد قلبش را سخت می فشرد، و عقده ی گریه راه نفسش را می گرفت و احساس می کرد که به محبتها و تسلیت های پدر سخت محتاج است، به سراغ او می رفت و بر تربت او می افتاد و پنجه های لرزانش را در سینه ی

[صفحه ۵۲]

خاک فرو می برد و دستهایش را از آن پر می کرد و با تمام عاطفه ای که پدر را دوست می داشت، آن را می بوئید و لحظه ای آرام می گرفت، ناگهان با آهنگی که از گریه درهم می شکست و می گفت:

ما ذا علی مَنْ شَمَّ تربه أحمد

أنْ لا یَشُمَّ مدیَ الزّمان غَوالیا

صُبَّتْ عَلیَّ مصائِبٌ لوْ أنّها

صُبَّتْ علیَ الأَیّامِ صِرْنَ لَیالیا [۹۷] .

«چه باکی است بر کسی که خاک قبر احمد را بوئیده که در تمام زندگی هیچ عطری نبوید. آنقدر مصیبت بر من ریخته شد که اگر بر روزها ریخته می شد، تمام شب تار

می گردید».

این غضب و خشم آرام نشدنی آخرین اثر خود را به صورت یک وصیت جانگدازی ظاهر نمود و به طوری که تا اندازه ای پرده ی ابهام را از روی دردهای درونی حضرت زهرا علیهاالسلام برمی داشت، آشکار ساخت به این معنی این دلتنگی کار را به جائی رسانید که دختر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به مولای متقیان وصیت کرد که جسد پاکش را شبانه به خاک بسپارد تا هیچ کس از این غاصبین موفق به خواندن نماز بر جنازه ی اطهرش نشوند. و از موقعیت او سوء استفاده نکنند.

روی این اصل امیر مؤمنان علیه السلام بدن یادگار پیامبر را در ظلمت شب به خاک سپرد. و در مقابل غم و غصه های عالم را در دل خود پنهان نمود و امانتی را که در دست داشت، با صدها خون جگر به صاحبش رد کرد.

[صفحه ۵۳]

صبح آن شب مردمی که برای شرکت در مراسم تدفین دختر پیامبر آمده بودند، بر خلاف انتظار از دفن پنهانی آن حضرت آگاه شدند و بر امیر مؤمنان اعتراض کردند و گفتند: چرا بدن زهرا را شبانه دفن کردی؟ حضرت در پاسخ آنها فرمود: وی به من چنین وصیت نموده بود و من هم حاضر نبودم برخلاف وصیت او رفتار نمایم زیرا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: فاطمه ی پاره ی جگر من است کسی که او را اذیت نموده، مرا اذیت کرده است پس من روا نداشتم با سرپیچی از این وصیت، رسول خدا را اذیت کرده با او مخالفت ورزیده باشم.

مؤلف کتاب ارزشمند «محاکمه ی قضائی جانشینان محکوم» می نویسد:

«از این جواب احوال مردم

دگرگون شـده گروهی در آتش مصـیبت و حرمان، از عـدم موفقیت به نماز گزاردن می سوختند و جمعی از عاقبت وخیم این وصـیت هراسـناک بوده و بر خجلت و شـرمساری و سرشکسـتگی خود در نزد رسول خـدا فکر می کردند پاره ای از مردم این کـار را مسـتند به علی علیه السـلام دانسـته از وی مکـدّر و رنجیـده خـاطر شدنـد به فکر جـبران افتادنـد. از این رو عمر که فرد شاخص این عـده به حساب می آمد، به مردم دسـتور داد جسـتجو کنند تا قبر آن حضـرت را پیدا نموده، آن را نبش کنند و بر آن حضـرت نماز بگذارنـد ولی آنان هر چه جسـتند کمتر یافتنـد هر چه کوشـیدند به حیرت بیشتری دچار شدند، سـرانجام قبر برای همیشه از نظرها پنهان شد و با غیبت خود تمام حقایق در مورد اسراری

[صفحه ۵۴]

که دیروز و امروز و فردا در اطراف آن صحبت ها شده و خواهد شد، ظاهر نمود».

همین نویسنده ادامه می دهد:

«اگر این قبر از دیـده هـا پنهـان نمی شـد، و امروز مـا محـل آن را به خوبی می دانستیم، از کجـا به دردهای کشـنده ای که آن حضـرت در کانون سـینه ی مبارکش در زیر پرده های صبر مخفی نموده و سـرانجام موجب غروب آن شـمس خاندان رسالت شد، می رسـیدیم؟! از چه راهی می توانستیم تعیین کنیم که حضـرت از تشـکیلات آن زمان ناراضـی بود و از کجا به ما مسـلم می شد که حق آن حضـرت را غصب نموده؟ از کجا ظلم و سـتم آن ها نسـبت به پاره ی جگر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بر ما واضح می شد؟ از کجا به طور مسلم از نقشه ها و کارها

و دسیسه بازیها و حقه و نیرنگ های این خلفا اطلاع حاصل می کردیم؟

زیرا اگر قبر پنهان نمی شد، علاوه بر این که ممکن بود با هزاران دوز و کلک روی جنایتهای خود را بپوشانند و با اخبار جعلی حاکی از خشنودی حضرت زهرا علیهاالسلام امر را مشتبه کنند. علاوه بر این اگر چند روایتی هم از طریق شیعه بعضی حقایق را می گفت (نه تنها نمی توانست طرف را قانع کند، بلکه) برای خود ما هم یقین آور نبود ولی اکنون هر فرد مسلمانی نه!، بلکه هر کسی که از پنهان شدن این قبر آگاه می شود فوراً از خود سرّ این مطلب را جویا شده می پرسد: چرا باید قبر نوع مسلمانان صدر اسلام که شاید اغلب آنها معروفیتی هم نداشته یا اگر هم داشتند،

[صفحه ۵۵]

معروفیت آنها قابل مقایسه با شهرت دختر پیغمبر نبود (چرا باید قبر آنها معلوم باشد و قبر یگانه فرزندی که خدا او را مدح نموده و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آن قدر به او اظهار علاقه می فرمود، از نظرها غائب باشد؟!

چرا باید مسلمانان که آنقدر به نگهداری آثار گذشتگان خود علاقمند بودند از این معنی آگاه نباشند؟ مسلماً این امر یک امر عادی نیست حتماً باید یک جهت مهمی داشته باشد این پرسشها همین طور ادامه دارد تا این که اگر شخص، اندکی کنجکاو باشد، برای پاسخ این سؤالات خود از پا ننشسته و نه تنها سرّ این مطلب، بلکه در خلال این پژوهش، اسراری بر او مکشوف خواهد شد». [۹۸] .

آری حضرت زهرا علیهاالسلام با این وصیت، آخرین ضربه ی مهلک را بر حریفان

وارد ساخت و یک سند زنده و محکمی برای مظلومیت و حقانیت خویش برای همیشه باقی نهاد و بر مشروعیت حکومت شیخین خط بطلان کشید و امت اسلامی را برای ابد سرافکنده و شرمنده ساخت.

البته هر مسلمان آزاده درصدد برمی آید قبر دختر عزیز پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله را پیدا کند وقتی شنید که جای قبر معلوم نیست، قهراً خواهد پرسید، چرا؟ در جواب خواهد شنید که خود زهرا وصیت نمود که قبرش مخفی بماند و راضی نشده قبرش معلوم باشد. اینجاست که خود

[صفحه ۵۶]

آن شخص علت قضیه را درک خواهد کرد و خواهد فهمید که لابد از دستگاه خلافت ناراضی بوده و جنازه ی او در محیط خفقان دفن شده است و از این راه خواسته عدم رضایت خود را از وضع موجود اعلان نماید. باز این اندیشه در او پیدا خواهد شد مگر ممکن است دختر محبوب پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله با آن همه فضائل و کمالات و موقعیتی که در اسلام داشته، از خلیفه ی پدرش ناراضی باشد و خلافت او صحیح باشد؟! چنین چیزی امکان ندارد.

پس نتیجه خواهد گرفت که خلافت او نامشروع و غصبی و برخلاف نظر پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و خاندان رسالت بوده است.

به عبارت دیگر: با در نظر گرفتن خبر «هر کس فاطمه را اذیت کند مرا اذیت نموده و هر کس مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده» و با توجه به روایت مروی از عامّه که «یا فاطمه پروردگار عالم به موجب خشم تو خشمگین و به خرسندی تو خرسند

می شود» و با پیجوئی از علل پنهان ماندن قبر صدّیقه ی کبری و به عبارت ساده تر: با اعتراف به این که حضرت زهرا علیهاالسلام به واسطه ی ستمها و جفاهائی که از این جفاکاران نسبت به حضرتش شده بود، راضی نشد اینها بر جنازه اش نماز بگذارند و حاضر نشد حتی از قبر او هم اطلاعی حاصل نمایند. با وجود اینها دیگر جای شبهه نیست که ایشان مغضوب خدا بوده و با این کردار زشت به یقین، خدا و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را اذیت نموده اند. جای هیچ سخن نیست که اینها همان کسانی هستند که پروردگار عادل در دفتر محاسبات خود صفحه ی

[صفحه ۵۷]

روشنی برای رسیدگی به حال آنها باز نموده، در دفتر پاداش اینها یعنی این کسانی را که به خدا و پیامبر اذیت نموده اند این طور بیان می کند که:

(إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً).

«کسانی که خدا و رسول او را اذیت نموده اند، خدای در دنیا و آخرت آنان را لعنت نموده و عذاب خوار کننده ای برای آنان مهیا ساخته است». [۹۹] .

مظلومیت حضرت زهرا علیهاالسلام آنقدر دردناک و تکان دهنده است که دل هر انسان با وجدان را جریحه دار می کند و وجدانهای خوابیده را بیدار می سازد و قوی ترین سند مظلومیت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و محکم ترین مستمسک شیعیان می باشد. او با مظلومیت خویش ثابت کرد که شیخین سزاوار غضب خدا و رسول او هستند زیرا کسی را به خشم آورده و دل و جان کسی را آزرده اند که بنا به نصّ حدیث

نبوی [۱۰۰] خدا و رسولش با غضب او غضبناک می شوند و با رضایت او خشنود می گردند و از اینرو به خلافت خدا و جانشینی رسولش شایستگی را ندارند.

بدین ترتیب فاطمه علیهاالسلام وارث پیامبر، مظهر «حقّ مظلوم» و در عین حال نخستین «اعتراض» و تجسم نیرومند و صریح «داد خواهی» عدم مشروعیت خلافت خلفا را ثابت نموده است.

[صفحه ۵۸]

بعد از پدر چه ظلم و ستمی به زهرا شد؟

سخت ترین و تلخ ترین روز در تاریخ زندگی حضرت زهرا روزی بود که پدرش را از دست داد. از آن ساعت که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در بستر بیماری افتاد، تا لحظه ای که چشم از دنیا بست، زهرا علیهاالسلام از بالین پدر جدا نشد. غم و اندوه او وقتی شدت یافت که پدرش خبر نزدیکی مرگ خود را به او داد گویا پدر مهربان در این لحظه هم نمی خواست دخترش را دل شکسته و اندوهناک ببیند و لذا بلافاصله به او مژده داد که تو بیش از ۷۲ روز و نصف زنده نخواهی بود. [۱۰۱] .

عایشه می گوید: فاطمه در ایام بیماری پدر در حالی که بسیار گرفته و غمگین بود، در اطراف بستر پدر خود می گردید، پدر آهسته به گوش او چیزی گفت که به گریه افتاد بعد از لحظه ای باز چیز دیگری در گوشش گفت که خندان شد. عایشه که تماشاگر این تبسّم بر چهره ی فاطمه علیهاالسلام بود، از این تبسّم در شگفت شد، تبسّمی که بر سیمای زهرای غمگین در برابر جسد پدر نقش بسته بود در حالی که پدر آخرین نفس های خود را می کشید، بدین جهت عایشه از تبسم حضرت فاطمه تعجب کرد. زیرا مرگی

که با دو شهبال خود در آن گوشه ی اندوهبار خیمه زده بود، نمی توانست چیزی جز اشک از دیدان فرو ریزد.

عایشه می گوید: این گریه و خنده پشت سر هم چه بود، از خودش

[صفحه ۵۹]

پرسیدم ولی فاطمه علیهاالسلام در پاسخ گفت: راز پدر را فاش نخواهم کرد. پس از رحلت پیامبر ما را از آن راز خبر داد که پدرم گفت: من به زودی دعوت حق را لبیک خواهم گفت، از این رو گریان شدم، سپس و عده داد که تو نخستین کسی از خاندان من هستی که به من خواهی پیوست، لذا از شنیدن این خبر خوشحال شدم. [۱۰۲] چه تسلیت بزرگی! کدام مژده است که بر آتش این مصیبت آب سردی پاشید؟ جز همین، خبر مرگ؟!

آری خدا می داند روز فوت پیامبر صلی اللّه علیه و آله بر فاطمه علیهاالسلام چه گذشت هیچ قلمی توان ترسیم آن را ندارد، خود فاطمه اثری را که این فاجعه ی بزرگ در وی نموده، در خطبه و اشعارش متذکر شده است از جمله:

قد کان بعدک أبناء و هنبثه

لو کنت شاهدها لم تکثر الخُطب

أبدت رجال لنا نجوی صدورهم

کما مضیت و حالت دونک الترب [۱۰۳] .

«بعد از تو- ای پدر- چه خبرهای ناگوار و چه مصیبت هایی به من رسید که اگر بودی هیچ یک اهمیتی نداشت».

«روزی که رفتی و روی در نقاب خاک پوشیدی، دشمنی هایی را که بعضی در سینه ی خود نهفته داشتند، آشکار کردند».

[صفحه ۶۰]

و در اشعار دیگر فرمود:

صُبَّت علیَّ مصائِبُ لو أنّها

صُبَّتْ علیَ الأیّام صِرنَ لیالیا

قد کنت ارتع تحت ظلال محمّد صلی اللَّه علیه و آله

لا اختشی ضیماً و کان جمالیا

والیوم أخضع للذلیل و أتقی

ضیمی و أدفع ظالمی بردائیا

«با مرگ او بلایی بر جان من ریخت که اگر بر سر روزگار می بارید، سیاهی شب را بر سر آن می کشید آن روز در سایه ی محمد صلی اللَّه علیه و آله- که زیبائی و شکوه زندگی من بود- از هر بیم و هراسی درامان بودم ولی امروز از پیش فرومایگان فروتنانه می گذرم و بیداد و ستمی را که بر من یورش آورده است، با ردای خود دفع می کنم».

این مصیبت اگر چه در روح و جسم حضرت زهرا علیهاالسلام اثر عمیقی بخشید ولی ظلم و ستم و اهانتهائی که از طرف دولت جدید به وی وارد شد، جراحت مهلکی بر قلب آن حضرت وارد ساخت و حزن و اندوه پایان ناپذیری در دل داغدار حضرتش به وجود آورد و سرانجام از این ماتمکده اش رهایی بخشید.

از بس که غم به روی غم و درد روی درد

راه برون شدن ز دلم نیست آه را

برای آن که مطلب قدری روشن شود و بدانیم یگانه دختر باقی

[صفحه ۶۱]

مانده ی پیامبر خاتم چه اندازه ناملایمات روحی داشت و تا چه حدّ تحت فشار محیط خفقان بازیگران سیاسی بوده، باید به حوادث وحشتناک آن سه ماه اول رحلت پیامبر تا رحلت حضرت زهرا علیهاالسلام مروری بکنیم.

مهمترین حوادثی که پس از رحلت پیامبر او را ناراحت ساخت، موضوع غصب خلافت علی علیه السلام و

غصب فدک بود چون این هر دو نکته ی حساس، سبب انحراف مسلمانان در حق و حقوق شخصی و نوعی بود فاطمه زهرا علیهاالسلام برای اثبات حقیقت امر و احقاق حق خود و علی علیه السلام و امت اسلام شجاعانه قیام کرد و با انواع زجر و شکنجه و فشار و تهدید مقاومت نمود و سرانجام جان خود را در همین راه از دست داد و بالاخره ثابت کرد که حق با کیست؟

از حوادث مهم این سه ماه که به زهرا علیهاالسلام رنج فراوان داد عبارتند از:

ماجرای سقیفه

به محض این که خبر رحلت پیامبر به گوش انصار رسید، مثل این که قبلاً مجهّز بودند در محلی از شهر مدینه موسوم به «سقیفه ی بنی ساعده» جمع شدند و «سعد بن عباده» را که از بزرگان انصار و رئیس قبیله ی خزرج و در آن هنگام بیمار و بستری بود، با آن حالت به آنجا بردند تا درباره ی جانشینی پیامبر مشورت کنند و تصمیم بگیرند و رهبری از میان خودشان

[صفحه ۶۲]

انتخاب نمایند.

از سوی دیگر مهاجران از تصمیم و اقدام انصار مطلع شدند و «عمر و ابوبکر» و «ابوعُبیده ی جرّاح» از بزرگان مهاجر با عجله به سقیفه ی بنی ساعده شتافتند و جمعی از مهاجران هم از پی آنها رفتند و علی علیه السلام و تنی چند از صحابه و بستگان رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله به امر غسل و تدفین پرداختند و به احترام رحلت پیامبر صلی اللّه علیه و آله آن وقایع را نادیده گرفتند، در سقیفه ی بنی ساعده چند نفر از انصار و چند نفر از مهاجران حرفهائی زدند و

خطابه هائی خواندند و هر کدام فضائل خودشان را برشمردند و از کمکهائی که به پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله کرده بودند و سختیهائی که در راه دین کشیده بودند، سخن گفتند. میان انصار اختلاف پیدا شده بود چون قبیله ی «اوس» از قبیله ی «خزرج» رشگ می بردند و از رهبری سعد بن عباده راضی نبودند روش قبیله ی اوس در آن جمع به احوال مهاجران کمک کرد سعد بن عباده که بی حال و ناتوان افتاده بود و قدرت ایراد خطابه نداشت، پسرش «قیس» را مأمور کرد به جای او سخنرانی بکند و از فضائل و مکارم شان و محبتهای پیغمبر به آنان و کمکهائی که آنها به مهاجران کردند و سرانجام با کمک آنها اسلام نیرو گرفت و پیروز شد، سخن گفت.

از طرف مهاجران هم «ابوبکر» صحبت کرد و پس از مجادلاتی که میان چند تن از مهاجران و انصار شد، بر اثر اختلافی که در میان انصار پیدا شده بود، توجه به مهاجران که از قبیله ی قریش بودند، زیاد شد عمر فرصت را از دست نداد و دست ابوبکر را گرفت و با صدای بلند با او

[صفحه ۶۳]

بیعت کرد حضّار هم دسته ای متمایل و جمعی مأخوذ به حیا با ابوبکر بیعت کردند هنوز غسل و تدفین پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله انجام نگرفته بود که خلیفه تعیین شد. به اتفاق مورخان علی علیه السلام و عده ای بزرگان صحابه در آن محفل حضور نداشتند و غسل و تدفین پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را مقدم بر آن کارها می دانستند.

غرض پس از آن که بازیگران سقیفه هر یک

رُل خود را بـا مهـارت و زبر دستی ایفـاء نموده و خلافت را به نفع خود تمام کردنـد و سـعد بن عباده رئیس قبیله ی خزرج در مبـارزه ی سیاسـی خود از ابوبکر و هوا دارانش شـکست خورد و خلافـت ابوبکر را نپـذیرفت و به نشانه ی مخالفت، مـدینه را ترک گفت و به قصد شام بیرون رفت، ناگهان خبر رسـید که در نیمه ی راه به «تیر غیب گرفتار شده» و جنّیان او را ترور کرده اند. بدین ترتیب جان خود را هم در این راه از دست داد، ابوبکر و عمر و ابوعُبیده ی جرّاح و پیروان آنها پیروزمندانه به مسجد پیغمبر مراجعت کردند.

گروهی از بنی هاشم و زُبیر بن عوام در خانه ی علی علیه السلام اجتماع نمودند، بنی امیه نزد عثمان بن عفّان رفتند و بنی زهره اطراف سـعد و عبدالرحمان را گرفتند و عمر به همراه ابوعبیده نزد آنان آمد و گفت: چه شده است که شـما را فریب خورده و سرگردان می بینـم؟! حرکـت کنیـد و بـا ابـوبکر بیعـت نمائیـد که مردم بـا او بیعت کرده و انصـار نیز او را پذیرفتنـد. عثمـان و طرفـدارانش از جا حرکت کردنـد. سـعد و عبـدالرحمان و پیروانش نیز برخاسـتند و دست بیعت به ابوبکر دادند، ولی علی علیه السلام و عباس و زبیر

و بنی هاشم بیعت نکرده مراجعت نمودند. [۱۰۴] .

کسانی که با انتخاب ابوبکر مخالف بودند، در خانه ی فاطمه علیهاالسلام تشکیل جلسه دادند. [۱۰۵] .

ابن عبدالبرّ در کتاب «الإستیعاب» می نویسد:

«همانا علی علیه السلام و زبیر در زمانی که برای ابوبکر بیعت می گرفتند در خانه ی فاطمه علیهاالسلام وارد شده و با فاطمه در مورد این امر

به مشورت و نظرخواهی پرداخته بودند». [۱۰۶] .

اینجا بود که خلیفه ی جدید دچار موقعیت سخت و باریکی شده بود او اگر چه در سقیفه پیروزی یافت و سعد بن عباده حریف نیرومند خود را از میان برد ولی اینجا بیش از هر چیز از طرف دختر محبوب پیامبر صلی اللّه علیه و آله نگران شد و شاید آنقدر که از مخالفت فاطمه وحشت داشت، به مخالفت علی علیه السلام اهمیت نمی داد چون فاطمه حتی نزد اشخاصی هم که به جهاتی از علی علیه السلام رنجیده خاطر بودند، محبوبیت فوق العاده داشت.

علاوه بر این، اگر حضرت فاطمه بر ابوبکر خشمناک می شد، خیلی برای او گران تمام می شد زیرا که پیغمبر بارها فرموده بود:

«هر کس فاطمه را خشمناک کند، مرا به خشم آورده».

[صفحه ۶۵]

ساعاتی را که در آن بحران بر ابوبکر تازه خلیفه می گذشت بسیار طولانی و ناگوار بود او که تمام حواسش در اطراف مخالفان دور می زد که به هر قیمت هست، هر چه زودتر بیعت کنند.

بلاذری می نویسد:

«زمانی که علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر خودداری نمود و در خانه کناره گیری کرده بود، ابوبکر عمر را به سوی علی علیه السلام فرستاد و به وی دستور داد (علی را با بدترین صورت نزد من حاضر کن) پس چون عمر نزد علی علیه السلام آمد، بین آن دو سخنانی رد و بدل شد. علی علیه السلام فرمود:

«ای عمر بدوش که نیمی از آن مال توست. به خدا قسم آنچه امروز تو را چنین بر امارت و حکومت ابوبکر حریص کرده، چیزی نیست جز آن که فردا حکومت را به تو

بسپارد». [۱۰۷] .

به گفته ی «ابن عبدربّه» ابوبکر به عمر خشن تر از این دستور داد و گفت:

«اگر از خارج شدن از خانه خودداری کردند با آنها به جنگ بپرداز». [۱۰۸] .

عمر که ذاتاً مردی تندخو و خشن و عجول بود، و می خواست در هر جا با خشونت و درشتی کار را از پیش ببرد، خدا می داند با این دستور

[صفحه ۶۶]

خشن و تند ابوبکر چه معرکه ای بپا و چه رسوائی به بار آورد؟ و به همین جهت بعضی از دانشمندان سنی وقتی به این داستان می رسند، خیلی دست و پا می کنند و اغلب وقوع حادثه را به شدت انکار می نمایند ما این حادثه ی دردناك را نخست از منابع اهل سنت نقل می کنیم:

بی حرمتی به خانه ی وحی!

اغلب دانشمندان اهل سنت تصریح کرده اند بر این که عمر به دستور ابوبکر به خانه ی فاطمه علیهاالسلام یورش برد و بی حرمتی کرد و تصمیم گرفت خانه را با اهل آن به آتش بکشد اینك نوشته ی برخی از آنان را در اینجا ذکر می کنیم:

۱- ابن ابی شیبه مؤلف کتاب «المصنّف» (متوفی ۲۳۵ ه- ق) با ذکر سند از اسلم روایت کرده که:

«بعد از رحلت پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله زمانی که برای ابوبکر بیعت می گرفتند علی و زبیر نزد فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بودند و با فاطمه مشورت می کردند و از او نظرخواهی می نمودند، چون این خبر به گوش عمر سید، به سوی خانه ی فاطمه حرکت کرد. خطاب به فاطمه گفت:

«ای دختر پیامبر به خدا قسم هیچ کس نزد ما، محبوبتر از پدرت نیست و بعد از او

هیچ کس نزد ما محبوبتر از تو نیست ولکن به خدا قسم این محبت مانع از آن نیست که این افرادی را که نزد خود جمع

[صفحه ۶۷]

کرده ای دستور بدهم خانه را بر آنها بسوزانند» چون عمر برگشت فاطمه نزد علی علیه السلام و زبیر آمده گفت: می دانید که عمر به من چه گفت و او قسم خورد که اگر بیرون نروید، خانه را بر شما می سوزاند و به خدا قسم! این کار را خواهد کرد». [۱۰۹] .

۲- ابن قُتیبه ی دینوری (متوفی ۲۷۶) در کتاب خود «الإمامه و السیاسه» با ذکر سن از عبدالله بن عبدالرحمن انصاری روایت کرده که گفت:

عده ای از بیعت سرپیچی کرده در خانه ی علی علیه السلام جمع شده بودند. ابوبکر عمر را به دنبال آنها فرستاد آنها از خارج شدن از خانه خودداری نمودند، در این هنگام عمر دستور داد که: «هیزم حاضر کنید» و خطاب به اهل خانه گفت: «قسم به آن کس که جان عمر در دست اوست! باید خارج شوید وگرنه خانه را با اهلش به آتش می کشم».

شخصی به عمر گفت: ای أباحفص! آیا می دانی فاطمه علیهاالسلام در این خانه است؟

عمر گفت: «اگر چه فاطمه در خانه باشد». [۱۱۰] .

دینوری می افزاید: در اثر تهدید عمر، آنهائی که در خانه بودند، به مسجد رفته با ابوبکر- از ترس جانشان- بیعت کردند ولی علی علیه السلام در

[صفحه ۶۸]

خانه ماند زیرا سوگند خورده بود که تا قرآن را جمع نکند، از خانه بیرون نیاید. [۱۱۱] .

عمر اگر چه با این تهدید توانست چند نفر مخالف را از خانه ی فاطمه

علیهاالسلام بیرون نموده و در صف بیعت کنندگان درآورد ولی اهانتی را که به دختر پیامبر نمود، برای او و ابوبکر گران تمام شد.

خشونت و داد و فریاد عمر، فاطمه علیهاالسلام را مجبور ساخت که پشت در خانه آمده و گفت: چه مردم بی چشم و آبروئی هستید. هنوز جنازه ی پیغمبر در خانه ی ماست، شما تهیه ی کار خود را دیده اکنون به قصد فرمانروائی به سر وقت ما آمده اید. [۱۱۲] .

عمر شاید متوجه عواقب کار خود شد و توقف را صلاح ندیده و به مسجد برگشت و در صدد برآمد کس دیگری را برای احضار علی علیه السلام بفرستد که اگر پیش آمدی رخ داد، مسئولیت آن به عهده ی خلیفه و خودش نباشد. [۱۱۳] .

عمر پس از رسیدن به مسجد از ابوبکر درخواست کرد که تکلیف علی علیه السلام را یکسره کند و از او بیعت بگیرد.

ابوبکر به «قُنفذ» نوکر عمر دستور داد علی علیه السلام را احضار نماید قُنفذ به خانه ی فاطمه علیهاالسلام رفت و به علی علیه السلام گفت: خلیفه ی پیغمبر تو را

می خواهد. علی علیه السلام فرمود: چه زود به پیغمبر دروغ بستید، قُنفذ برگشت و پاسخی را که شنیده بود، ابلاغ نمود. ابوبکر مدتی گریان شد ولی عمر دوباره فشار آورد که به این مرد نافرمان مهلت ندهد و از او بیعت بگیرد. ابوبکر به قنفذ گفت: این مرتبه برو و به علی علیه السلام بگو امیرالمؤمنین می خواهد بیائی و با او بیعت کنی قنفذ دوباره پیام ابوبکر را به علی علیه السلام ابلاغ کرد ولی علی با صدای بلند گفت: سبحان اللّه چیزی را که در خور

آن نیست، ادعا نمود.

فرستاده برگشت و پاسخی را که شنیده بود، به ابوبکر گفت. ابوبکر برای بار دوم گریه کرد این بار عمر با عده ای به خانه ی فاطمه علیهاالسلام هجوم آورد. فاطمه که صداهای آنها را شنید و فریادهای تند و هولناک عمربن خطّاب به گوشش رسید که می گفت: «من این خانه را با اهلش به آتش می کشم» این جمله را فاطمه به روشنی شنید و با صدای بلند پدرش را مخاطب ساخته و گفت:

«پدر پس از تو چه ها از پسر «خطّاب» و پسر «أبی قُحافه» دیدیم (ماذا لَقینا بَعدکَ مِن إبن الخطّاب و ابن أبی قُحافه).

از شنیدن ناله ی فاطمه علیهاالسلام عده ای که همراه عمر بودند، به گریه افتادند و چند گام به عقب برگشتند. گروهی نتوانستند خود را نگه دارند بلند گریستند و گروهی بر سر درِ خانه ی فاطمه علیهاالسلام و پیغمبر لحظه ای خیره ماندند و شرم، آنها را آهسته آهسته بازگرداند ولی بالاخره علی علیه السلام را از

[صفحه ۷۰]

خانه بیرون آورده و به مسجد بردند [۱۱۴] و در مقابل ابوبکر نگاهداشته به وی گفتند: بیعت کند.

- اگر بیعت نکنم چه؟!

- به خدا قسم اگر بیعت نکنی گردنت را می زنیم.

فرمود: آن وقت بنده ی خدا و برادر پیغمبر را کشته اید.

عمر گفت: بنده ی خدا درست، اما برادر پیغمبر نه. [۱۱۵] ابوبکر در تمام این مدت ساکت بود.

علی علیه السلام فرمود: من از شما به خلافت سزاوارترم شما باید با من بیعت کنید. شما به اتّکاء خویشی پیغمبر و سبقت در اسلام انصار را از میدان در کردید حالا خلافت را به زور و ستم از ما

می گیرید. [۱۱۶] ای مهاجرین ما از همه کس لایق تر هستیم. ما اهل بیت پیغمبریم کسی که قرآن را بداند و از احکام خدا مطلع باشد و خوبی رعیت را بخواهد و بدی را از آنها برطرف سازد، میان ماست.

بشیر بن سعد گفت: اگر انصار سخنان تو را شنیده بودند، با غیر تو بیعت نمی کردند. [۱۱۷] .

[صفحه ۷۱]

عمر عجله داشت هر چه زودتر کار را تمام کرده و از علی علیه السلام بیعت بگیرد ولی ابوبکر نظرش این بود تا فاطمه علیهاالسلام با اوست، به وی نباید فشار آورد. [۱۱۸] .

۳- احمد بن یحیی بلاذری (متوفی ۲۷۹) مؤلف کتاب «أنساب الأشراف» می نویسد:

«ابوبکر برای بیعت گرفتن از علی علیه السلام به دنبال وی فرستاد، علی علیه السلام حاضر نشد بیعت کند در این موقع عمر با شعله ای آتش به خانه ی علی علیه السلام هجوم آورد. فاطمه علیهاالسلام در پشت در، با او مواجه شده و گفت: ای پسر خطّاب! آیا می خواهی خانه ی مرا آتش بزنی؟! عمر گفت: آری و آنچنان در تصمیم مصرّ و محکم هستم. چنانکه پدرت بر دینی که آورده بود، محکم بود». [۱۱۹] .

۴- ابن عبدربّه اندلسی (متوفی ۳۲۸ ه-) می گوید:

«عمر با شعله ای از آتش روانه ی خانه ی فاطمه علیهاالسلام شد تا آنجا را به آتش بکشد. در این هنگام فاطمه علیهاالسلام را دید، فاطمه به وی گفت: ای پسر خطاب! آیا آمده ای خانه ی ما را به آتش بکشی؟ عمر گفت: آری! مگر آن که با ابوبکر بیعت کنید چنانکه امت بیعت کردند». [۱۲۰] .

[صفحه ۷۲]

۵- شهرستانی مؤلف کتاب «الملل والنِّحَل» (متوفی ۵۴۸)

می نویسد:

«از جمله عقائد نظام [۱۲۱] این بود که می گفت: عمر به هنگام هجوم به خانه ی فاطمه علیهاالسلام فریاد می زد: «حرِّقوا دارَها بِمَن فیها و ما کان فی الدّار غیر علیّ و فاطمه والحسن والحسین علیهم السلام» «خانه ی فاطمه را با اهلش به آتش بکشید، در حالی که در خانه کسی جز علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نبود». [۱۲۲] .

۶- اسماعیل بن علی عماد الدین (متوفی ۷۳۲) مؤلف کتاب «المختصر فی أخبار البشر» با ذکر سند می گوید:

«... سپس ابوبکر، عمر بن خطّاب را دستور داد تا علی علیه السلام و کسانی که با او بودند از خانه ی فاطمه (رضی اللّه عنها) خارج سازد. ابوبکر به عمر دستور داد که اگر از بیرون آمدن از خانه خودداری کردند، با آنها جنگ کن!

در این موقع عمر با قطعه ای از آتش به سوی خانه ی فاطمه علیهاالسلام حرکت کرد تا آنجا را به آتش بکشاند، پس با فاطمه علیهاالسلام برخورد کرد فاطمه علیهاالسلام گفت: کجا ای پسر خطاب! آیا آمده ای خانه ی ما را به آتش بکشی؟ عمر گفت: آری مگر آن که در بیعت ابوبکر داخل شوید همان طور که امت داخل شدند». [۱۲۳] .

[صفحه ۷۳]

۷- متّقی هندی مؤلف کتاب «کنز العمّال» (متوفی ۹۷۵) از اسلم روایت می کند که:

«زمانی که بعد از پیامبر صلی اللّه علیه و آله برای ابوبکر از مردم بیعت می گرفتند، علی علیه السلام و زُبیر نزد فاطمه علیهاالسلام رفته و با وی به شور نشستند و از وی کسب تکلیف می نمودند.

همین که این خبر به گوش عمر رسید، به طرف خانه ی فاطمه علیهاالسلام حرکت کرد

و بر فـاطمه علیهاالسـلام وارد شـده و گفت: ای دختر رسول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله هیـچ کس نزد مـا دوست داشـتنی تر از پدرت نبود و بعد از او هیچ کس از تو دوست داشـتنی تر نزد ما نیست ولیکن به خدا قسم این محبت مانع از این نیست که اگر ایـن افراد کـه نزد تـو جمـع شـده انـد، را خـارج نکنی، دسـتور دهـم خـانه را بر آنـان بسوزاننـد. همیـن کـه عمر رفـت، فـاطمه علیهاالسلام آمده و خطاب به آنان گفت: عمر به خدا قسم خورد که اگر بیرون نروید، خانه را بر شما به آتش می کشد و قسم به خدا که بر آن که قسم خورده است، محکم و استوار می باشد». [۱۲۴] .

۸- عُمَر رضا کحّاله از علمای اهل سنت (معاصر) در کتاب «أعلام النّساء» با ذکر سند می نویسد:

«... تا آن که ابوبکر از عده ای که از بیعت با او سر باز زده بودند، و نزد علی علیه السلام جمع شده بودند (مانند: عباس، زُبیر و سعد بن عباده) سؤال

کرد آنها در خانه ی فاطمه علیهاالسلام به بست نشتسه بودند. ابوبکر عمربن الخطاب را به سوی آنان فرستاد. عمر به سوی خانه ی فاطمه علیهاالسـلام حرکت کرد و فریاد کشید، آنان از بیرون آمدن از خانه ممانعت ورزیدند در این هنگام عمر هیزم طلبیده و گفت: قسم به آن کس که جان عمر در دست اوست یا از خانه خارج شویـد و یا این که خانه را بر اهلش به آتش می کشم! شخصی به عمر گفت: ای اباحفص در این خانه فاطمه علیهاالسلام است! عمر گفت: اگر چه فاطمه در این

خانه باشد». [۱۲۵] .

۹- عبدالفتّاح عبدالمقصود از علمای معاصر اهل سنت در کتب «السقیفه والخلاقه» می نویسد:

«در تاریخ اُمم و ملوک آمده است که- عمربن الخطاب به منزل علی علیه السلام آمده- در حالی که در منزل طلحه و زُبیر و عده ای بزرگان مهاجرین جمع بودند و گفت: به خدا قسم یا برای بیعت با ابوبکر از خانه شوید و یا آن که خانه را بر شما به آتش می کشم!».

عبدالفتاح می افزاید:

«و شبیه به این عبارت، در کلمات مورخین بسیار دیده می شود همچنین نقل شده که ابوبکر، عمر را با عده ای به سوی خانه ی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام فرستاد، عمر با یارانش با آتش به طرف خانه ی آنها حرکت کرده تا آنجا را به آتش بکشند، چرا که آنان از بیعت با ابوبکر

خودداری کرده بودند در این میان عده ای از مردم به عمر اعتراض کردند که: آیا می دانی در این خانه فاطمه علیهاالسلام هست؟! لکن عمر گفت: اگرچه فاطمه باشد!!». [۱۲۶] .

عبدالفتّاح و عبدالمقصود در کتاب دیگر خود می نویسد:

«این مرد (عمر) خشمگین و خروشان به خانه ی علی علیه السلام روی آورد و همدستانش دنبال او راه افتادند و به خانه هجوم آوردند و یا نزدیک بود هجوم آوردند.

ناگاه چهره ای چون رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در میان درب ظاهر شد، چهره ای که بر آن آثار اندوه و تأثّر و رنج و مصیبت آشکار بود. در چشمهایش قطرات اشک می درخشید و بر پیشانیش علائم غضب هویدا بود. عمر بر جای خود خشک شد و جوش و خروشش به ناگاه از

میان رفت و همراهانش که دنبال وی به راه افتاده بودند، در مقابل بهت زده ایستادند زیرا که روی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله را از خلال روی دختر نازنینش زهرا علیهاالسلام دیدند و سرهای آنان از شدت حیا و شرمندگی و خواری به زمین افتاد دیگر تاب از دلها رفت. همین که دیدند فاطمه علیهاالسلام مانند سایه ای حرکت نموده و با قدمهای حزن زده و لرزان، اندک اندک به سوی قبر پدر نزدیک شد، چشمها و گوشها یکسره متوجه وی شد در این هنگام که ناله ی فاطمه زهرا علیهاالسلام بلند شد:

[صفحه ۷۶]

بابا ای رسول خدا

ای بابا رسول خدا

تو گوئی که از تکان این صدا زمین زیر پای آن گروه ستم پیشه به لرزه آمد.

باز زهرا نزدیکتر رفت و به آن تربت پاک روی آورد، آن غائبی که همواره در بین مردم است و از بین آنان نمی رود و این چنین استغاثه می نمود: ای بابا ای رسول خدا، پس از تو از دست پسر خطّاب و پسر ابوقُحافه چه بر سر ما آمد؟!».

دیگر دلی نماند که نلرزد و چشمی نماند که اشک نریزد، آری آن مردم آرزو می کردند که زمین شکافته شود و در میان خود پنهانشان سازد...». [۱۲۷] .

۱۰- محمد حافظ ابراهیم از شعرای معاصر و مهم اهل سنت، گفته ی عمر بن خطّاب را «خانه را بر شما به آتش می کشم» به نظم کشیده و به عنوان مدح و ثنا در دیوان خود آورده است و در «قصیده ی عمریّه» تحت عنوان «عمر و علی علیه السلام» گفته است:

و قَوْلَهٍ لِعلیٍّ

قالَها عُمَر

أكرمُ بِسامِعها أَعْظَمُ بِمُلقيِها

حرَّقْتُ دارَکَ لا أَبقی علیکَ بها

إِنْ لَم تُبایع و بِنتُ المُصطفی فِیها

ما کان غیر أبی حَفص یقُوه بها

امام فارس عدنان و حامِیها [۱۲۸] .

[صفحه ۷۷]

«چه نیکو سخنی عمر به علی علیه السلام گفت، شنونده ی این کلام را گرامی بدار و گوینده اش را بزرگ بدار. «به آتش می کشم خانه ات را و نمی گذارم در آن بمانی اگر بیعت نکنی اگر چه دختر محمد صلی اللّه علیه و آله در آن باشد». چه کسی غیر از ابوحفص (عمر) می توانست در مقابل شهسوار دودمان عدنان و مدافع آنان چنین سخنی بگوید».

به گفته ی مرحوم علّامه ی امینی قدس سره حافظ ابراهیم این قصیده را در محفل شعرای مصر که در اوائل سال ۱۹۱۸ میلادی برگزار شده بود، خوانده و تمام شعرای اهل سنت که در آن کنفرانس حاضر بودند، او را مورد تشویق و تحسین قرار داده اند و دیوانش را مکرر به چاپ رسانده اند. [۱۲۹] .

منظور این است که بی حرمتی عمر و دار و دسته ی او به خانه ی فاطمه علیهاالسلام یک امر مسلم می باشد و اغلب بزرگان اهل سنت در کتابهای خود آن را نقل کرده اند منتهی برخی از علمای اهل سنت عین جمله ی تهدید عمر را نقل نکرده اند مثلا ابن عبدالبرّ [۱۳۰] و صفدی [۱۳۱] و برخی دیگر جریان را چنین نوشته اند:

«عمر خطاب به حضرت فاطمه علیهاالسلام گفت: این افراد که نزد تو جمع شده اند اگر چنین باشد هر آینه چنین و چنان خواهم کرد، وقتی عمر رفت، فاطمه علیهاالسلام نزد این افراد آمده گفت: عمر نزد

من آمد و قسم خورد

[صفحه ۷۸]

که اگر بیعت نکنید چنین و چنان خواهم کرد و به خدا قسم که بر آنچه قسم خورده پایدار و استوار است. [۱۳۲] .

بسیار عجیب است برخی از علمای اهل سنت این عمل عمر را جزء فضائل او شمرده اند در حالی که ابوبکر از یادآوری این حادثه ی دلخراش به شدت رنج می برد و آرزو می کرد ای کاش چنین جنایت هولناک از او سر نمی زد.

چنانکه اغلب مورخان به ذکر سند از عبدالرحمن بن عوف نقل کرده اند که گفت: زمانی که ابوبکر مریض شد- در مرضی که مرد- به عیادت او رفتم. ابوبکر گفت: بر هیچ چیز دنیا تأسّف نمی خورم مگر بر سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم و سه کار که ترک کردم و ای کاش انجام داده بودم و سه چیز که ایکاش از پیامبر در مورد آنها سؤال کرده بودم اما آن سه چیزی که انجام دادم و ای کاش آنها را انجام نداده بودم: «فوددتُ انّی لم أکُن کشفت عن بیت فاطمه بنت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و ترکته و لو أغلق علی حرب...». [۱۳۳] .

«ای کاش به خانه ی دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بی احترامی نکرده بودم اگر چه بر علیه من اعلان جنگ می نمودند».

[صفحه ۷۹]

مسعودی در قسمت (مرض ابوبکر) می گوید:

«... ابوبکر ۱۵ روز قبل از آن که از دنیا برود، مریض شد چون به حالت احتضار رسید، گفت: باکی بر من نیست مگر بر سه چیز که انجام دادم و ای

کاش انجام نداده بودم... اما آن سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم:

«وَدَدتُ انّی ترکتها فوددت انّی لم أکن فتشت بیت فاطمه و ذکر فی ذلک کلاماً کثیراً». [۱۳۴] .

«ای کاش خانه ی فاطمه را مورد تفتیش قرار نداده بودم، دراین باره سخنان زیادی گفت».

ابن ابی الحدید معتزلی که در میان علمای اهل سنت به انصاف معروف است با توجه به گفتار مورخان صدر اول در جای جای کتاب خود به دقایقی در اینباره متعرّض شده است که دیگران کمتر متعرّض شده اند از جمله:

تحت عنوان «حدیث السقیفه» (جریان سقیفه) می نویسد:

روایات در مورد قصّه سقیفه مختلف است، آنچه که شیعه می گوید با توجه به آن که جمع قابل توجهی از محدّثین اهل سنت بیشتر آن را نقل کرده اند، آن است که:

«همانا علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر خودداری کرد تا آن که آن

[صفحه ۸۰]

حضرت را به زور از خانه بیرون کشیدند و همچنین زبیر بن عوام نیز از بیعت با ابوبکر خودداری کرد و می گفت: با هیچ کس جز علی علیه السلام بیعت نخواهم کرد». [۱۳۵] .

سپس ابن ابی الحدید می گوید:

«و گفته شده که عمر شمشیر را از دست زبیر گرفت و آن را به سنگ زد تا آن که شکست. سپس تمام آنها را (علی علیه السلام و زبیر و بنی هاشم) به طرف ابوبکر کشانید و در مقابل وی قرارشان داد و آنها را با زور به بیعت می کشانید تا آن که تمام آنها با ابوبکر بیعت کردند مگر علی علیه السلام به تنهائی. در این موقع علی علیه السلام به خانه ی فاطمه علیهاالسلام پناه

برد لکن به خانه ی فاطمه علیهاالسلام حمله ور شدند و با زور و بدترین صورت علی علیه السلام را از خانه خارج ساختند در این وقت فاطمه درب خانه ایستاده بود، پس هجوم آورندگان متفرّق شده و گفتند: علی علیه السلام به تنهائی ضرری به حال آنها ندارد».

البته گفته شده است که: «آنان علی علیه السلام را به زور با آن افراد دیگر از خان خارج کرده و نزد ابوبکر بردند». از اینگونه روایات محمد بن جریر طبری زیاد نقل کرده است. [۱۳۶] .

[صفحه ۸۱]

باز ابن ابی الحدید می گوید:

«اما آنچه اکثر محدّثین و بزرگان آنها گفته اند، آن است که علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر تا شش ماه خودداری کرد و در خانه نشست و بیعت نکرد تا آن که فاطمه علیهاالسلام از دنیا رحلت کرد». [۱۳۷] .

همچنین ابن ابی الحدید با ذکر سند روایت کرده که: زمانی که برای ابوبکر بیعت می گرفتند، زبیر و مقداد با عده ای از بیعت سرپیچی کرده و نزد علی علیه السلام که در خانه ی فاطمه علیهاالسلام بود، رفته و با هم به شور و مشورت پرداخته بودند.

عمر که از جریان با خبر شد به طرف آنان حرکت کرد در این هنگام با فاطمه علیهاالسلام برخورد کرد و گفت: «به خدا قسم! شخصیت تو مانع از آن نیست. اگر این افراد را که نزد خود جمع کرده ای دستور بدهم خانه را بر آنها به آتش بکشند».

چون عمر برگشت فاطمه علیهاالسلام نزد آنها آمده و گفت: دانستید که عمر نزد من آمده و قسم خورد اگر متفرّق نشوید خانه را بر شما آتش بکشد و به خدا

قسم! بر آنچه قسم خورده، ثابت و پایدار است. [۱۳۸] .

در روایتی دیگر آمده که «سعد بن وقّاص» و «مقداد بن اسود» نیز از جمله افرادی بودند که در خانه ی فاطمه علیهاالسلام گرد آمده بودند، در این هنگام

[صفحه ۸۲]

عمر جهت آتش زدن خانه بر ایشان به آنها حمله ور شد که زبیر با شمشیر از خانه به طرف عمر خارج شد از طرفی فاطمه علیهاالسلام نیز از خانه خارج شد در حالی که فریاد می کشید و گریه می کرد، مردم او را از گریه و ناله نهی کرده گفتند: گناهی بر ما نیست چرا که نباید در امری که مردم بر آن اجتماع کرده اند، اختلاف نمود. [۱۳۹] .

در روایت دیگر ابوبکر به عمر و خالد بن ولید دستور داد برای دستگیری علی علیه السلام و زبیر حرکت کنند. آن دو به طرف خانه ی علی علیه السلام روانه شدند عمر داخل خانه شده و خالد بن ولید در آستانه ی درب خانه ایستاد، فاطمه علیهاالسلام فریاد کشید و آنها را به خدا سوگند داد، پس آنها شمشیرهای آن دو را گرفتند و به سنگ زدند تا شکست در این هنگام عمر آن دو را به زور با صورتی بد می کشانید. [۱۴۰] .

مردم جمع شده بودند و تماشا می کردند کوچه های مدینه پر از مردم بود فاطمه علیهاالسلام که این رفتار عمر را دید ناله های جانسوز بر کشید و ولوله می کرد، عده ای از زنان هاشمی و غیر هاشمی اطراف او جمع شده بودند فاطمه علیهاالسلام در آستانه ی درب ایستاده و فریاد می کشید و می گفت:

«یا ابابکر، ما أسرع ما أغرتُم علی أهلِ بیتِ رسولِ

اللّه واللّهِ لا أَكَلِّمُ عمرَ حتّی ألقی اللّه».

«ای ابوبکر چه زود فراموش کردید و چه بد با اهل بیت رسول خدا رفتار

[صفحه ۸۳]

کردید به خدا قسم تا زنده هستم با عمر سخن نخواهم گفت». [۱۴۱] .

ابن ابی الحدید روایت می کند که:

زمانی که ابوبکر مریض شد (مرضی که در آن مرد) گفت: «ای کاش با خانه ی فاطمه علیهاالسلام کار نداشتم و به آنجا حمله ور نمی شدم».

ابن ابی الحدید در ادامه می گوید:

«این گفته ی ابوبکر دلالت بر صحت آنچه درباره ی حمله به خانه ی فاطمه علیهاالسلام روایت شده است، می کند و همچنین دلالت بر این مطلب دارد که ابوبکر حق را به غیر خود- به علی وفاطمه- علیهاالسلام داده نه به خود». [۱۴۲] .

ابن ابی الحدید در پاسخ اعتراض دوم شیعه به خلافت ابوبکر می گوید:

«اما حدیث «حمله خانه ی فاطمه علیهاالسلام» ذکر کردیم و ظاهر نزد من آن است که آنچه سید مرتضی (در کتاب شافی) و شیعه می گوید صحیح می باشد لکن نه هرچه آنها می گویند، بلکه بعضی از آن و ابوبکر هم حق داشت که از این کار اظهار ندامت و پشیمانی کند و از کرده ی خود ناراحت باشد. لکن این ندامت و پشیمانی وی حاکی از محکم بودن دین وی و ترس وی از خدا می باشد!!

[صفحه ۸۴]

پس این پشیمانی ابوبکر بهتر است جزو مناقب وی بشمار رود تا در مطاعن وی!! جداً این منطق ابن ابی الحدید در اینجا بسیار ضعیف است زیرا دلش نمی خواهد جنایت به آن بزرگی را از مطاعن ابوبکر و عمر بشمارد ولی اظهار پشیمانی از ان را در دم مرگ

جزء مناقب ابوبکر بشمار می آورد و این نوع پشمانی چه فائده ای دارد. کیست که در حالت احتضار از جنایات خود اظهار ندامت نکند؟!

باری ابن ابی الحدید در شرح خود تحت عنوان «ایراد کلام أبی المعالی الجوینی فی أمر الصحابه و الردّ علیه» به نقل از ابوالعمالی جُوینی می گوید:

اگر گفته شود که خانه ی فاطمه علیهاالسلام مورد هجوم واقع شود و حرمتش شکسته شد به خاطر «حفظ نظام اسلام» و به خاطر جلوگیری از تفرقه میان مسلمانان چرا که مسلمانان آن زمان از دین برمی گشتند و دست از اطاعت برمی داشتند.

در جواب گفته می شود که: همین کلام و جواب را بدهید آنجا که در جنگ جمَل «هودج عایشه» مورد هتک واقع شد (چرا که عایشه بر علیه خلیفه ی رسمی مسلمانان قیام مسلحانه کرده بود) و هودج او مورد حمله قرار گرفت تا آن که ریسمان اطاعت پاره نشود و اجتماع مسلمین از هم نپاشد و خون مسلمانان به هدر نرود.

پس وقتی که حمله به خانه ی فاطمه علیهاالسلام به خاطر امری که هنوز واقع نشده، جایز باشد، بدون شک حمله به هودج عایشه به خاطر امری که

[صفحه ۸۵]

واقع شده بود، جایز است.

چگونه هتک حرمت از هودج عایشه از گناهان کبیره، آن هم از گناهان کبیره ای که موجب خلود در آتش جهنم است، می باشد و باید از انجام دهنده ی آن بیزاری جست و این بیزاری از مهم ترین ارکان ایمان بشمار می رود ولی حمله به خانه ی فاطمه علیهاالسلام و ورود وحشیانه در منزلش و جمع آوری هیزم و تهدید به آتش زدن از ارکان ایمان بشمار می رود، چرا که این کار ستونهای دین

را محکم کرد! و خداوند به وسیله ی این کار به مسلمانان عزّت بخشید و آتش فتنه و خونریزی با آن کار خاتمه پیدا کرد و حال آن که حرمت هر دو زن یکی بود! اگر نگوییم که حرمت فاطمه علیهاالسلام بیشتر و شأن و منزلت او بالاتر و صیانت او به خاطر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله مهمتر بود. چرا که فاطمه پاره ی تن پیامبر بود و جزئی از گوشت و خون آن حضرت بود و فاطمه علیهاالسلام مانند زن نسبت به شوهر اجنبی نبود زیرا که بین زن و شوهر نسبتی نیست مگر وصله ای، آن هم به طور عاریه و عقدی که به جای عقد اجاره جاری می شود. نه! هرگز چگونه عایشه یا غیر او، در منزلت فاطمه علیهاالسلام باشد و حال آن که تمام مسلمانان می دانند که فاطمه علیهاالسلام سیّده ی زنان عالمیان می باشد. [۱۴۳] .

[صفحه ۸۶]

چرا فاطمه سقط جنین کرد؟

عده ای از مورخان آنجا که تعدا فرزندان علی علیه السلام را از حضرت زهرا علیهاالسلام ذکر کرده اند، یادآور شده اند که نام یکی از آنان «محسن» بود و در کودکی از دنیا رفته است [۱۴۴] ولیکن هیچ یک از مورخان اشاره به روز تولّد آن کودک نکرده اند. به قول نویسنده ی کتاب ارزشمند «آتش به خانه ی وحی» این مطلب سرّی بسیار سنگین در درون دارد و آن این که تولد و شهادت حضرت محسن علیه السلام در یک روز بوده است. [۱۴۵] .

برخی از مورخان برای این که از شدت جنایات حمله مهاجمین به خانه ی فاطمه علیهاالسلام بکاهند، راجع به سقط جنین فاطمه دراین حمله متعرّض نشده اند تنها به این اکتفاء کرده اند

که فـاطمه علیهاالسـلام برای علی علیه السـلام چنـد فرزنـد به دنیـا آورد که از همه کوچکـتر محسن بود که در کودکی از دنیا رفت [۱۴۶] و

در بعضی از منابع به سقط شدن «محسن» بدون ذکر سبب اشاره شده است. [۱۴۷] .

ولی در بعضی از منابع اهل سنت به موضوع سقط جنین حضرت فاطمه علیهاالسلام اشاره شده است از جمله شهرستانی در ملل و نحل از نظّام نقل کرده که گفته است:

«همانا عمر چنان ضـربه ای به شـکم فاطمه علیهاالسـلام در روز بیعت زد که فاطمه علیهاالسلام جنین خود را از شکم انداخت». [۱۴۸] .

و همچنین صـفدی نیز در کتاب خود کلمات و عقاید ابراهیم بن سیّار بن هانی بصـری معروف به نظّام معتزلی را نقل نموده تا آنجا که می گوید: نظّام گفته است:

«انّ عمر ضرب بطنَ فاطمه علیهاالسلام یوم البیعه حتّی ألقتِ المُحسن من بطنها». [۱۴۹] .

«روز بیعت عمر چنان به شکم فاطمه زد که محسن از شکمش ساقط گردید».

ذهبی مورخ مشهور (متوفی ۷۴۸) در کتاب «لسان المیزان» با ذکر سند می گوید:

محمد بن احمد کوفی (از حافظین حدیث اهل سنت) گفته است:

«بدون شک عمر چنان لگدی به فاطمه زد که محسن از او سقط شد». [۱۵۰] .

مسعودی در «اثبات الوصیّه» تحت عنوان «حکایه السقیفه» می گوید:

«آنان در هجوم خود به خانه ی فاطمه علیهاالسـلام سـیّده ی زنان را در پشت درب چنان فشار دادنـد که محسن علیهاالسـلام را سقط کرد». [۱۵۱] .

ابن شهر اشوب در کتاب «المناقب» از کتاب ابن قُتیبه ی دینوری، درباره ی اولاد فاطمه علیهاالسلام نقل می کند:

فرزندان فاطمه عبارتند از: حسن و حسین و زینب و اُمّ کلثوم علیهم السلام و همانا «محسن» در اثر ضربه ی قُنفذ عدوی کشته شد. [۱۵۲] .

ولی در چاپهای جدید کتاب معارف ابن قتیبه چنین مطلبی وجود ندارد و پیداست که آن را در چاپهای بعدی حذف کرده اند، البته حذف و تحریف و دستبرد در کتب اهل سنت بسیار است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ی خود می گوید:

«محمد بن اسحاق می گوید: چون که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله اراده کرد که ابی العاص را آزاد کند، با او شرط کرد که زینب را به مدینه بفرستد زمانی که ابی العاص به مکه رسید، به زینب گفت: آماده شو که به پدرت در مدینه

ملحق شوی زینب خود را آماده نمود.

محمد بن اسحاق می گوید: ابی العاص، برادرش «کنانه بن ربیع» را مأمور بردن زینب دختر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به مدینه کرد زینب در هودجی که بر شتر بود، نشسته و کنانه ریسمان شتر را گرفته و به طرف مدینه حرکت کردند. این خبر در مکه پیچید و همه جا سخن از رفتن زینب بود عده ای از مشرکین از جمله «هبّار بن اسود» به قصد اذیت زینب، ناقه ی او را تعقیب کردند. اول کسی که از مشرکین به ناقه ی زینب رسید، هبّار بن اسود بود وی به محض رسیدن نیزه ای به طرف هودج زینب رها کرد زینب که حامله بود از این حمله ترسید چون به مدینه رسید، سقط جنین کرده و بچه از شکم انداخت.

به همین خاطر روزی که مسلمانان مکه را فتح کردند، پیامبر صلی اللَّه علیه و

آله دستور داد که هر جا هبّار بن اسود را دیدند، آن را به قتل رسانند.

ابن ابی الحدید بعد از نقل این خبر می گوید: این خبر را برای «نقیب ابی جعفر» که خدایش رحمت کند، خواندم. نقیب گفت: وقتی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به خاطر ترساندن زینب و افتادن بچه از شکم او، خون هبّار بن اسود را مباح کرد معلوم است که اگر در زمان فاطمه علیهاالسلام زنده بود بدون شک خون کسانی که فاطمه را ترسانده تا سقط جنین کرده، مباح می کرد.

ابن ابی الحدید می گوید: به نقیب گفتم: آیا می توانم این خبر را که عده ای فاطمه را ترساندند، تا این که فرزندش محسن را از شکم انداخت

[صفحه ۹۰]

از شما نقل کنم؟

نقیب گفت: نه از من نقل نکن ولکن بطلان این خبر را نیز از من نقل نکن چرا که من درباره ی این خبر نظر و عقیده ای نمی دهم. [۱۵۳] .

آری جریان به آتش کشیدن خانه ی زهرا علیهاالسلام و یا تهدید به آن مسأله ای است که از دیر زمان اذهان مسلمین را به خود مشغول داشته است و این سؤال همیشه در میان آنان مطرح بوده است که آیا امکان دارد بزرگان صحابه چنین عمل را در مورد دختر پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله- که اینهمه احادیث در فضائل او از پیامبر روایت نموده اند- به اجرا درآورند؟! و یا نه حداقلّ چنین تهدیدی را روا دارند؟

علمای اهل سنت تا این مقدار پذیرفته اند که در جریان بیعت، عمر با جمعی به خانه ی فاطمه علیهاالسلام هجوم آورده و تهدید به سوزندان خانه و اهل

آن کرد اگر چه قرائن و اظهار نـدامت ابوبکر به هنگام احتضار نشان می دهـد که فجایع بیش از اینها بوده است. این مقدار هم که قبول دارنـد، لکه ی ننگی است بر دامن شـیخین که بـا هیـچ چیز پاک نمی شود! و همین قـدر که ابن قُتیبه و ابن عبـدربّه و دیگران از علمـای اهل سـنت اعتراف می کننـد که عمر دسـتور داد آتش بیاورنـد و هیزم هم جمع کردنـد و آتش هم آوردند وقتی که طبری می گویـد: عمر به آنهائی که در خانه بودنـد و داد زد که اگر بیرون نیایید همه ی اهل خانه را خواهم سوزاند، باید مطلب را تا آخر

[صفحه ۹۱]

خواند.

ولی بسیار تعجب آور است که قاضی القُضاه معتزلی با کمال بی شرمی در صدد دفاع برآمده و گفته است:

و اما داسـتان آتش زدن، در صورتی که صـحت داشـته باشد هیچ گونه ایراد و اشـکالی متوجه عمر نمی باشد زیرا او می تواند هر که را از بیعت امتناع ورزد، و بخواهد در میان مسلمین اختلاف ایجاد کند، تهدید نماید. [۱۵۴] .

قاضـی القُضاه حـدیثِ زدن عمر، فاطمه را با تازیانه، طبق نقل ابوعلی تکـذیب می کنـد در حالی که از تهدید به آتش، و یا به آتش کشیدن دفاع نکرده و آن را امری جایز می داند. [۱۵۵] .

سید مرتضی در اینباره می گوید: در مورد حدیث سوزاندن، ما پیش از این بیان داشتیم که غیر از شیعه نیز آن را روایت نموده است و این که قاضی القضاه می گوید:

«جایز است سوزاندن خانه ی حضـرت فاطمه علیهاالسلام، این سئوال مطرح است که چگونه سوزاندن خانه ی علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام جایز است؟ و آیا

در این مورد عذر قابل توجیهی وجود دارد؟ و آیا علی علیه السلام و اصحابش بر خلاف اجماع و مسلمانان حرکت می کنند، اگر اجماعی ثابت شده

باشد؟! در حالی که در صورت مخالفت علی علیه السلام به تنهائی، هرگز اجماعی صورت نپذیرد، چه رسد به این که گروهی موافق و همراه علی علیه السلام باشند و دیگر این که چه فرقی به آتش زدن، و زدن فاطمه علیهاالسلام به دلیل یاد شده دارد؟ زیرا سوزاندن خانه ها، وحشتناکتر از زدن یک و یا دو تازیانه است بنابر این دلیلی ندارد که نامبرده حدیث ضرب را انکار و حدیث احراق را جایز بداند». [۱۵۶] .

تذکر این نکته لازم است که برخی از افراد خوش باور و بی خبر از تاریخ به این انتظار نشسته اند که مسأله ی «حمله ی عمر و دژخیمانش به خانه ی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام» در تاریخ بدون سانسور ذکر شده باشد به آنها باید گفت: نباید منتظر چنین چیزی از تاریخ مندرس و پاره پاره شده باشند زیرا این تاریخ از کانالهای خلفای سه گانه و خلفای بنی امیه و بنی عباس گذشته است. لذا هیچ امیدی برای نقل واقعیات در آن نیست در نتیجه وقتی برای این حادثه ی درد آورد تاریخی کوچکترین اشاره ای یافتیم می توان با رجوع به احادیث شیعه در مورد این حادثه به نتیجه ی مطلوب رسید اینجاست که وقتی از اهل سنت نقل می شود که:

۱- وقتی عمر پشت درب خانه ی فاطمه علیهاالسلام قرار گرفت فریاد زد: یا خارج شوید برای بیعت و یا آن که خانه را بر شما به آتش می کشم.

۲- در جایی هست که می گوید: آنها از

خانه خارج نشدند.

[صفحه ۹۳]

۳- در جای دیگر می گوید: و «دخل عمر و قام الخالد بالباب» عمر داخل خانه شد و خالد بر آستانه ایستاد.

۴- و جای دیگر که علی و زبیر را با بدترین وضع می کشیدند.

آیا ذکر همین نکته های تاریخی آنهم در تاریخ اهل سنت جای تعجبی نیست و آیا برای اثابت این جنایت هولناک کافی نمی باشد؟

سوزانیدن درب خانه ی فاطمه به نقل شاهدان عینی

ما این حادثه دردناک را از منابع اهل سنت نقل کردیم در صورتی که در منابع شیعه و پیروان اهل بیت فجایع پیش از اینهاست.

سلیم بن قیس هلالی عامری (متوفی حدود سنه ۹۰) که از معتمدین و موثقین روات و از تابعین است و در کتابی که به اصل

سلیم بن قیس معروف است، آنچه از سلمان و ابوذر شنیده، نوشته است و این کتاب [۱۵۷] در نزد علمای شیعه معتبر می باشد و مرحوم مجلسی و دیگران این حادثه را از آن کتاب نقل کرده اند و این کتاب را ابان بن عیّاش برای امام سجاد علیه السلام قرائت کرده امام آن را تأیید نموده است [۱۵۸] سلیم داستان سقیفه را به تفصیل نقل کرده و درباره سوزانیدن درب خانه فاطمه زهراء چنین نوشته است: چون عمر کلمات فاطمه را شنید خشمگین شد

[صفحه ۹۴]

و گفت ما را با زنان چه کار است؟ سپس برخاست با همراهان خود هیزم جمع کرد و هیزمها را پشت درب خانه ریختند- در حالی که در درون خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین بودند- عمر با صدای بلند گفت: به خدا قسم ای علی باید بیرون

بیائی و بیعت کنی وگرنه خانه ات را به آتش می کشم؟!.

فاطمه زهراء پشت ردب خانه آمد صدا کرد، ای عمر ما را با تو چه کار است؟ چرا دست از ما برنمی داری؟.

عمر گفت: ای فاطمه در را باز کن وگرنه خانه را با شما آتش می زنم.

فاطمه فرمود: ای عمر آیا از خدا نمی ترسی بدون اجازه داخل منزل بشوی؟ برگرد.

عمر از برگشتن امتناع ورزید زیرا او «فظّ غلیظ القلب» بود صدا زد هیزم ها را آتش بزنید عمر هیزم ها را آتش زد و در نیم سوخته را فاطمه زهراء پشت آن بود گشود فاطمه مانع ورود عمر می شد و می گفت: من راضی نیستم تو به خانه من درآئی اما او قانع نشد و غلاف شمشیر را بر پهلوی فاطمه زد زهرا فریاد برآورد یا ابتاه. او برای آرام کردن صدیقه تازیانه برآورد و بر دست فاطمه که مانع ورود عمر به خانه بود، زد. حضرت زهرا با ناله و نفیری صدا بلند کرد. یا ابتاه یا رسول اللّٰه ببین عمر و ابوبکر پس از تو با من چه کردند؟!.

[صفحه ۹۵]

صدای ناله زهرا، تاب و توان علی علیه السلام را گرفت از حجره بیرون آمد عمر می خواست علی علیه السلام را بگیرد علی علیه السلام گریبان عمر را گرفت و او را سخت بفشرد و بر زمین زد و فرمود: «یا ابن صهاک لولا کتاب من الله سبق و عهد عهده الی رسول الله لعلمت انک لا تدخل بیتی...».

اگر وصیت پیغمبر دستم را نبسته بود، به تو حالی می کردم چگونه بی اجازه وارد خانه من می شوی، گردن عمر زخمی شد. قنفذ را به مسجد

نزد ابوبکر فرستاد و یاری طلبید، مردم از قضیه باخبر شدند از مسجد به منزل فاطمه هجوم آوردند علی علیه السلام برخاست دست به شمشیر زد قنفذ بیمناک شد باز خود را به ابوبکر رسانید ابوبکر گفت: برو اگر علی را توانستید به مسجد بیاورید اگر نتوانستید خانه را با هر که در آن است آتش بزنید. قنفذ برگشت با جمعی دیگر به خانه علی علیه السلام وارد شدند این بار، علی علیه السلام را دستگیر کردند و دستهایش را بستند و طناب به گردنش انداختند و به مسجد بردند. در نزدیک درب خانه، حضرت زهرا خواست نگذارد شوهرش را بیرون ببرند. قنفذ با تازیانه ای که در دست داشت بر بازوی آن حضرت زد. زهرا از شدت ضربت قنفذ دست فرو کشید، علی علیه السلام را کشان کشان به مسجد بردند. علی علیه السلام در این گیر و دار از وصیت پیغمبر و خبر این حادثه سخن می گفت، سلیم بن قیس می گوید: علی را به مسجد بردند، عمر شمشیر را از قنفذ گرفت و برهنه بالای سر او گرفت و گفت بیعت کن...

سلیم بن قیس می گوید: از سلمان پرسیدم آیا واقعاً این جماعت

[صفحه ۹۶]

بدون اجازه وارد خانه شدند؟!

سلمان گفت: به خدا سوگند که فاطمه مقنعه بر سر نداشت و استغاثه می کرد و می گفت یا ابتاه دیروز از میان ما رفتی امروز ابوبکر و عمر با تو چنین می کنند. من دیدم ابوبکر و آنها که اطراف بودند همه به گریه افتادند مگر عمر و خالد بن ولید که می گفتند: ما با زنان کاری نداریم. و چون علی علیه السلام را نزد ابوبکر بردند گفت

به خدا اگر شمشیر به دست من بود شما بر من دست نمی یافتند و به خدا که من خود را ملامت نمی کنم که چرا با شما جهاد نمی کنم زیرا اگر چهل نفر با من همراه و بیعت کرده بودند و بیعت را نمی شکستند جمعیت شما را پراکنده می کردم لکین خدا لعنت کند قومی را که بیعت کردند و بعد بیعت خود را شکستند.

سلمان دنباله این حادثه دلخراش را برای سلیم چنین تعریف می کند:

چون قُنفذ فاطمه را به ضرب تازیانه مجروح ساخت فاطمه مانع بیرون بردن علی علیه السلام بود، عمر به قنفذ گفت: اگر فاطمه مانع شد از زدن او پروا مکن، او را از علی علیه السلام دور کن تا علی علیه السلام را به مسجد ببریم. قُنفذ در را به زور و شدت گشود و به فشار پهلوی فاطمه علیهاالسلام زد و یک دنده از دنده هایش شکست و جنینی که در رحم داشت سقط شد و بیمار و بستری بود تا از دنیا رفت. [۱۵۹] .

طبرسی در اجتحاج می نویسد: زهرا با زنان بنی هاشم به طرف مسجد رفت و به ابوبکر خطاب کرد و گفت: به حق خدائی که محمد صلی اللَّه علیه و آله را به رسالت مبعوث کرد اگر دست از پسر عمویم برندارید موی سر پریشان می کنم و پیراهن پیامبر را بر سر می کشم و به درگاه خداوند شکایت می کنم همانطور که صالح پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله دعا کرد نه صالح از پدرم عزیزتر بود و نه ناقه او از من گرامی تر است. [۱۶۰] .

سلمان که با چشم حقیقت بین خود آثار

نزول بلا را می بیند، به دستور امیرالمؤمنین خود را به زهرا می رساند و او را از نفرین کردن بازمی دارد.

علت شهادت زهرای مرضیه صدمه هایی بود که به هنگام هجوم به خانه آن حضرت بر وی وارد شد.

در این ماجرای غمبار که برای مجبور نمودن علی علیه السلام به بیعت با ابوبکر انجام شد. فاطمه بین در و دیوار قرار گرفت و با تازیانه و غلاف شمشیر مضروب گردید و در اثر این فشارها فرزندش «محسن» سقط شد پهلویش شکست، سینه اش مجروح و بازویش متورم گردید که در نهایت، این صدمه ها و جراحتها به شهادت آن حضرت انجامید. [۱۶۱] .

البته قطع نظر از گفته های سنی و شیعه هیچ بعید نیست که چنین حوادثی پیش آمده باشد زیرا اگر جانشینی حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله حق

[صفحه ۹۸]

رسمی علی علیه السلام بوده و کار گردانهای سقیفه با نیرنگ او را از حق خود محروم ساخته اند، مسلماً خود را برای ارتکاب جنایات بعدی نیز آماده نموده بودند کسی که به چنین کار نامشروعی دست می زند و گفته ی پیغمبر را زیر پا می گذارد از آزار دختر پیغمبر نیز باکی نخواهد داشت.

غصب فدک فاطمه

در حدیثی که از منابع اهل تسنن از «ابوسعید خُدری» صحابه ی معروف پیامبر صلی اللّه علیه و آله نقل شده، آمده است که: «لمّا نزلَ قولُهُ تعالی: (وَ آتِ ذاَ القُرْبی حَقَّهُ) أعطی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله فاطِمهَ فَدکاً» هنگامی که آیه ی (وَ آتِ ذاَ القُرْبی حَقَّهُ) نازل شد، پیامبر صلی اللّه علیه و آله فاطمه را صدا زد و فدک را به او بخشید. [۱۶۲] .

این

حدیث را «ابویعلی» و «ابن ابی حاتم» و «ابن مُردویه» و «طبرانی» از «ابوسعید» نقل کرده اند. [۱۶۳] .

در تفسیر «الدر المنثور» از ابن عباس نقل شده هنگامی که آیه ی (وَ آتِ ذاَ القُرْبی حَقَّهُ) نازل شد، پیامبر فدک را به فاطمه بخشید «أَقْطَعَ رَسُولُ اللَّه فاطِمَهَ فَدَکاً».

[صفحه ۹۹]

سیوطی پس از نقل روایت گفته این روایت را «ابن مردویه» از «ابن عباس» آورده. [۱۶۴] و ذهبی در میزان الإعتدال حدیث را صحیح دانسته است. [۱۶۵] و متقی در کنزالعمّال [۱۶۶] و به گفته ی وی حاکم در تاریخش و ابن النجار این حدیث را آورده اند.

«سمهودی» مورخ معروف مدینه (متوفی ۹۱۱ ه-) می نویسد:

فدک هفت قطعه زمین و مِلْک یک یهودی به نام «مخیریق» بوده که او شخصاً به پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله بخشید و به جنگ احد رفت و در آن جنگ کشته شد و بعضی هم نوشته اند به مرگ طبیعی مرده و پیش از مرگ نوشته و وصیت کرده پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله هرگونه تصرفی را در املاک او بنماید، مختار است. [۱۶۷] .

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دهکده ی فدک را به دخترش فاطمه بخشید و تا پایان زندگی پیامبر فدک در دست فاطمه علیهاالسلام بود، فاطمه درآمد این ملک را که سالانه بالغ بر هفتاد هزار دینار بوده، بین بینوایان و فقرا تقسیم می کرد.

«فدک» در سال هفتم هجری به دست پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله افتاد جریان از این قرار بود که پیامبر پس از محاصره ی خیبر و درهم شکستن قدرت یهود در آن منطقه و عطوفت و مهربانی آن حضرت نسبت

به چند قریه از

[صفحه ۱۰۰]

آن آبادیها، اهالی فدک حاضر شدند با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مصالحه کنند که نصف سرزمین آنها اختصاص به پیامبر داشته باشد و نصف دیگر از آن خودشان، و در عین حال کشاورزی سهم پیامبر به عهده ی آن ها باشد و در برابر زحماتشان مزد دریافت دارند، بنابراین با توجه به آیه ی ۶ سوره ی حشر که می فرماید: (وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَلَمَّا أَوْ جَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ وَ لكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلی مَنْ يَشاءُ وَاللَّهُ عَلی كُلِّ شَیء قَدِيرٌ)

این قسمت زمین ملک پیامبر گردید و پیامبر به آن گونه که می خواست در آن تصرف می کرد. [۱۶۸] تا آیه ی (وَ آتِ ذاَ القُرْبی حَقَّهُ) «حق ذوی القربی را ادا کن» نازل شد، پیامبر از جبرئیل پرسید منظور از این آیه چیست؟ پاسخ داد: فدک را به فاطمه علیهاالسلام ببخش تا برای او و فرزندانش مایه ی زندگی باشد و عوض از ثروتی باشد که خدیجه در راه اسلام مصرف کرده است پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فاطمه را خواست و فدک را به او بخشید، از این ساعت ملکیت پیامبر پایان یافت و فدک ملک فاطمه علیهاالسلام شد، این جریان تا زمان وفات پیامبر ادامه داشت.

شاهد زنده ی دیگر بر ای مدعی گفتار امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره ی فدک است که می فرماید:

«بَلی كانَتْ فِی أَيْدِينا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ ما أَظَلَّتْهُ السَّماءُ فَشَحَّتْ عَلیها

[صفحه ۱۰۱]

نُفُوسُ قَومٍ وَ سَخَتْ عَنها نُفوسُ قَومٍ آخرِينَ وَ نِعْمَ الحَكَمُ اَللَّهُ». [۱۶۹] .

«آری تنها از آنچه

آسـمان بر آن سایه افکنده «فدک» در دست ما بود ولی گروهی بر آن بخل ورزیدند در حالی که گروه دیگری سـخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین قاضی و داور خداست».

این سـخن به خوبی نشان می دهـد که در عصـر پیامبر «فدک» در اختیار امیر مؤمنان علی علیه السـلام و فاطمه علیهاالسـلام بود ولی بعداً گروهی از بخیلان حاکم، چشم به آن دوختند و علی علیه السـلام و فاطمه علیهاالسـلام به ناچار از آن چشم پوشیدند و مسـلماً این چشم پوشـی با رضایت خاطر صورت نگرفت چرا که در این صورت خدا را به داوری طلبیدن و «نِعْمَ الحَکَمُ اللَّه» گفتن معنی ندارد.

پس از رحلت پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله همین که ابوبکر بر خلافت تسـلط یافت، عمّال فاطمه را از فـدک بیرون کرد و فدک را از دست فاطمه گرفت و آن را جزء بیت المال نمود.

«بخاری» در «صـحیح» خود از عایشه نقل می کند فاطمه علیهاالسـلام چند نفر را نزد ابوبکر فرستاد و شکایت از عُمّال او کرد و پیغام داد فدک میراث من است و آنچه از خمس خیبر باقی مانده سهم ما می باشد و دستور ده فدک را بر گردانند.

ابوبکر به نمایندگان دختر پیغمبر گفت: من از پیغمبر شنیدم که

[صفحه ۱۰۲]

فرمود: «نَحْنُ مَعاشِرَ الأَنْبیاءِ لا نُوَرِّثُ ما تَرَکناه صَدَقَهٌ» یعنی ما جماعت پیامبران ارث نمی گـذاریم و ما تَرَکِ ما صـدقه است». [۱۷۰] .

ابن ابی الحدید معتزلی می گوید:

«فی هـذاَ الحـدیثِ عَجَبٌ لأنّهـا قـالَتْ لهُ أنتَ وَرَثَهُ رَسـولِ اللَّه أَمْ أَهْلُهُ؟ قـالَ: بَـل أهلُهُ و هـذا تصـریحٌ بـأنّه صـلّی اللَّه علیه و آله مَوروثٌ یَرِثُهُ أَهلُهُ

و هُو خِلافُ قَولِهِ «لا نُورِّث». [۱۷۱] .

«من از این حدیث در شگفتم زیرا فاطمه علیهاالسلام در احتجاج خود با ابوبکر بر سر فدک گفت تو وارث پیغمبری یا اهل او، ابوبکر در جواب گفت: من از اهل او هستم فرمود: اگر چنین است که اهل او ارث می برند این خلاف حدیثی است که از پدرم نقل می کنی؟».

فاطمه علیهاالسلام فرمود: این نِحله، عطیّه و بخشش پیامبر است. ابوبکر در پاسخ، از او مطالبه ی بیّنه و شاهد نمود. تا بدین وسیله ثابت کند که فدک ملک اوست.

گرچه از نظر اسلام، هرگاه مکی در تصرف کسی باشد از او درخواست بیّنه و شاهد نمی شود و نفس تصرف دلیل مالکیت است. بلکه کسی که ادعای خلاف آن را داشته باشد، باید بیّنه اقامه کند زیرا او مدعی است و دلیل بر این که فدک در تصرف زهرا علیهاالسلام بوده، واژه ی «إیتاء»

[صفحه ۱۰۳]

در آیه ی شریفه ی: (وَ آتِ ذاَ القُرْبی حَقَّهُ) می باشد و نیز لفظ «اعطاء» و «اقطاع» که در روایات آمده است.

با این حال زهرا علیهاالسلام بناچار برای اثابت حقانیت خود اقامه ی بیّنه کرد. علی علیه السلام و اُمِّ أیمن هر دو شهادت دادند که فدک ملک زهرا است، اما پاسخ ابوبکر این بود که شهادت یک مرد و یک زن کافی نیست، بلکه باید دو مرد و یا یک مرد و دو زن باشد.

البته زهرا به این مسأله توجه داشت ولی جریان اختلاف در این مورد از باب قضاوت نبود چرا که در این مورد ابوبکر، خود هم قاضی و هم طرف دعوا به شمار می آمد اگر قضاوتی

حقیقی بود می بایست قاضی شخص سومی باشد بنابراین در این مورد یک شاهد کافی بود که گفته ی مدعی را تصدیق کند و جریان پایان پذیرد نه از باب یک قضاوت اسلامی.

در عین حال زهرا علیهاالسلام برای بار دوم علی علیه السلام و امّ ایمن، اسماء بنت عُمیس، حسن و حسین علیهماالسلام را به عنوان شاهد همراه آورد اما باز هم مورد قبول خلیفه واقع نشد به این دلیل که علی علیه السلام همسر فاطمه است و حسن و حسین فرزندان او هستند و طرف فاطمه را خواهند گرفت و به نفع او شهادت خواهند داد اما اسماء بنت عُمیس بدان جهت شهادتش پذیرفته نشد که همسر جعفر بن ابی طالب بوده و به نفع بنی هاشم شهادت می دهد و امّ ایمن نیز گواهیش پذیرفته نشد، به این جهت که زنی است غیر عرب و نمی تواند مطالب را روشن بیان کند.

[صفحه ۱۰۴]

اما باید سؤال کرد که آیا فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام که بر اساس آیه ی تطهیر در روایاتی که در شأن آنان رسیده که از هر گناه و آلودگی پاکند، سخنشان مورد قبول نیست؟ حال چگونه سخنان آنها برای ابوبکر باور نکردنی است؟!

در اینجا بد نیست به جریانی که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده، توجه کنیم وی می گوید:

از علی «بن فارقی» مدرس مدرسه ی غربی بغداد پرسیدم آیا فاطمه در ادعایش صادق بود؟ پاسخ داد: بله.

پرسیدم: پس چرا ابوبکر فدک را به او واگذار نکرد؟ با این که می دانست فاطمه علیهاالسلام راستگو است؟ استاد تبسّم کرد، سپس جمله ی لطیف و زیبا و طنز گونه ای گفت. با این که چندان اهل

شوخی و مزاح نبود، گفت:

اگر روز اول به مجرد ادعای فاطمه فدک را باز می گرداند، فردا فاطمه ادعای خلافت همسرش را مطرح می ساخت و می بایست ابوبکر از مقام خلافت کناره گیری کند و در این مورد عذر زمامدار خلافت پذیرفته نبود، چرا که با عمل نخستش اقرار به صداقت و راستگوئی دختر پیامبر کرده بود، و باید پس از آن بدون نیاز به بیّنه و شهود، هرگونه ادعائی می کرد، قبول نماید.

ابن ابی الحدید می افزاید: «این سخن صحیح و درست است

[صفحه ۱۰۵]

گر چه استاد آن را به صورت شوخی بیان نمود». [۱۷۲] .

راستی باید پرسید علی علیه السلام که پیامبر او را «أقضی الأُمّه» و «صدیق أکبر» می داند و می گوید: «عَلِیٌّ مَعَ الحَقِّ وَ الحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ یَدُورُ مَعهُ حَیثما دارَ». «حق با علی علیه السلام است و علی علیه السلام با حق است و حق همواره از علی علیه السلام جدا نمی شود».

داور اولی و سرپرست مؤمنان و اولی، نسبت به جان مؤمنان می داند شهادتش در مورد قطعه زمینی همچون فدک پذیرفته نیست؟ آیا در اینجا شهادت بناحق می دهد؟! مسلماً چنین نیست، بلکه باید گفت، تمام تلاش ابوبکر و عمر این بود که «فدک» این باغ پر درآمد در اختیار علی و فاطمه علیهاالسلام قرار نگیرد، مبادا درآمدهای آن را صرف درهم شکستن حکومت کنند، یا این که از روی بخل و حسادت بوده است.

چنان که علی علیه السلام خود به این موضوع اشاره کرده می فرماید:

«بَلی کانَتْ فِی أَیْدِینا فَدَکٌ مِنْ کُلِّ ما أَظَلَّتْهُ السَّماءُ فَشَحَّتْ عَلیها نُفُوسُ قَومٍ وَ سَخَتْ عَنها نُفُوسُ قَومٍ آخرِینَ وَ نِعْمَ الحَکَمُ اَللّهُ». [۱۷۳] .

«آری تنها از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده «فدک» در دست ما بود ولی گروهی بر آن بخل ورزیدند در حالی که گروه دیگری سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین قاضی و داور خداست».

[صفحه ۱۰۶]

اما این که ابوبکر شهادت اسماء بنت عُمیس همسر جعفر را رد کرد به این بهانه که به بنی هاشم علاقه دارد، این نیز مطلب عجیبی است و جواب آن روشن است، زیرا در قضاوت، این شرط نشده که شاهد باید دشمن انسان باشد، بلکه شرط شاهد عدالت است علاوه مگر پیامبر گواهی نداده بود که «اسماء أهل بهشت است»؟.

اما این که اُمّ ایمن عجمی است، آیا شرط قبول شهادت عرب بودن است؟! و یا فصاحت و بلاغت؟ یا جملاتی که برساند گفته ی فلانی درست است؟! آیا امّ ایمن که از زمان کودکی پیامبر در خانه ی آنها بوده و در میان مردم حجاز زندگی می کرده و حدود بیش از ۶۰ سال از عمرش در میان مردم حجاز می گذرد و هنوز نمی توانسته به زبان عربی حرف بزند؟!

خلاصه: طبق بعضی از نقلها چون ابوبکر فدک را به فاطمه نداد، فاطمه از او غضبناک شد و از او روگردانید و اجازه نداد با او سخن بگوید تا در گذشت و پس از رحلت هم اجازه نداده بود بر او نماز بگزارد. لذا شوهرش او را شبانه دفن کرد و قبرش را هم مخفی نمود. [۱۷۴] .

طبق بعضی از تواریخ، پس از آن که فاطمه اقامه ی بیّنه نمود، ابوبکر از گفتار فاطمه متأثّر شد و گریه کرد «فاستعْبَرَ و بَکی وَ کَتَبَ لها بِرَدِّ فَدَک» و

نوشت من فدک را به فاطمه رد نمود. فاطمه علیهاالسلام نامه را گرفت و از نزد ابوبکر خارج شد در بین راه با عمر برخورد نمود عمر پرسید: فاطمه از

[صفحه ۱۰۷]

کجا می آئی؟ در پاسخش فرمود: از پیش ابوبکر، او را خبر دادم که فدک را پیامبر به من بخشیده و برای او بیّنه اقامه کردم و او طی نامه ای فدک را به من بازگرداند عمر نامه را گرفت و به سوی ابوبکر بازگشت به ابوبکر گفت:

«فدک را تو به فاطمه دادی و نامه آن را نوشته ای»؟

ابوبکر جواب داد: بلی!

عمر گفت: «علی علیه السلام آن را به سوی خود می کشد و اُمّ ایمن زن است و حرفش مورد قبول نیست سپس آب دهان روی آن انداخت و آن را پاره کرد». [۱۷۵] .

عجیب است همین عمری که آن روز نامه را پاره کرد و بر ابوبکر اعتراض نمود در دوره ی خلافت خود آن را رد کرد.

سمهودی محدث و مورخ معروف مدینه در تاریخ مدینه و «یاقوت بن عبداللّه رومی حموی» در معجم البلدان نقل می کنند که ابوبکر در زمان خلافت خود فدک را تصرف نمود و عمر در دوره ی خلافت خود آن را به علی علیه السلام و عباس واگذار کرد. [۱۷۶] .

پس جای این سؤال است که اگر ابوبکر به عنوان «فی ء» مسلمانان حسب الأمر رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله فدک را تصرف نمود عمر آن را به چه دلیل به دو نفر واگذار نمود؟!

[صفحه ۱۰۸]

اما در زمان عثمان، بعضی معتقدند که عثمان آن را به مروان بن حَکَم بخشیده

است مروان هم آن را به فرزنـدش عبدالعزیز بخشـید و پس از مرگ او به ارث برای فرزندانش باقی ماند که عمر بن عبدالعزیز سهمیه بقیه ی ورّاث را با خرید و بخشش یکجا جمع نمود و به فرزندان فاطمه علیهاالسلام تحویل داد.

ابن ابی الحدید از ابوبکر جوهری نقل می کند که:

چون «عمر بن عبدالعزیز» به خلافت رسید، به عامل خود در مدینه نوشت: فدک را به اولاد فاطمه علیهاالسلام واگذار کن. فلذا حسن بن حسن مجتبی و بعضی گفتند: حضرت علی بن الحسین علیه السلام را خواست و به آنها واگذار کرد.

بنا به نقل بلاذری، عمر بن عبدالعزیز به فرماندارش در مدینه «عمرو بن حزم» نوشت که «فدک» را به فرزندان فاطمه برگردان.

فرماندار مدینه در پاسخ او نوشت: «فرزندان فاطمه بسیارند و با طوائف زیادی ازدواج کرده اند، به کدام گروه باز گردانم»؟.

عمر بن عبدالعزیز خشمناک شد، نامه تندی به این مضمون در پاسخ فرماندار مدینه نوشت:

هرگـاه من ضـمن نـامه ای به تو دسـتور می دهم گوسـفندی ذبـح کن، تو فوراً در جواب خواهی نوشت آیـا بی شـاخ باشـد یا شاخدار؟ و اگر بنویسم گاوی را ذبح کن سئوال می کنی رنگ آن چگونه باشد؟ هنگامی که این

[صفحه ۱۰۹]

نامه ی من به تو می رسد فوراً «فدک» را بر فرزندان فاطمه از علی علیه السلام تقسیم کن». [۱۷۷] .

ابن ابی الحدیـد این عبـارت را نوشـته است که: «کـانَتْ اَوَّلَ ظَلامَهٍ رَدَّها» [۱۷۸] یعنی ایـن عبـارت رد کردن عمر فـدک را به فرزندان فاطمه علیهاالسلام نخستین ظلم کرده و غارت شده ای که رد نموده شد.

اما هنگامی که یرید بن عبدالملک به قدرت رسید آن

را از اولاد فاطمه گرفت و همچنان در دست بنی مروان بود تا این که حکومت به عباسیان منتقل گردید.

ابوالعباس سفاح آن را به «عبدالله بن حسن بن حسن» رد نمود ولی ابوجعفر آن را پس گرفت سپس مهدی عباسی آن را به فرزندان زهرا باز پس داد ولی هادی و هارون باز آن را غصب کردند.

چون مأمون به خلافت رسید آن را برای چندمین بار به فرزندان فاطمه برگرداند یاقوت حموی در کتاب «معجم البلدان» عین حکم مأمون را ضبط نموده است. مأمون به عامل خود «قثم بن جعفر» در مدینه نوشت:

«اِنَّهُ کانَ رَسوُلُ اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله اعطی ابنته فاطمه رضی الله عنها فدک و تصدق علیها بها و ان ذلک کان امرا ظاهراً معروفاً عند آله علیه الصلوه و

[صفحه ۱۱۰]

السلام ثم لم تزل فاطمه تدعی منه بما هی اولی من صدق علیه و انه قد رای ردها الی ورثتها...». [۱۷۹].

یعنی: رسول خدا فدک را به دخترش فاطمه عطا نمود و این امری ظاهر و معروف نزد اهل بیت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بود سپس همواره فاطمه مدعی آن بود و قول او از همه شایسته تر به تصدیق و قبول است و من صلاح می بینم که آن به ورثه آن حضرت داده شود و به «محمد بن یحیی» و «محمد بن عبداللّٰه» (نوه های امام زین العابدین) باز گردانی تا آنها به اهلش برسانند.

ابن ابی الحدید می گوید: مأمون برای رسیدگی به شکایت مردم نشسته بود، اولین شکایتی که به دست او رسید و به آن نگاه کرد مربوط به «فدک» بود

همین که شکایت را مطالعه کرد گریه نمود و به یکی از مأموران گفت: صدا بزن وکیل فاطمه کجا است؟ پیرمرد جلو آمد، و با مأموران سخن بسیار گفت، مأمون دستور داد حکمی را نوشتند و فدک را به عنوان نماینده اهل بیت به دست او سپردند هنگامی که مأمون این حکم را امضاء کرد «دعبل خزاعی» حاضر بود برخاست و اشعاری سرود که نخستین بیت آن این است:

اَصْبَحَ وَجْهُ الزَّمانِ قَدْ ضَحِکا

بِرَدَّ مَأْمُونُ هاشِمُ فَدَکا [۱۸۰].

[صفحه ۱۱۱]

چهره ی زمان خندان شد، زیرا که مأمون فدک را به بنی هاشم بازگرداند.

و همچنین در دست فاطمیین بود تا این که متوکّل به خاطر کینه ی شدیدی که از اهل بیت در دل داشت، بار دیگر فدک را از فرزندان فاطمه غصب کرد و آن را به عبداللّه به عمر بازیار بخشید فرزند متوکل به نام «منتصر» دستور داد که آن را مجدداً به فرزندان امام حسن و امام حسین علیهماالسلام بازگردانند.

غرض، کسی می گرفت و کسی می بخشید فدک در یک جریان سیاسی قرار گرفته بود ولی این نقل و انتقالها به هر حال بیانگر این واقعیت است که خلفا روی فدک حساسیت خاصی داشتند و هر کدام طبق روش سیاسی خود موضع گیری مخصوص و عکس العمل خاصی روی آن نشان می دادند و این نشان می دهد که فدک پیش از آن که جنبه ی اقتصادی داشته باشد، جنبه ی سیاسی داشت و هدف منزوی کردن آنها در جامعه ی اسلامی و تضعیف موقعیت، و اظهار دشمنی با اهل بیت پیامبر بود، همانگونه که بازگرداندن فدک به اهل بیت که بارها در طول تاریخ اسلام تکرار

شد، «یک حرکت سیاسی» به عنوان اظهار همبستگی و ارادت به خاندان پیامبر صلی اللّه علیه و آله صورت می گرفت.

اهمیت فدك در اذهان عمومی مسلمانان به قدری بود که در بعضی نقلها آمده است که در عصر متوکل عباسی قبل از آن که فدك از دست بنی فاطمه گرفته شود، خرمای محصول آن در موسم «حج» به

میان حجاج می آوردند و آنها به عنوان تیمّن و تبرك با قیمت گزافی آن را می خریدند. [۱۸۱] .

داستان فدک، سند مظلومیت فاطمه

مورخان درباره ی غصب فدك و شکستن حرمت فاطمه علیهاالسلام رساله ی طولانی نوشته اند که مأمون عباسی دستور داد آن را در موسم حج برای حجاج قرائت کنند و آن را صاحب تاریخ معروف به «عباسی» ذکر کرده و «روحی» فقیه نیز در تاریخش در حوادث سال ۲۱۰ به آن اشاره کرده است.

قضیه از این قرار بوده که عده ای از اولاد امام حسن و امام حسین علیهماالسلام قصه را پیش مأمون خلیفه ی عباسی بردند و گفتند: که فدك و عوالی، مال مادرشان فاطمه دختر پیامبر بود که ابوبکر آن را به ناحق از دست او گرفت از مأمون خلیفه ی عباسی خواستند علمای اهل تسنن در اینباره، انصاف کنند و قضاوت عالانه و محققانه بنمایند.

این بود مأمون دویست نفر از علمای حجاز و عراق و غیر اینها را حاضر کرد و تأکید نمود در اداء امانت و پیروی صدق در آنچه اولاد فاطمه ذکر کرده اند، کوتاهی نکنند و از آنان سؤال کرد در اینباره آنچه از حدیث صحیح نزد ایشان هست، باز گو نمایند.

عده ای از آنان روایت کردند

از: «بشـیر بن ولی» و «واقـدی» و «بشـیر بن عتـاب» که چون پیـامبر خیـبر را فتـح کرد، چنـد قریه از قریه هـای خیبر را برای خود انتخاب نمود، پس جبرئیل با این آیه نازل شـد: (وَ آتِ ذاَ القُرْبی حَقَّهُ) فقال مُحمَّد صـلی اللَّه علیه و آله: وَ مَنْ ذَوِی القُربی وَ ما حَقُّهُ؟ قال: فاطِمَهُ علیهاالسلام تَدْفَعْ إِلَیها فَدَکَ فَدَفَعَ إِلَیها فَدَکَ ثُمَّ أَعْطاها العَوالِیَ بَعدَ ذلِکَ...».

«پیغمبر گفت: ذوی القربی کیست و حق او چیست؟ جبرئیل گفت: ذوی القربی فاطمه است و حق او فـدک است. فـدک را به او بده. سپس عوالی را نیز به او داد».

فاطمه علیهاالسـلام تا وفات پدرش محمد صلی اللَّه علیه و آله از آنها غله به عمل می آورد، چون به ابوبکر بیعت شد، فدک را از فـاطمه منـع کرد، فـاطمه در این بـاره به ابـوبکر گفت: فـدک و عوالی مـال من است و پـدرم آن را در حـال حیـاتش به من بخشیده ابوبکر جواب داد من منع نمی کنم آنچه را که پدرت به تو داده است.

خواست در رد فـدک نامه ای بنویسـد که عمر مانع شد و گفت: این زن است باید به ادعای خود بیّنه اقامه کند و بر آنچه ادعا می کند شاهد بیاورد ابوبکر به فاطمه گفت: باید این را کار را بکنید بر مدعای خود شاهد بیاورید. او نیز اُمّ ایمن و اسماء بنت عُمیس را به همراه علی علیه السلام شاهد آورد و آنها همه شهادت دادند که فدک مال فاطمه است. ابوبکر بر او نامه نوشت و این خبر به گوش عمر رسید. آمد نزد ابوبکر و نامه را از او پس گرفت و

آن را محو کرد و گفت: فاطمه زن است و علی بن ابیطالب شوهر

[صفحه ۱۱۴]

اوست و او ذی نفع می باشد و با شهادت دو زن هم ثابت نمی شود.

ابوبکر را پیش فاطمه فرستاد و جریان را به اطلاع او رساند، فاطمه قسم خورد بر این که آنها شهادت ندادند مگر این که شهادتشان حق است. ابوبکر گفت: شاید هم تو بر حق باشی لیکن شاهدی بیاور که در این جریان ذی نفع نباشد. فاطمه علیهاالسلام فرمود: مگر شما نشنیدید که پیامبر فرمود: «اسماء بنت عُمیس و اُمّ ایمن مِن أهل الجنّه»؟ اسماء بنت عمیس و امّ ایمن از اهل بهشتند؟» گفتند: چرا شنیدیم. فاطمه علیهاالسلام فرمود: دو زن بهشتی شهادت به باطل می دهند؟!

فاطمه علیهاالسلام برگشت و فریاد زد و پدرش را صدا می کرد و می گفت: پدرم فرمود نخستین کسی که به من ملحق می شود تو خواهی بود به خدا قسم از این دو نفر به پدرم شکایت می کنم.

طولی نکشید که فاطمه مریض شد به علی علیه السلام وصیت کرد که آن دو نفر نباید به او نماز بخوانند. فاطمه از آنها قهر کرد و صحبت نکرد تا این که فوت نمود، و جنازه ی او را علی علیه السلام و عباس شبانه دفن کردند.

مأمون آن روز ختم جلسه را اعلان نمود و همه پراکنده شدند و روز دیگر هزار نفر از اهل علم و فقاهت در جلسه حاضر نمود و جریان را به آنها توضیح داد و آنان را به مراعات تقوا و رضای خدا امر کرد، پس آنها دو طایفه شدند و مناظره و مباحثه را آغاز نمودند یک طایفه

از آنان گفتند:

[صفحه ۱۱۵]

شوهر چون ذی نفع است، شـهادت او پذیرفته نیست، ولی می بینیم قسم فاطمه علیهاالسلام به جای یک شاهد می تواند باشد و با شهادت دو زن شهادت کامل می گردد.

طایفه ی دوم گفتند: رأی ما این است که یک شاهد با قسم موجب حکم نمی شود ولیکن به عقیده ی ما شهادت شوهر نزد ما مسـموع است و او را ذی نفع نمی دانیم. پس شـهادت علی علیه السـلام بـا دو زن ادعای فاطمه علیهاالسـلام را اثبات می کنـد، بنابراین هر دو طایفه از این لحاظ توافق داشتند که فاطمه بر فدک و عوالی ذی حق است.

سپس مأمون از آنان از فضائل علی علیه السلام پرسید، آنان فضائل بسیار بزرگی ذکر کردند که رساله ی مأمون حاوی همه ی آنهاست و بعد، از فضائل فاطمه علیهاالسـلام سؤال کرد باز آنان از برای فاطمه فضائل بزرگ و روشنی روایت کردند و پس از آن از اُمّ ایمن و اسماء بنت عُمیس پرسید که از پیامبر روایت کردند که آن دو از اهل بهشتند.

همین که سخن به اینجا رسید، مأمون خطاب به حاضرین گفت:

«آیـا جـایز است گفته شود یـا اعتقاد گردد بر این که علی علیه السـلام با آنهمه ورع و زهـدش برای فاطمه به غیر حق شـهادت داده؟! و با وجود اینکه خدا و رسولش به این فضائل برای او شهادت داده اند؟!

آیا جایز است با آن همه علم و فضلش گفته شود می رود به مسأله ای شهادت بدهد که نسبت به حکم آن جاهل است؟!

[صفحه ۱۱۶]

آیا جایز است گفته شود فاطمه علیهاالسلام با طهارت و عصمتش و با این که او

سیّده ی زنان اهل بهشت، چنانچه خود روایت کرده اید، چیزی را طلب کند که حق او نیست و به همه ی مسلمانان ظلم کند و به همین خاطر غمگین شود و قسم بخورد؟!

و یا این که آیا جایز است اُم ایمن و اسماء بنت عمیس به دروغ شهادت بدهند و آن دو از اهل بهشت باشند؟!

پس عیب گرفتن بر فاطمه و شاهدان، طعن بر قرآن است و کفر نسبت به دین خداست! نعوذ بالله که این چنین باشد».

بعد از این، مأمون با آنان با حدیثی معارضه کرد که روایت کرده اند که علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از وفات پیامبر صلی اللّه علیه و آله کسی را واداشت که در میان مردم اعلان کند که هر که از پیامبر طلبی دارد، حاضر شود. پس جماعتی حاضر شدند و هر چه آنها گفتند بدون این که از آنها شاهد و بیّنه بخواهد، پرداخت نمود. و همچنین از طرف ابوبکر نیز چنین اعلان کردند که جریر بن عبداللّه حاضر شد و ادعا کرد که پیامبر به وی وعده ای داده است. ابوبکر نیز آنچه او ادعا می کرد، بدون بینه داد و بعد جابر بن عبداللّه حاضر شد و گفت: پیامبر به من وعده داده بود که مقداری از مال بحرین را به من بدهد وقتی که مال بحرین رسید او دیگر فوت کرده بود. ابوبکر همین مقدار را بدون بینه به او پرداخت کرد.

مرحوم سید بن طاوس می گوید: حمیدی این روایت را در کتاب «الجمع بین الصحیحین» در حدیث نهم از افراد مسلم از سند جابر ذکر

[صفحه ۱۱۷]

کرده که گفت: (آنچه ابوبکر

داد) شمردم همه ی آنها پانصد تا بود ابوبکر گفت مثل آن را بگیر. [۱۸۲] .

راوی رساله ی مأمون گفت: مأمون از این تعجب کرد و گفت: آیا نمی بایست با فاطمه و شاهدانش مثل جریر بن عبدالله و جابر بن عبدالله رفتار شود؟ و همان طوری که ادعای آنان را بدون بینه و شاهد پذیرفت، ادعای فاطمه را نیز بدون شاهد و بینه می پذیرفت؟

از این پس مأمون فدک و عوالی را در دست محمد بن یحیی بن حسین بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داد تا آن را آباد کند و غلّه به عمل آورد و آن را در میان ورثه ی فاطمه قسمت نماید.

فدک و امامان اهل بیت

از مسائل بسیار قابل توجه این که هیچ کدام از امامان اهل بیت بعد از «غصب نخستین»، هرگز در امر فدک دخالت نکردند علی علیه السلام در دوران حکومتش و نه امامان دیگر. و افرادی مانند عمر بن عبدالعزیز، و یا حتی مأمون پیشنهاد کردند که به یکی از ائمه ی اهل بیت علیهم السلام باز گردانده شود و این واقعاً سؤال برانگیز است که این موضع گیری در برابر مسأله ی فدک به چه علت بود؟

چرا علی علیه السلام در زمانی که تمام کشور اسلامی زیر نگین او بود، این

[صفحه ۱۱۸]

حق را به صاحبان اصلی باز نگردانید؟ این سؤال را به طور مکرر از امامان اهل بیت علیهم السلام نیز سؤال کرده اند و هر کدام به این سؤال مهم تاریخی پاسخ گفته اند اینک در پاسخ این سؤال می گوئیم:

۱- امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در همان کلام کوتاهش همه ی گفتنی ها را گفته است آنجا که می فرماید:

«آری

از آنچه در زیر آسمان دنیاست تنها «فدک» در دست ما بود، عده ای نسبت به آن بخل ورزیدند ولی در مقابل گروه دیگری سخاوتمندانه از آن صرف نظر کردند و بهترین داور و حاکم خداست، مرا با فدک و غیر فدک چه کار در حالی که فردا به خاک سپرده خواهیم شد».

آن امام بزرگوار عملاً نشان داد که فدک را به عنوان یک وسیله ی درآمد و یک منبع اقتصادی نمی خواهد و آن روز هم که فدک از ناحیه ی او و همسرش مطرح بود، برای تثبیت مسأله ی ولایت و جلوگیری از خطوط انحرافی در زمینه ی خلافت پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله بود اکنون کار از کار گذشته و فدک بیشتر جنبه ی مادی پیدا کرده، گرفتن آن چه فایده ای دارد.

امام پس از رسیدن به خلافت، نخواست عملی انجام دهد که به خاطر بعضی خطور کند و یا جادستی برای کسی پیدا شود که: اعلام باز پس گرفتن اموال غصب شده و ردّ به صاحبانش مقدمه برای به دست آوردن چیزی بوده که در زمان خلفا مورد دعوا و گفتگو بود و او برای این که فدک را تصرف کند، مسأله ی باز پس گرفتن زمینها و مزارعی که وسیله ی

عثمان بخشیده شده، عنوان کرده است. لذا علی علیه السلام از کنار این مسأله گذشته و از آن سخنی به میان نیاورده است. تا برساند که ائمه برای گرفتن حقوق مردم، زمامداری را می پذیرند نه برای حقوق شخصی! و طبعاً فرزندان فاطمه علیهاالسلام نیز به این عمل راضی بوده اند.

مرحوم سید مرتضی عالم بزرگوار شیعه در این زمینه سخنی پرمعنی دارد،

می گوید: هنگامی که امر خلافت به علی علیه السلام رسید درباره ی باز گرداندن فدک خدمتش سخن گفتند، فرمود: «إِنِّی لأَسْتَحْیِی مِنَ اللَّهِ أَنْ اَرُدَّ شَیْئاً مَنَعَ اَبُوبَکْرُ وَ أَمْضاءُ عُمَر». [۱۸۳] .

«من از خدا شرم دارم چیزی را که ابوبکر منع کرد، و عمر بر آن صحّه نهاد، به صاحبان اصلیش باز گردانم».

در حقیقت با این سخن هم بزرگواری و بی اعتنائی خود را نسبت به فدک به عنوان یک سرمایه ی مادی و منبع درآمد، نشان می دهد و هم مانعین اصلی این حق را معرفی می کند!

۲- مرحوم صدوق در کتاب «علل الشرایع» (درباره ی علت این که چرا امیرالمؤمنین پس از رسیدن به خلافت، فدک را پس نگرفت؟) به سند خود از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: چرا امیرالمؤمنین پس از آن که ولیّ امر مسلمین شد، فدک را اخذ نکرد؟ و به چه علت آن را ترک نمود، فرمود: برای این که

ظالم و مظلوم هر دو به پیشگاه خداوند وارد شدند، خداوند به مظلوم اجر و پاداش داد و ظالم را عقاب نمود، از این جهت آن حضرت خوش نداشت چیزی را پس بگیرد که خداوند غاصب آن را عقاب کرده و به مظلوم آن پاداش داده است. [۱۸۴] .

۳- باز صدوق در همان کتاب به سند خود از «ابراهیم کرخی» از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: گفتم به چه علت امیرالمؤمنین چون که بر مردم والی شد، فدک را تصرف نکرد؟ فرمود: به جهت اقتدا به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله وقتی که

مکه را فتح کرد، عقیل بن ابوطالب خانه ی آن حضرت را فروخته بود، به پیامبر عرض شد که ای رسول خدا چرا به خانه ی خودت باز نمی گردی؟ فرمود: مگر عقیل برای ما خانه گذاشته؟ ما اهل بیت چیزی را که از ما به ظلم گرفته شده پس نمی گیریم بدین جهت علی علیه السلام نیز فدک را وقتی که به حکومت رسید، پس نگرفت. [۱۸۵] .

۴- و باز در همان باب جواب سومی به سند خود از «علی بن فضّال» از پدرش از امام هفتم، امام کاظم علیه السلام ذکر کرده که گفت: از امام هفتم سؤال کردم چرا علی علیه السلام فدک را تصرف نکرد وقتی که به ولایت مردم رسید؟ فرمود:

«لأنَّا أَهلُ بَيتٍ لا يَأْخُذُ حُقُوقَنا مِمَّنْ ظَلَمْنا الَّا هُوَ (یعنی الاّ اللّه) و نَحنُ أَولياءُ المُؤْمِنِينَ إِنَّما نحكُمُ لهُم و نَأخذُ حُقوقَهُمْ ممّن ظلَمهُم و لا

[صفحه ۱۲۱]

نأخذ لأنفُسنا». [۱۸۶] .

«حق ما اهل بیت را از کسانی که به ما ظلم کرده اند، جز خدا نمی گیرد، ما اولیای مؤمنان هستیم به نفع آنها حکم می کنیم و حقوق آنها را از کسانی که به آنان ظلم نموده اند، می ستانیم و برای خودمان در اینباره تلاش نمی کنیم».

این فرموده ی امام می رساند که ائمه و رهبران الهی همواره در آن طریق در حرکت و تلاشند که حقوق مؤمنان است اما در مورد حقوق شخصی خود که ربطی با حقوق مؤمنان ندارد، اقدام نمی کنند و مسأله ی فدک از این قبیل بوده است.

بالاخره ائمه ی اطهار علیهم السلام پیوسته از ابوبکر و عمر به خاطر غصب فدک مادرشان اظهار تألّم می کردند و هر موقع یادی از مادرشان فاطمه

علیهاالسلام می نمودند، به مظلومیت او اشک می ریختند و درباره ی جریان فدک و مظلومیت زهرای اطهر علیهاالسلام روایات فراوانی از طریق اهل بیت علیهم السلام رسیده است که تمام دقایق و خصوصیات این حادثه را روشن می سازد.

آری دفاعیات فاطمه علیهاالسلام در پرونده ی فدک به قدری محکم و واضح است که قرنهاست محاکم ذی صلاح بشری نسبت به این ظلمی که ابوبکر و عمر به فاطمه کرده اند، قضاوت عالانه و منصفانه می کنند.

ائمه ی اطهار علیهم السلام و شیعیان آنها در طول تاریخ سعی می کردند ماجرای فدک که سند مظلومیت و به یغما رفتن حقوق اهل بیت علیهم السلام است، در تاریخ زنده بماند و به فراموشی سپرده نشود، و به آن به چشم

[صفحه ۱۲۲]

یک مسأله ی تاریخی نگاه نکنند و لذا پیوسته حد و حدود آن را حفظ می کردند و همان طوری که اگر از یک مظلومی زمین و ملکی غصب شود، دقیقاً حد و حدود آن را مراعات می کنند در نظر ائمه اطهار علیهم السلام فدک به یک معنی ولایت مطلقه و وصایت بوده که بعد از پیامبر آن را غصب کردند و ارث پیغمبر امامت و حکومت عامه ی اسلامی بود که به فاطمه علیهاالسلام و علی علیه السلام و اولاد منصوص آنها می رسید و لذا آنجا که هارون الرشید از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام خواست که حدود فدک را شرح دهد، به این هدف که آن را به امام علیه السلام پس بدهد، امام از بیان حدود فدک اِبا کرد تا آن که هارون الرشید اصرار نمود. فرمود: اگر حدود آن را بگویم به صاحبش رد نمی کنی هارون گفت: «بِحَقِّ جَدِّکَ اِلاَّ فَعَلْتُ».

فقال علیه السلام: «حَدُّها الأوّل عریشُ مِصرَ

والحَدُّ الثّانی دَومهُ الجَندل والحَدُّ الثالثُ تیما والحدّ الرّابع جِبالُ اُحُد مِن المدینه». [۱۸۷] .

«حد اول آن عریش مصر و حد دوم دومهالجندل و حدّ سوم تیما (سیف البحر) و حد چهارم کوههای احد از مدینه».

طبق نقـل مرحوم کلینی خلیفه عباسـی بـا تعجب گفت: همه ی اینهـا؟ فرمود: آری همه ی اینهـا، زیرا همه از زمینهائی است که رسول خدا اسب و شتر بر آن نرانده است مهدی گفت: مقدار زیادی است و درباره آن تأمل می کنم. [۱۸۸] .

طبق نقل «ابن شهر اشوب» هارون رنگش دگرگون شد و دستور داد امام کاظم علیه السلام را زندانی کنند، حضرت فرمود: می دانستم که اگر حدود فدک را بگویم مرا خواهد کشت.

این حدیث پر معنی دلیل روشـنی بر پیوسـتگی مسأله «فدک» با مسأله «خلافت» است و نشان می دهد آنچه در این زمینه مطرح بوده غصب مقام خلافت رسول اللّه بوده است و اگر هارون می خواست فـدک را تحویل دهـد بایـد دست از خلافت بکشـد و همین امر او را متوجه ساخت که امام موسی بن جعفر علیه السلام ممکن است هر زمان قدرت پیدا کند و او را از تخت خلافت پائین بکشد و لذا تصمیم به قتل آن حضرت گرفت.

علی بن اسـباط از امام رضا علیه السـلام روایت کرده که مردی از برامکه با علی بن موسـی الرضا علیه السـلام به مقام معارضـه برآمـد و گفت دربـاره ی ابـوبکر و عمر چه می گوئی؟ فرمود: «سـبحان اللّه والحمـدللّه و لاـ اله الاـ اللّه واللّه أکـبر» آن مرد در کشف جواب بسیار اصرار کرد امام فرمود: «کانَتْ لَنا اُمُّ صالِحَهٌ ماتَتْ وَ هِیَ عَلَیْهِما ساخِطَهٌ وَ لَمْ

یَأتِینا بَعد مَوتها خبرٌ انّها رضیتْ عنهُما».

«ما را مادری شایسته و نیکوکاری بود فوت نمود در حالی که از آن دو غضبناک بود و بعد از فوتش هم خبری به ما نیامده است که از آن دو راضی شده باشد».

[صفحه ۱۲۴]

اظهار نظر عقاد درباره ی فدک

انتظار می رفت، استاد عباس محمودالعقاد، نویسنده ی معروف مصری که در میان نویسندگان و محققان مصر، به انصاف شهرت دارد، درباره ی فدک و جنبه های مختلف آن تحقیق سودمندی ارائه نماید و نتیجه ی تحقیق او، تحفه ی ارزشمندی برای دیگران باشد، ولی متأسفانه برخلاف انتظار سخن ایشان در اینباره بسیار مختصر و دور از انصاف و اگر جسارت نباشد، بی مدرک است.

اینک سخن او را عیناً در معرض مطالعه و قضاوت خواننده ی عزیز قرار می دهیم، ایشان می نویسد:

«والحدیث فی مسأله فدك هو كذلك من الأحادیث الّتی لا تنتهی إلی مقطع للقول متّفق علیه، غیر أنّ الصدق فیه لأُمراء أن الزهراء أجلّ من أن تطلبَ ما لیس لها بحقٍّ، و انّ الصدیق أجلُّ من أن یسلبها حقّها الذی تقوم البیّنه علیه...». [۱۸۹] .

«داستان مسأله ی فدك نیز از احادیثی است که به قول متفق علیه نمی رسد. لیکن آنچه در آن اختلافی نیست این است که شأن فاطمه ی زهرا علیهاالسلام بزرگتر از آن است که چیزی را به ناروا ادعا کند. و صدیق (ابوبکر) نیز بزرگتر از آن است که حقی را که فاطمه بر آن اقامه شهود کرده است، از وی سلب نماید و امّا چه سخنی سخیفی است که گفته شود: ابوبکر چون می ترسید علی علیه السلام با انفاق درآمد فدك، مردم را به سوی خود دعوت کند، آن را

از زهرا باز گرفت. زیرا ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه السلام

[صفحه ۱۲۵]

خلافت مسلمانان را به عهده گرفتند و کسی ادعا نکرد. شخصی به سبب مالی که گرفت، با آنان بیعت کرد و در هیچ خبر موثّق یا حتی شایعه ای نیز، چنین سخنی وارد نشده است. به علاوه ما دلیلی روشن تر از رأی خلیفه در مسأله ی فدک برای برائت ذمّه ی وی در قضاوت نمی بینیم زیرا سرانجام چنین شد که خلیفه با رضایت فاطمه درآمد و محصول فدک را می گرفت و صحابه نیز با رضایت وی خشنود بودند و خلیفه هم چیزی از عواید فدک را برای خود برنمی داشت تا کسی علیه او ادعایی داشته باشد. تنها مسأله، دشواری امر قضاوت بود که در پایان کار به اختلاف میان طرفین انجامید- طرفینی که- رضی الله عنه- صادق مصدّف بودند». [۱۹۰] .

قبل از هر چیز می بینیم که عقّاد چنان وانمود می کند که مسأله ی فدک، نزاع پایان ناپذیری است و بحث در آن بی نتیجه است. تا به این بهانه از بررسی دقیق آن خودداری ورزد برخلاف تصور «عقّاد» مسأله ی فدک یک بحث کاملاً قضائی است و زهرای اطهر علیهاالسلام با منطق محکم و استدلال و برهان حقانیت خویش را به اثبات رساند، طرف را محکوم و مجاب ساخت. اگر چه آن حضرت به حق خود نرسید، ولی سوء نیّت شیخین را روشن نمود و پرونده ی فدک را برای همیشه باز گشود و قضاوت امر را به عهده ی آیندگان گذاشت.

عقّاد اگر چه حدیث مسأله ی فدک را قطعی و مورد اتفاق نمی داند، ولی در آن، دو حقیقت غیرقابل انکار می بیند:

نخست: صدّیقه ی

طاهره علیهاالسلام والاتر از آن است که بتوان به او نسبت

[صفحه ۱۲۶]

کذب داد.

دوّم: صدّیق (ابوبکر) هم بالاتر از آن است که حقی را سلب کند بر آن اقامه ی بیّنه شده است.

بنابر این وقتی در درستی موضع ابوبکر، و انطباق آن با قانون، جای سخنی نباشد، پس جدال پایان ناپذیر درباره ی چیست؟

به قول مرحوم شهید صدر: «نویسنده ی آزاد است که درباره ی هر موضوعی، به دلخواه خود اظهارنظر کند، اما به شرط این که مدارک و اسناد رأی خود را برخوانند ارائه کند. و همه ی مفروضاتی را که در آن مسأله، به نتیجه ای خاص منتهی می شود، بیان دارد اما سخن استاد عقاد را چگونه می توان پذیرفت، وقتی می گوید: «این مسأله مورد بحث محققان است». و آنگاه بدون ارائه ی مدرکی، به اظهار رأی می پردازد که به توضیح و شرح زیادی نیاز دارد و در خور دقت نظر فراوانی است. وقتی به سخن او توجه می کنیم، این سئوالات مطرح می شود:

اگر زهرا علیهاالسلام، «صدّیقه» است و ساحت مقدس او پاکتر از آن است که تهمت کذب و دروغ به او نسبت داد، پس در آن دعوا چه نیازی به اقامه ی شهود بود؟ چرا خلیفه از او شاهد خواست آیا مدعائی که صدق آن مسلم است، نیازی به شهود دارد؟ آیا قوانین قضائی اسلام حکم قاضی را به استناد علم خود منع می کند؟!

ظاهراً عقاد به آیه ی تطهیر توجه داشته که در شأن فاطمه و همسر و

[صفحه ۱۲۷]

فرزندانش نازل شده است. [۱۹۱] .

به روایتی که حاکم از عایشه نقل کرده است که گفت:

«هرگاه

سخن از فاطمه علیهاالسلام دخت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به میان می آمد، می گفتم: از او راستگوتر کس ندیدم، مگر پدرش. حاکم افزوده است که این حدیث را مسلم صحیح می داند. [۱۹۲] .

و علاوه بر این، تبرئه ی هر دو طرف دعوا، یعنی حضرت زهرا علیهاالسلام و خلیفه، غیر ممکن است زیرا ما در میان دو فرض قرار داریم:

یکی این که بپذیریم زهرا علیهاالسلام مصرّاً مدعی مالی بود (که هر چند در واقع امر مالک آن بود) ولی به حکم قوانین قضای اسلامی در آن هیچ گونه حقی نداشت.

دوم: این که خلیفه را مقصّر بدانیم و بگوئیم: فاطمه از حقی منع شد که بر خلیفه واجب بود آن را ادا کند، یا به نفع وی رأی دهد.

بدین ترتیب تبرئه ی زهرا علیهاالسلام از ادعایی که برخلاف قوانین شرعی بوده است و در همانحال برتر داشتن ساحت خلیفه، از منع حقی که بر اساس همان قانون ادایش واجب است، از اموری است که جمع آن دو، اجتماع نقیضین است و آن محال است.

البته این سخن «عقّاد» از آن جا ناشی شده است که اهل سنت همه ی

[صفحه ۱۲۸]

صحابه را مجتهد عادل می دانند و به مرجعیت همه ی آنها قائلند. بنابر این عقیده، حق و باطل در میان صحابه منظور نیست همه ی صحابه بدون استثناء حقند، به این معنی، هم علی علیه السلام حق است و هم معاویه! زیرا هر دو صحابه و مجتهد بودند. و اینجا نیز هم فاطمه علیهاالسلام حق است و هم ابوبکر!!

کسانی که نظریه ی عدالت صحابه را به وجود آوردند، آن را به گونه ای مطرح

کردند که تأیید و حمایت تام و تمام آنان را در گذشته و آینده تضمین کند و پوششی شرعی و قانونی بر وضع آنان در هر زمان باشد و مسلماً طرح چنین نظریه ای اهداف و اغراض سیاسی داشته است. [۱۹۳] .

خطبه ی تاریخی بانوی بزرگ اسلام فاطمه ی زهرا

این خطبه، از خطبه های مشهوری است که علمای بزرگ شیعه و اهل تسنن با سلسله سندهای بسیار آن را نقل کرده اند، هر چند عبارات این خطبه در نقلها کمی متفاوت است.

مرحوم «سید ابن طاوس» قسمتی از آن را از کتاب «المناقب»، «احمد بن موسی بن مُردویه اصفهانی» که از معاریف اهل سنت است، به سندی که به «عایشه» منتهی می شود، نقل می کند ما برای مزید فائده، این خطبه را به طور کامل از دانشمند معروف اهل تسنن ابن ابی الحدید معتزلی نقل می کنیم وی در شرح نهج البلاغه در شرح نامه ی «عثمان بن حنیف» در فصل اول، اسناد مختلف این خطبه را نقل کرده است او تصریح می کند که اسنادی را که من برای این خطبه در اینجا آورده ام، از هیچ یک از کتب شیعه نگرفته ام.

سپس اشاره به کتاب معروف «سقیفه» از «ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری» که از محدثان بزرگ و معروف اهل سنت است، کرده که او در کتاب خود از طرق زیادی این خطبه را نقل نموده است. ابن ابی

الحدید تمام این طرق را در شرح نهج البلاغه آورده است که ما برای رعایت اختصار از نقل آن صرف نظر می کنیم.

می گوید: چون ابوبکر تصمیم گرفت که فدک را از فاطمه علیهاالسلام باز گیرد، و این خبر به آن حضرت

رسید، پارچه ای (مقنعه) را به سر و صورت و گردن خود پیچید و لباسی که از فرق تا قدم او را می پوشانید (چادر) بر بدن خود قرار داد و همراه با گروهی از خدمتکاران و زنان خویشاوند خود به طرف مسجد حرکت کرد (تا در میان زنان مشخص نباشد) و آن چنان عبا به سر افکنده بود که دامن آن روی زمین کشیده می شد و به زیر قدمش می آمد. راه رفتن او همانند راه رفتن پیامبر صلی اللّه علیه و آله بود تا بر ابوبکر وارد شد، در حالی که ابوبکر در میان جماعت مهاجران و انصار و دیگران بود، و در میان زنان مهاجر و انصار در پشت پرده نشست ناله ای جانسوز کشید و این ناله همگان را به خروش آورده و صدای شیون از مردم بلند شد به گونه ای که مسجد را به لرزه انداخت، قدری مکث کرد تا مردم آرام شدند آنگاه روی سخن به ابوبکر کرده و این خطبه را ایراد فرمود:

بخش نخست: (توحید و صفات خداوند و هدف آفرینش)

خدا را بر نعمتهایش سپاس می گویم و بر توفیقاتش شکر می کنم و بر مواهبی که ارزانی داشته، ثنا می خوانم بر نعمتهای گسترده ای که از آغاز به ما داده و بر مواهب بی حسابی که به ما احسان فرموده است.

و بر عطایای پی درپی که همواره ما را مشمول آن ساخته، نعمتهائی که از شماره بیرون است و به خاطر گستردگی در بستر زمان هرگز قابل جبران نیست و انتهای آن از ادراک انسانها خارج است، بندگان را برای افزایش و استمرار این مواهب به شکر

خویش فراخوانده و خلایق را برای تکمیل آن به ستایش خود دعوت نموده، و آنان را برای به دست آوردن همانند آنها تشویق فرموده.

و من شهادت می دهم که معبودی جز خداوند یکتا نیست بی مثال است و شریک و مانند ندارد این سخنی است که روح آن اخلاص است و قلوب مشتاقان با آن گره خورده و آثار آن در افکار، پرتوافکن شده. خدائی که رؤیتش با چشمها غیر ممکن است و بیان اوصافش با این زبان، محال، و درک ذات مقدسش برای عقل و اندیشه ممتنع است.

موجودات جهان هستی را ابداع فرمود، بی آن که چیزی پیش از آن وجود داشته باشد.

و همه ی آنها را ایجاد کرد بی آنکه الگو و مثالی قبل از آن موجود باشد.

آنها را به قدرتش تکوین نمود و به اراده اش خلقت کرد، بی آنکه به آفرینش آنها نیاز داشته باشد، یا فائده ای از صورت بندی آنها عائد ذات پاکش شود. جز این که می خواست حکمتش را از این طریق آشکار سازد مردم را به اطاعتش هشدار دهد قدرت بی پایان خود را از این دریچه نشان دهد خلایق را به عبودیت خود رهنمون گردد و دعوت پیامبرانش

[صفحه ۱۳۲]

را از طریق هماهنگی تکوین و تشریع قوت بخشد.

سپس برای اطاعتش پاداشها مقرر فرمود و برای معصیتش کیفرها، تا بندگان را بدین وسیله از خشم و انتقام و عذاب خویش رهائی بخشد، و به سوی باغهای بهشت و کانون رحمتش سوق دهد.

بخش دوم (مقام والای پیامبر صلی اللّه علیه و آله و ویژگیها و اهداف او)

و گواهی می دهم که پدرم محمد صلی اللّه علیه

و آله بنده و فرستاده ی اوست، پیش از آن که او را بفرستد، برگزید و پیش از آن که او را بیافریند، برای این مقام نامزد فرمود و قبل از بعثتش او را انتخاب نمود. در آن روز که بندگان در عالم غیب پنهان بودند، و در پشت پرده های هول انگیز نیستی پوشیده و به آخرین سرحد عدم مقرون بودند.

این، به خاطر آن صورت گرفت که خداوند از آینده آگاه بود، و به حوادث جهان احاطه داشت و مقدرات را به خوبی می دانست او را مبعوث کرد تا فرمانش را تکمیل کند و حکمش را اجرا نماید و مقدرات حتمی اش را نفوذ بخشد.

هنگامی که مبعوث شد، امتها را مشاهده کرد که مذاهب پراکنده ای را برگزیده اند، گروهی بر گرد آتش طواف می کنند و گروهی در برابر بتها سر تعظیم فرود آورده اند و با این که با فطرت خود خدا را شناخته اند، او را انکار می کنند.

[صفحه ۱۳۳]

خداوند به نور محمد صلی اللّه علیه و آله ظلمتها را برچید، و پرده های ظلمت را از دلها کنار زد و ابرهای تیره و تار را از مقابل چمشها برطرف ساخت.

او برای هدایت مردم قیام کرد و آنها را از گمراهی و ضلالت رهائی بخشید و چشمهایشان را بینا ساخت و به آئین محکم و پا برجای اسلام رهنمون گشت و آنها را به راه راست دعوت فرمود. سپس خداوند او را با نهایت محبت و اختیار خود و از روی رغبت و ایثار قبض روح کرد، سرانجام او از رنج این جهان آسوده شد و هم اکنون در میان فرشتگان و خشنودی

پروردگار غفار و در جوار قرب خداوند جبار قرار داد. درود خداوند بر پدرم پیامبر صلی اللّه علیه و آله امین وحی و برگزیده ی او از میان خلایق باد، و سلام بر او و رحمت خدا و برکاتش.

بخش سوم (اهمیت کتاب اللّه و اسرار و فلسفه ی احکام)

سپس رو به اهل مجلس کرد و مسئولیت سنگین مهاجران و انصار را برشمرد و فرمود:

شما ای بندگان خدا! مسئولان امر و نهی پروردگار و حاملان دین و وحی او هستید و نمایندگان خدا بر خویشتن و مبلغان او به سوی امتها می باشید. پاسدار حق الهی در میان شما، و حافظ پیمان خداوندی که در دسترس همه ی شماست و آنچه پیامبر صلی اللّه علیه و آله بعد از خود در میان امت به یادگار گذارده «کتاب اللّه ناطق» و قرآن صادق و نور آشکار و روشنائی

[صفحه ۱۳۴]

پر فروغ او است.

کتابی که دلائلش روشن، باطنش آشکار، ظواهرش پر نور و پیروانش پرافتخار.

کتابی که عاملان خود را به بهشت فرا می خواند و شنوندگانش را به ساحل نجات رهبری می کند، از طریق آن به دلائل روشن الهی می توان نائل گشت و تفسیر واجبات او را دریافت و شرح محرمات را در آن خواند و براهین روشن و کافی را بررسی کرد و دستورات اخلاقی و آنچه مجاز و مشروع است، در آن مکتوب یافت.

روزه را عامل تثبیت اخلاص.

حج را وسیله ی تقویت آئین اسلام.

عدالت را مایه ی هماهنگی و پیوند دلها.

اطاعت ما را باعث نظام ملت اسلام.

امامت را امان از تفرقه و پراکندگی.

جهاد را موجب عزت اسلام.

صبر را وسیله ای برای جلب پاداش حق.

امر به معروف را وسیله ای برای اصلاح توده های مردم.

نیکی به پدر و مادر را موجب پیشگیری از خشم خدا.

صله ی رحم را وسیله ی افزایش جمعیت و قدرت.

[صفحه ۱۳۵]

قصاص را وسیله ی حفظ نفوس.

وفاء به نذر را موجب آمرزش.

جلوگیری از کم فروشی را وسیله ی مبارزه با کمبودها.

نهی از شرابخواری را سبب پاکسازی از پلیدیها.

پرهیز از تهمت و نسبتهای ناروا را حجابی در برابر غضب پروردگار.

ترک دزدی را برای حفظ عفّت نفس و...

تحریم شرک را برای اخلاص و بندگی و ربوبیت حق.

اکنون که چنین است، تقوای الهی پیشه کنید. آن چنان که شایسته ی مقام او است و از مخالفت فرمانش بپرهیزید و تلاش کنید که مسلمان از دنیا بروید.

خدا را در آنچه امر یا نهی فرموده، اطاعت کنید. و راه علوم و آگاهی را پیش گیرید، چرا که از میان بندگان خدا تنها عالمان و آگاهان از او می ترسند و احساس مسئولیت می کنند.

بخش چهارم (بیان موضع خود در برابر نظام حاکم)

سپس فرمود: «أَیُّهَا النَّاسُ اِعْلَمُوا أَنِّی فاطِمَهُ وَ أَبِی مُحَمَّدٌ صلی اللّه علیه و آله أَقُولُ عَوْداً وَ بَدْواً وَ لا أَقُولُ ما أَقُولُ غَلَطاً وَ لا أَفْعَلُ ما أَفْعَلُ شَطَطاً...».

[صفحه ۱۳۶]

«ای مردم! بدانید من فاطمه ام، و پدرم محمد است که صلوات و درود خدا بر او و خاندانش با آنچه من می گویم، غلط نمی

گویم و در اعمالم راه خطا نمی پویم.

پیامبری از میان شما برخاست و به سوی شما آمد که از رنجهای شما رنج می برد و به

هدایت شما علاقه ی وافر داشت و نسبت به مومنان مهربان و رحیم بود.

هرگاه نسبت او را بجوئید می بینید او پدر من بوده است نه پدر زنان شما! و برادر پسر عموی من بوده است نه برادر مردان شما! و چه پرافتخار است این نسب، درود خدا بر او و خاندانش باد.

آری او آمد و رسالت خویش را به خوبی انجام داد و مردم را به روشنی انذار کرد، از طریقه ی مشرکان روی برتافت و بر گردنهایشان کوبید و گلویشان را فشرد، تا از شرک دست بردارند و در راه توحید گام بگذارند.

او همواره با دلیل و برهان و اندرز سودمند مردم را به راه خدا دعوت می کرد بتها را درهم می شکست، و مغزهای متکبران را می کوبید، تا جمع آنها متلاشی شد و تاریکی ها برطرف گشت صبح فرا رسید و حق آشکار شد، نماینده ی دین به سخن درآمد و زمزمه های شیاطین خاموش گشت، افسر نفاق بر زمین فرو افتاد، گره های کفر و اختلاف گشوده شد و شما زبان به کلمه ی اخلاص «لا إِلهَ اِلاّ اللّه» گشودید، در حالی که گروهی اندک و تهی دستی بیش نبودید!

[صفحه ۱۳۷]

آری شما در آن روز بر لب پرتگاه آتش دوزخ قرار داشتید و از کمی نفرات همچون جرعه ای برای شخص تشنه و یا لقمه ای برای گرسنه، و یا شعله ی آتشی برای کسی که شتابان به دنبال آتشی می رود، بودید و زیر دست و پاها لِه می شدید!

در آن ایام آب نوشیدنی شما متعفّن و گندیده بود، و خوراکتان برگ درختان! ذلیل و خوار بودید و پیوسته از این می ترسیدید که دشمنان

زورمند شما را بربایند و ببلعند!

اما خداوند تبارک و تعالی شما را به برکت محمد صلی اللّه علیه و آله بعد از آن همه ذلت و خواری و ناتوانی نجات بخشید، او با شجاعان درگیر شد و با گرگهای عرب و سرکشان یهود و نصاری پنجه درافکند، ولی هر زمان آتش جنگ را برافروختند، خدا آن را خاموش کرد.

و هرگاه شاخ شیطان نمایان می گشت و فتنه های مشرکان دهان می گشود، پدرم برادرش علی علیه السلام را در کام آنها می افکند و آنها را به وسیله ی او سرکوب می نمود و او هرگز از این مأموریتهای خطرناک بازنمی گشت، مگر زمانی که سرهای دشمنان را پایمال می کرد و بینی آن را به خاک می مالید!

او، (علی علیه السلام) بر اثر تلاش در راه خدا خود را به مشقّت و رنج افکند و در امر خدا کوشا، به سول خدا نزدیک و سروری از اولیاء خدا بود، همواره دامن به کمر زده، نصیحت گر، تلاشگر، و کوشش کننده بود، و شما در آن هنگامه در آسایش زندگی می کردید، در مهد امن متنعّم

[صفحه ۱۳۸]

بودید و منتظر این که چرخ روزگار بر علیه ما آغاز شود و گوش به زنگ اخبار بودید هنگام کارزار عقب گرد می کردید و به هنگام نبرد فرار می نمودید.

بخش پنجم (طوفانی که بعد از پیامبر صلی اللّه علیه و آله برخاست)

اما هنگامی که خداوند سرای پیامبران را برای پیامبرش برگزید و جایگاه برگزیدگانش را منزگاه او ساخت، کینه های درونی و آثار نفاق در میان شما ظاهر گشت، و پرده ی دین کنار رفت و گمراهان به صدا درآمد و گمنامان فراموش شده

سربلند کردند و نعره های باطل برخاست و در صحنه ی اجتماع شما به حرکت درآمدند.

شیطـان سـرش را از مخفیگـاه خود بیرون کرد و شـما را به سوی خود دعوت نمود و شـما را آماده ی پـذیرش دعوتش یافت و منتظر فریبش!

سپس شـما را دعوت به قیـام کرد و سـبکبار برای حرکت یـافت! شـعله هـای خشم و انتقام را در دلهای شـما برافروخت و آثار غضب در شما نمایان گشت.

و همین امر سـبب شد و بر غیر شتر خود علامت نهید، و در غیر آبشـخور خود وارد شوید و به دنبال چیزی رفتید که از آنِ شما نبود و در آن حقی نداشتیـد و سـرانجام به غصب حکومت پرداختیـد، در حـالی که هنوز از رحلت پیـامبر صـلی اللَّه علیه و آله چیزی نگذشته بود، زخمهای مصیبت ما وسیع

[صفحه ۱۳۹]

و جراحـات قلبی ما التیام نیافته و حتی هنوز پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله به خاک سپرده نشـده بود بهانه ی شـما این بود که «می ترسـیم فتنه ای برپـا شود!» و چه فتنه ای از این بالا ـتر که در آن افتادیـد و همانـا دوزخ به کافران احاطه دارد چه دور است این کارها از شما!

راسـتی چه می کنیـد؟ و به کجـا می رویـد؟ بـا این که کتـاب خـدا قرآن در میـان شـماست، همه چیزش پر نور، نشـانه هـایش درخشنده، نواهیش آشکار، اوامرش واضح، اما شما آن را پشت سر افکنده اید!

آیا از آن راه برتافته ایـد؟ یا به غیر آن حکم می کنیـد؟ آه که سـتمکاران جانشـین بـدی را برای قرآن برگزیدنـد (و هر کسـی آئینی غیر از اسلام را انتخاب کند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد

و در آخرت از زیانکاران است).

بخش ششم (داستان غصب فدک و بهانه های غاصبان و پاسخهای کوبنده ی آن)

آری شما ناقه ی خلافت را دراختیار گرفتید، حتی این اندازه صبر نکردید که رام گردد و تسلیمتان شود، ناگهان آتش فتنه ها را برافروختید و شعله های آن را به هیجان درآوردید و ندای شیطان اغواگر را اجابت نمودید و به خاموش ساختن انوار تابان آئین حق و از میان بردن سنتهای پیامبر پاک الهی پرداختید.

[صفحه ۱۴۰]

به بهانه ی گرفتن کف- از روی شیر، آن را به کلی تا ته مخفیانه نوشیدید- ظاهراً سنگ دیگران را بر سینه می زدید اما باطناً در تقویت کار خود بودید.

برای منزوی کردن خاندان و فرزندان او به کمین نشستید، ما نیز چاره ای جز شکیبایی ندیدیم، همچون کسی که خنجر بر گلوی او و نوک نیزه بر دل او نشسته باشد!

(وَ أَنْتُمْ اَلانَ تَزْعُمُونَ أَنْ لا إِرْثَ لِی اَفَحُکْمُ الجاهِلِیَّهِ یَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُکْماً لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ) [۱۹۴] .

عجب این که شما چنین می پندارید که خداوند ارثی برای ما قرار نداده- و ما از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ارث نمی بریم- (آیا از حکم جاهلیت پیروی می کنید؟ چه کسی حکمش از خدا بهتر است برای آنها که اهل یقینند)؟! آیا شما این مسائل را نمی دانید؟ آری می دانید و همچون آفتاب برای شما روشن است که من دختر اویم.

«مَعاشِرَ المُسْلمین ابتزّ ارث أبی، أبی اللّهُ أنْ تَرِثَ یابنَ أَبی قُحافه أباکَ وَ لا اَرِثَ أَبی؟ لَقد جِئتَ شَیْئاً فریّاً».

«شما ای مسلمانان! آیا باید ارث من به زور گرفته شود، ای پسر ابی قحافه

به من پاسخ بده، آیا در قرآن است که تو از پدرت ارث ببری ولی من از پدرم ارثی نبرم؟ چه سخن ناروائی؟!!».

[صفحه ۱۴۱]

و در داستان یحیی بن زکریا می گوید: خداوندا فرزندی نصیب من کن که از من و از آل یعقوب ارث ببرد.

و نیز می فرماید: «خویشاوندان در ارث بردن از یکدیگر اولی هستند».

و نیز می فرماید: «خداوند به شما درباره ی فرزندانتان توصیه می کند که سهم پسران دو برابر سهم دختران است».

و نیز فرموده: «اگر کسی مالی از خود بگذارد، برای پدر و مادر و بستگان به طرز شایسته وصیت کند، این بر همه ی پرهیزگاران حق است».

شما چنین پنداشتید که من هیچ بهره و ارثی از پدرم ندارم؟ و هیچ نسبت و خویشاوندی در میان ما نیست؟ آیا خداوند آیه ای مخصوص شما نازل کرده است که پدرم را از آن خارج ساخته؟

یا می گویید: پیروان دو مذهب از یکدیگر ارث نمی برند و من با پدرم یک مذهب نداریم؟!!

یا این که شما به عام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمویم آگاهترید؟!

حال که چنین است، پس بگیر آن- ارث مرا- که همچون مرکب آماده و مهار شده آماده ی بهره برداری است و بر آن سوار شو ولی بدان در قیامت تو را دیدار می کنم و بازخواست می نمایم و در آن روز چه جالب است که داور خدا است و مدعی تو محمد صلی اللّٰه علیه و آله و موعد داوری، رستاخیز

[صفحه ۱۴۲]

و در آن روز باطلان زیاد خواهد دید، اما پشیمانی به حال شما سودی نخواهد داشت!

بدانید:

«هر چیزی جایگاهی دارد و قرارگاهی، و به زودی می دانید». [۱۹۵] .

«چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش می آید و کیفر جاویدان دامانش را می گیرد». [۱۹۶] .

آنگاه به روضه ی پدرش نگریست و گفت:

رفتی و پس از تو فتنه برپا شد

کین های نهفته آشکارا شد

این باغ خزان گرفت و بی بر گشت

وین جمع بهم فتاد و تنها شد

استمداد از طایفه ی انصار

سپس بانوی اسلام گروه انصار را مخاطب ساخته و با آهنگی رسا و محکم و کوبنده ادامه ی سخن داد و چنین فرمود: ای جوانمردان و ای بازوان توانمند ملت و یاران اسلام! این نادیده گرفتن حق مسلم من از سوی شما چیست؟ این چه تغافلی است که در برابر ستمی که بر من وارد شده، نشان می دهید؟!

[صفحه ۱۴۳]

آیا رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله پدرم نمی فرمود:

«المَرءُ یُحفَظُ فِی وُلـدِهِ». «احترام هر کس در مورد فرزندان او باید نگاهداشت»؟ چه زود اوضاع را دگرگون ساختید و چه با سرعت به بیراهه گام نهادید، با این که توانائی بر احقاق حق من دارید، و نیروی کافی بر آنچه می گویم در اختیار شماست.

آیا می گویید: محمد صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت و با مردن او همه چیز تمام شد، و خاندان او باید به دست فراموشی سپرده شوند و سنتش پایمال گردد.

آری مرگ او مصیبت و ضربه ی دردناکی بر جهان اسلام، فاجعه ی سنگینی است که بر همه، غبار غم فرو ریخت و شکافش هر روز آشکارتر، و گسستگی آن دامنه دارتر، و وسعتش فزونتر می گردد زمین از غیبت او تاریک و

ستارگـان برای مصـیبتش بی فروغ و امیـدها به یـأس مبـدّل گشت کوهها متزلزل گردیـد، احترام افراد پایمال شـد و با مرگ او حرمتی باقی نماند!

به خـدا سوگنـد این حـادثه ای است عظیم و مصـیبتی است بزرگ، و ضـایعه ای است جـبران ناپـذیر، ولی فراموش نکنیـد اگر پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله رفت قرآن مجید قبلًا از آن خبر داده بود، همان قرآنی که پیوسـته در خانه های شـماست و صـبح و شـام با صـدای بلنـد و فریاد- و یا- آهسـته و با الحان مختلف در گوش ما خوانـده می شود، پیامبران پیشـین نیز قبل از او با این واقعیت رو به رو شده بودند، چرا که مرگ، فرمان تخلّف ناپذیر الهی است.

[صفحه ۱۴۴]

آری قرآن صریحاً گفته بود:

«محمـد صـلی اللَّه علیه و آله تنها فرسـتاده ی خـدا بود، و قبل از او رسولان دیگری آمدند و رفتند، آیا اگر او بمیرد و یا کشـته شود، شـما بر پاشـنه ی پا می چرخید و به عقب برمی گردید؟- و با آئین اسـلام وداع گفته رو به خرافات و مظالم جاهلیت می آورید؟- هر کس به عقب بازگردد به خداوند زیانی نمی رساند و خداوند به زودی پاداش سپاسگزاران را می دهد».

عجبا! ای فرزندان «قیله» [۱۹۷] آیا ارث من باید پایمال گردد و شـما آشـکارا می بینید و می شنوید و در جلسات و مجمع شما این سـخن گفته می شود و اخبـارش به خوبی شـما می رسـد و بـاز هم خـاموش نشسـته ایـد؟ بـا این که دارای نفرات کـافی و تجهیزات و نیروی وسـیع و سلاح و سپر هستید، دعوت مرا می شنوید و لبّیک نمی گوئید؟ و فریاد من در میان شما طنین افکن است و به

فریاد نمی رسید؟ با این که شما در شجاعت زبانزد می باشید و در خیر و صلاح معروفید، و شما برگزیدگان اقوام و قبائل هستید. با مشرکان عرب پیکار کردید و رنجها و محنتها را تحمل نمودید، شاخهای گردنکشان را در هم شکستید و با جنگجویان بزرگ دست و پنجه نرم کردید، و شما بودید که پیوسته با ما حرکت می کردید و در مسیرها قرار داشتید، دستورات ما را گردن می نهادید و سر بر فرمان ما داشتید تا آسیای اسلام بر محور وجود خاندان ما به گردش درآمد، و شیر

[صفحه ۱۴۵]

در پستان مادر روزگار فزونی گرفت، نعره های شرک در گلوها خفه شد و شعله های دروغ فرو نشست، آتش کفر خاموش گشت و دعوت به پراکندگی متوقف شد و نظام دین محکم گشت.

پس چرا بعد از آنهمه بیانات قرآن و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله امروز حیران مانده اید؟ چرا حقایق را بعد از آشکار شدن مکتوم می دارید و پیمانهای خود را شکسته اید، و بعد از ایمان راه شرک پیش گرفته اید؟

(اَلا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). [۱۹۸].

«آگاه باشید من چنین می بینم که شما رو به راحتی گذارده اید، و عافیت طلب شده اید، کسی را که از همه برای زعامت و اداره ی امور مسلمین شایسته تر بود، دور ساختید و به تن پروری و آسایش در گوشه ی خلوت تن داده اید و از فشار و تنگنای مسئولیتها به وسعت بی تفاوتی روی آوردید».

آری آنچه را از ایمان و آگاهی در درون داشتید، بیرون افکندید و آب گوارائی

را که نوشیده بودید، به سختی از گلو برآورده اید!

اگر فراموش نکرده باشید، خداوند می فرماید:

(فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِى الأَرْضِ جَمِعياً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ). [۱۹۹] .

[صفحه ۱۴۶]

«اگر شما و تمام مردم روی زمین کافر شوند، به خدا زیانی نمی رساند، چرا که خداوند بی نیاز و غنی و حمید است».

بدانید و آگاه باشید من آنچه را باید بگویم، گفتم: با این که به خوبی می دانم ترک یاری حق با گوش و پوست شما آمیخته و عهدشکنی قلب شما را فراگرفته است، ولی چون قلبم از اندوه پر بود و احساس مسئولیت شدیدی می کردم، کمی از غم های درونیم بیرون ریخت و اندوهی که در سینه ام موج می زد، خارج شد تا با شما اِتمام حجت کنم و عذری برای احدی باقی نماند.

اکنون که چنین است، این مرکب خلافت و آن فدک، همه از آنِ شما، محکم بچسبید و رها نکنید ولی بدانید این مرکبی نیست که بتوانید راه خود را بر آن ادامه دهید، پشتش زخم و کف پایش شکافته است!

داغ ننگ بر آن خورده و از غضب خداوند نشانه دارد و رسوائی ابدی همراه آن، و سرانجام به آتش افروخته ی خشم الهی که دلها را دربر می گیرد، خواهید پیوست! فراموش نکنید آنچه را انجام می دهید، در برابر خدا است.

(وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) علیهم السلام «ستمگران به زودی می فهمند به چه سرنوشتی گرفتار می شوند».

«و أناَ اِبنهُ نذیرٍ لکُم بینَ یدیْ عذابٍ شدیدٍ فاعمَلُوا انَّا عاملونَ و انتظرُوا انا منتظرون».

[صفحه ۱۴۷]

«من دختر پیامبری هستم که شما را

در برابر عـذاب شدیـد انـذار کرد، آنچه از دست شـما برمی آیـد، انجام دهیـد ما نیز به وظیفه ی الهی خود عمل خواهیم کرد، شما منتظر باشید ما نیز منتظریم!».

سخنان آتشین و تکان دهنده ی حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام که از دلی داغدار برخاسته بود، چنان دهشت و وحشتی در دلهـا ایجـاد کرد که بغض گلوهـا را گرفت اشـک در چشـمها حلقه زد و یک جنبش پنهانی در جوانان اسـلام پیـدا شـد و بیم شورش و انقلابی می رفت. ولی بزرگان صحابه چنان بن غوغای قدرت و حکومت «و خود پائی» مشغول بودند که دیگر آوای نرم و ضعیف عاطفه و دوستی و اخلاص را نمی توانستند بشنوند.

ابوبکر در این مجلس سـخت بیمناک شـد و چون تصـمیم داشت نقشه ی خود را اجرا کنـد، در این موقع چاره ای جز معذرت نـداشت، لـذا از دختر پیامبر صـلی اللّه علیه و آله معذرت خواست، اما روایت خود را که خبر واحد بوده، و همه ی رُوات از او نقـل کرده انـد، تکرار کرد و گفت: من شـنیده ام که پیغمبر فرمود: «نحنُ معاشِرَ الأنبیاء لا نُوَرِّثُ ذهباً و لا داراً و لا عِقاراً وانّما نُورّثُ الکِتابَ والحِکمه والعِلم والنُّبوّه».

البته حدیث عدم ارث گذاردن پیامبران به شـکل دیگر و به معنی دیگر است نه آن گونه که غاصبان فدک نقل کرده اند، زیرا در منابع دیگر حدیث چنین نقل شده:

«إِنَّ الأنبیاءَ لَم یُوَرِّثُوا دیناراً و لا درهماً ولکنْ وَرثُوا العِلمَ فَمن

[صفحه ۱۴۸]

أخَذَ منهُ أخذَ بحَظٍّ وافرٍ». [۲۰۰] .

«پیامبران درهم و دیناری از خود به یادگار نگذاردند، بلکه میراث پیامبران علم و دانش بود، هر کس از علم و دانش

آنها سهم بیشتری بگیرد، ارث بیشتری را برده است».

این ناظر به میراث معنوی پیامبران است و هیچ گونه ارتباطی با ارث اموال آنها ندارد.

این همان است که در روایات دیگر آمده: «إِنّ العُلماء وَرَثهُ الأنبیاء». [۲۰۱] «دانشمندان وارثان پیامبرانند».

و اگر این حدیث صحیح بود، چگونه هیچ یک از همسران پیامبر صلی اللّه علیه و آله آن را نشنیده بودند و سراغ خلیفه آمدند و سهم خود را از میراث پیامبر صلی اللّه علیه و آله مطالبه کردند. [۲۰۲] .

اگر این حدیث صحیح بود، چرا سرانجام خلیفه طی نامه ای دستور داد فدک را به فاطمه علیهاالسلام بازگردانند، نامه ای که عمر آن را گرفت و پاره کرد [۲۰۳] و چرا و چرا؟!

ابن ابی الحدید می نویسد: ابوبکر در پاسخ سخنان زهرا علیهاالسلام گفت:

«دختر پیغمبر! به خدا هیچ یک از مخلوقات خدا را بیشتر از پدرت

دوست نمی دارم! روزی که پدرت وفات کرد، دوست داشتم آسمان بر زمین فرود آید به خدا دوست دارم عایشه فقیر شود ولی تو فقیر نباشی. چگونه ممکن است من حق همه را بدهم و درباره ی تو ستم کنم. تو دختر پیغمبری! این مال از آنِ پیغمبر نبود مال همه ی مسلمانان بود پدرت آن را در راه خدا می داد و نیاز مردم را با آن برطرف می ساخت. پس از مرگ او من نیز مانند او رفتار خواهم کرد».

همین که سخن ابوبکر به اینجا رسید، زهرای اطهر علیهاالسلام خطاب به ابوبکر فرمود:

«واللّهِ لا کلّمتک أبداً». «به خدا سوگند هیچ گاه با تو سخن نخواهم گفت».

ابوبکر گفت:

«واللّهِ لا هجرتک أبداً» «به خدا سوگند

از تو دست برنخواهم داشت».

حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام فرمود:

«واللَّهِ لأَدْعُونَّ اللَّهَ علیکَ» «به خدا سوگند تو را نفرین می کنم».

ابوبکر گفت: «به خدا سوگند در حق تو دعا می کنم». [۲۰۴] .

و نیز ابن ابی الحدید از محمد بن زکریا روایت می کند که چون ابوبکر خطبه ی دختر پیامبر را شنید بر او گران آمد و لذا به منبر رفت و گفت:

مردم! چرا به هر سخنی گوش می دهید؟! چرا در زمان پیامبر چنین

[صفحه ۱۵۰]

خواست هائی نبود؟! هرکس از این مقوله چیزی شنیده بگوید، هرکس دیده، گواهی دهد.

إنّما هو ثعالَهٌ شهیده ذنبه، مُرِبٌّ لکلّ فتنه هو الّذی یقول: کرّوها جذعه بعد ما هرمت، یستعینون بالضّعفه و یستنصرون بالنّساء کاُمّ طِحال أحبّ أهلها إلیها البغی...».

«روباهی را مانـد که گواه او دُم اوست می خواهد فتنه ی خفته را بیدار کند. از درماندگان یاری می خواهند. از زنان کمک می گیرند اُمّ طحال. [۲۰۵] را مانند بدکاری را از همه چیز بیشتر دوست داشت. من اگر بخواهم می گویم و اگر بگویم آشکار می گویم. لیکن چندانکه مرا واگذارید، خاموش خواهم بود».

شما ای گروه انصار! سخن نابخردان شما را شنیدم! شما بیشتر از دیگران باید رعایت فرموده را بکنید! چه شما بودید که او را پناه دادید و یاری کردید من دست و زبانم را از کسی که سزاوار مجازات نباشد، کوتاه خواهم داشت.

پس از این سخنان بود که دختر پیامبر با دلی پر درد به خانه بازگشت. [۲۰۶] و احساس کرد که بیش از آنچه در تصور آید، تنهاست. احساس کرد که چهره های آشنائی که سالها در پیرامون پدرش بودند، با وی سخت

بیگانه شده اند. اصحاب وی اکنون در هوای دیگر دم می زنند، مدینه دیگر «شهر پیغمبر» صلی اللّٰه علیه و آله نیست. احساس کرد که در برابر این

[صفحه ۱۵۱]

فاجعه ای که آغاز شده است، دیگر کاری نمی توان کرد. افق ها همه در پیش چشمش تیره شد.

ابن ابی الحدید می گوید: این سخنان را بر نقیب ابویحیی، یحیی بن ابوزید بصری خواندم و گفتم: ابوبکر به چه کسی کنایه می زند؟!

گفت: کنایه نمی زند به صراحت می گوید.

گفتم: اگر سخن او صریح بود، از تو نمی پرسیدم. خندید و گفت: مقصودش علی علیه السلام است.

گفتم: روی همه ی این سخنان تند با علی علیه السلام است؟

گفت: بله! پسرکم! حکومت است!

گفتم: پس انصار چه گفتند؟

گفت: از علی علیه السلام حمایت کردند. اما او ترسید فتنه برخیزد و آنان را نهی کرد. [۲۰۷] .

به راستی در آن روز ابوبکر چنین سخنانی گفته است؟ آیا فاطمه علیهاالسلام در مسجد حاضر بوده و شنیده است که به شوهر وی و نخستین مسلمان و امام بر حق مسلمانان چنین بی حرمتی روا داشته اند؟ و یا این که بعد از رفتن علی و فاطمه علیهاالسلام ابوبکر این سخنان زشت و رکیک را به زبان آورده است؟!

[صفحه ۱۵۲]

نوشته اند: چون دختر پیغمبر آن گفتار اهانت آمیز را در پاسخ خود شنید، دل آزرده و خشمناک به خانه برگشت.

اکنون زنده بودن «برایش دردآور و طاقت فرساست». در این شرایط نه تنها تلاش، که تحمّل نیز برایش محال است.

اکنون شکست خورده و نومید از آخرین تلاشهای بی ثمری که کرد تا «حق ابوالحسن» را به وی باز آورد و آنچه را

که فرو می ریخت، از سقوط بازدارد و نشد.

اکنون تنها راه نجات خود را در مرگ خود می بینـد. و لـذا هر روز که می گـذشت، برای مرگ بی قرارتر می شد، تنها روزنه ای که می تواند از زندگی بگریزد.

تنها امیدش این است که با جانی لبریز از شکایت و درد به پدر پناه برد، و در کنار او بیاساید.

[صفحه ۱۵۳]

چرا مسلمانان به دختر پیامبر کمک نکردند؟

دردآور این که فاطمه علیهاالسـلام با آن شأن و جلالت و مقام بلندش بلافاصله بعد از وفات پیامبر از طرف ابوبکر و عمر مورد ظلم و ستم واقع شد و پیش اصحاب و یاران پیامبر اظهار تظلّم کرد و از آنها استمداد نمود و با دلائل محکم حقانیت خود را به اثبات رسانـد با این که آنها همه حقانیت او را تصـدیق می کردند و به مظلومیت او اشک می ریختند، ولی عجیب است که در آن مجلس عمومی کسی به یاری فاطمه علیهاالسلام برنخاست و کسی از او حمایت نکرد.

راستی چرا مهاجر و انصار که دو بازوی پرتوان پیامبر اسـلام صـلی اللَّه علیه و آله به شمار می رفتند، به دختر پیامبرشان کمک نکردنـد؟ کجـا بودنـد زنان مهاجر و انصار که اطراف فاطمه علیهاالسـلام را نگرفتنـد؟! و چرا در آن شـرایط دختر پیامبر را تنها گذاشتند؟ چند روز مجلس ابوبکر با مجلس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فاصله

[صفحه ۱۵۴]

داشت؟ چرا به این زودی همه چیز را فراموش کردنـد؟! بر فرض اگر شـک داشـتند، در آنچه واقع شـده بود، چرا به شـهادت شاهدان وی گوش فرا ندادند؟!

ولی عایشه دختر ابوبکر همین که بر ضد امیرالمؤمنین علی

علیه السلام قیام کرد، و برای کشتن بنی هاشم و ریختن خون عده ی زیادی از مسلمانان از مکه به سوی بصره حرکت نمود، گروه زیادی از مسلمانان به یاری او شتافتند و او را بر ظلم و عدوان یاری نمودند و در حمایت او کشته ها دادند و سرگذشت تأسف بار او در تاریخ معروف است با این که می دانستند که عایشه حجاب خدا و رسول خدا را به موجب آیه ی شریفه ی: (وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ...) [۲۰۸] پاره کرد و در خانه ی خود قرار نگرفت، مانند دوره ی جاهلیت پیشین به آرایش و خودآرائی پرداخت و هر عاقلی و اهل هر ملتی می داند که در جهاد و اقامه ی خلافت اقتدا بر زنان جایز نیست.

با وجود روایات آنها در کتاب «الجمع بین الصحیحین» در مسند «ابی بکر» که از آن ضلالت و گمراهی عایشه و پیروان او در رفتن به بصره معلوم می شود آنجا که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «لَن یُفلحُ قومٌ وَلَّوْا أَمرَهمُ اِمرأَةً» «هرگز رستگار نمی شوند قومی که حکومتشان را به دست زن بسپارند».

با وجود این که حمیدی در کتاب «الجمع بین الصحیحین» باز از مسند عبداللّه بن عباس روایت کرده که از عمر بن خطّاب سؤال کرد و

[صفحه ۱۵۵]

گفت: کیستند آن دو زن از زنان پیامبر که قرآن درباره ی آنها فرمود: (إِنْ تَتُوبا إِلَیَ اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُهُما) [۲۰۹] اینک اگر هر دو زن به درگاه خدا توبه کنید که البته دلهای شما (خلاف رضای پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله) میل کرده است.

عمر گفت: «هما عائشه و حَفصه». [۲۱۰] «آندو عبارتند از عایشه

و حفصه».

این متابعت آنها از عایشه و خودداریشان از یاری فاطمه علیهاالسلام از چیزهائی است که صاحبان عقل رابه تعجب وامی دارد و دلالت می کند بر این که آنان که از بنی هاشم عدول کردند، در منتهای ضلالت و گمراهی بودند.

در رابطه با تصدیق عایشه و عداوتشان نسبت به فاطمه، این که حمیدی و دیگران در «الجمع بین الصحیحین» روایت کرده اند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله چون به مدینه هجرت کردند موقتاً در بعضی از خانه های اهل مدینه ی سُکنی گزید و قرض کرد تا محل انباری خرما را که به دو یتیم به نام سهل و سُهیل تعلق داشت، خریداری نماید که سرانجام آنجا را به پیامبر هبه کردند. روایت شده است که پیامبر آنجا را خرید و در آن مکان مسجد ساخت و اتاقهائی هم برای سکونت خانواده و زنانش بنا نمود و چون تمام شد به آنجا انتقال یافت.

باز حمیدی در حدیث صد و سی و چهارم از مسند انس بن مالک

[صفحه ۱۵۶]

در موضع مسجد به خصوص روایت کرده است و در روایت دیگری هم گفته: پیامبر چون خواست مکان مسجد را از قوم بنی النجّار بخرد آنجا را به پیامبر هبه کردند و در آنجا یک درخت خرما وجود داشت و قبرستان مشرکین بود، پیامبر درخت را کَند و قبرها را خراب کرد. [۲۱۱] .

و همچنین کتابشان مشتمل است بر این که «بیوت» (خانه ها) از پیامبرشان بود. یعنی پیامبر مالک آنها بود.

در آیه ی شریفه می خوانیم:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاَّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ). [۲۱۲] .

«ای کسانی که

به خدا ایمان آورده اید، بر خانه های پیغمبر داخل نشوید مگر آن که اذن دهد».

معلوم است که همسرش عایشه در مدینه خانه ای از خود نداشت و نه پدرش و نه قومش در مدینه از خودشان منزل نداشتند زیرا که آنها در مکه اقامت داشتند و کسی هم ادعا نکرده که عایشه در مدینه برای خود خانه ای ساخت با وجود این، همه ادعا کرده اند که ابوبکر حجره ی پیامبر را که پیامبر در آنجا دفن شده بود، به عایشه تسلیم نمود ولی فاطمه دختر پیامبر را از فدك و عوالی منع کرد، با این که فدك در تصرف او بود و بنا به شهادت شاهدان عینی پدرش آن را در حال حیاتش به وی بخشیده بود و فاطمه را برخلاف آیات ارث، از ارث پدر محروم ساخت پس اگر عایشه

[صفحه ۱۵۷]

حجره را در اثر سُکنی مالك شده باشد، پس چرا زنان دیگر پیامبر مالك حجره های خود که در آنها ساکن بودند، نباشند؟ و می دانیم پیامبر به هنگام رحلتش زنان متعدد داشت و هر کدام در حجره ای سُکنی داشتند و اگر از راه ارث بود، پس به چه طریق عایشه از پیامبر ارث برد ولی دخترش فاطمه علیهاالسلام ارث نبرد؟!

چگونه عایشه همان حجره را به خود اختصاص داده بود در حالی که نُه یك از هَشت یك میراث، یعنی یك قسمت از ۷۲ قسمت به او می رسید و چه کسی میراث پیامبر را بین وُرّاث او تقسیم کرد و آن حجره را به عایشه داد؟!

عجیب است که عایشه خود را مالك حجره ی پیامبر می دانست و لذا موقعی که خواستند جنازه ی

امـام حسن علیه السـلام را در حجره ی پیـامبر دفن کننـد، عـایشه گفت: خـانه، خانه ی من است و به کسـی اجازه نمی دهم در آنجا دفن شود.

ابوالفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبیّن» می نویسد:

چون خواستند آن حضرت را دفن کنند، عایشه بر استری سوار شده از بنی امیه و مروانی ها یرای خواست و شاعر در اینباره می گوید:

«فَیَوْماً عَلی بَغْلٍ وَ یَوْماً عَلی جَمَلٍ». [۲۱۳] .

«روزی بر استر و روزی بر شتر سواری».

[صفحه ۱۵۸]

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد

«عایشه به قاطر سـیاه و سـفید سوار شد گفت: خانه، خانه ی من است آنجا به کسی اجازه نمی دهم دفن شود. «قاسم بن محمد ابن بوبکر» گفت: ای عمّه هنوز سرهای خود را از روز جمل احمر نشسته ایم آیا می خواهی بگویند روز قاطر شهباء برگشت؟!

پس «صقر بصری» که یکی از شعرا است، عایشه را مخاطب کرده چنین می گوید:

وَ یَومَ الحَسَنُ الهادی علی بَغلِکَ اَسرعْتِ

وَ ما نَسْتِ وَ ما نَعتِ وَ خاصَمْتِ وَ قاتَلْتِ

وَ فِی بیتِ رسولِ اللَّهِ بالظُّلمِ تَحَکَّمْتِ

هَلِ الزُّوجه أَولی بِالموارِیثِ مِنَ البِنتِ

لَکِ التِّسع مِنَ الثُّمْنِ وَ بِالکُلِّ تَحَکَّمْتِ

تَجَمَّلْتِ، تَبَغَّلْتِ وَلَوْ عِشْتِ تَفَیَّلْتِ [۲۱۴] .

«یعنی: روز دفن حسن هادی شتابان سوار قاطر شده آمدی با تبختر و خصومت و جنگ کردی، در خانه ی رسول خدا حکم به جور نمودی، آیا زوجه به میراث از دختر اولی است؟ (اگر از رسول خـدا ارث برده می شـد چرا به دخترش زهرا ندادند) برای تو نُه یک از هشت یک است (یک قسمت از ۷۲ قسمت) ولی در همه تصرف و حکومت کردی روزی

به شتر سوار شده به جنگ بصره رفتی و روزی به قاطر برنشستی و اگر نمردی و زنده ماندی به فیل هم سوار می شدی»!

از کارهای عجیب و شگفت انگیز آنها، هجوم جمعی از مسلمانان

[صفحه ۱۵۹]

بر حجره ی پیامبر و ترک امتثال امر قرآن است که می فرماید: (لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاَّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ). «به خانه های پیامبر داخل نشوید مگر این که اذن بدهد».

ای کاش می دانستم بعد از وفات پیامبر صلی اللّه علیه و آله برای دخول امواتشان به حجره ی پیامبر و کندن آنجا و درست کردن قبر، از چه کسی اجازه گرفتند؟! و به اذن چه کسی آنجا را مقبره ی خود ساختند؟! اگر خانه اش میراث است- چنان که طبق حکم قرآن هم همین طور است- پس چرا از تمام ورثه ی آن حضرت اجازه نگرفتند؟! و ضمناً چگونه می تواند پیش آنها میراث باشد در حالی که ادعا کردند پیامبر صلی اللّه علیه و آله میراث نمی گذارد. اگر اموال ان حضرت تَرَکه برای همه ی مسلمانان بود، پس چرا به مسلمانان دیگر اذن ندادند مرده های خود را در آنجا دفن کنند؟! و چرا برای چنین کاری از مسلمانان اجازه نگرفتند؟ اگر اذن مسلمانان لازم بود، پس چرا در دادن فدک و عوالی به دخترش فاطمه از مسلمانان استجازه ننمودند؟! در حالی که پدرش حق بزرگی در گردن مسلمانان داشت.

عجیب است که ابوبکر حجره ی پیامبر را نه به ورثه اش و نه به مسلمانان داد، بلکه آن را تنها به دخترش عایشه داد و بسیاری از مسلمانان می توانستند این موضوع را بر عایشه و پدرش انکار کنند ولی مداهنه کردند و تغافل ورزیدند.

(إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ).

بعضـی از بی خردان معتقدنـد که خـانه مـال عـایشه است زیرا هر حجره ای به نـام یکی از زنـان پیـامبر که در آن خانه سُـکنی داشت، نامیده

[صفحه ۱۶۰]

می شـد به اصـطلاح خـانه ها به اسم زنها بود، و این دلالت می کنـد که خانه ها ملک طِلق آنها باشـد، لازمه ی این حرف این است که پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله در مـدینه از خود خانه ای نـداشت و خانه ها ملک زنها بود و پیامبر در مدینه بر خانه های زنانش وارد شـده است و این برخلاف اجماع مسـلمین است، زیرا همه اتفاق دارنـد که پیامبر بعـد از آمدنش به مدینه در آنجا زمین خرید و خانه هایی ساخت و زنانش را در همان خانه ها اسکان داد و قبلاً گفتیم عایشه در مدینه مالک خانه نبود.

و اگر خانه ها به خاطر سکونت زنها به آنها نسبت داده شده از باب استعاره و مَجاز است، چنانکه می گویند: خانه ی مورچه و خانه ی چهارپایان و مانند آن اگرچه مورچه و چهارپایان مالک آن خانه نباشـند و قرآن این موضوع را تصـدیق می کند آنجا که می فرماید:

(یـا أَیُّهـاَ النَّبِیُّ إذا طَلَّقْتُمُ النِّسـاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِـدَّتِهِنَّ وَ احْصُوا العِـدَّهَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّکُمْ لاـ تَخْرُجُوهُنَّ مِنْ بُیُوتِهِنَّ وَ لا یَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ یَأْتِینَ بِفاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ). [۲۱۵] .

«ای پیامبر گرامی، اگر زنان را طلاق دهید، به وقت عده ی آنها طلاق دهید و زمان عدّه (مدت پاکی) را بشمارید و از خدا که آفریننـده ی شـماست، بترسـید. و آن زنـان را (تـا در عـده انـد)، از خـانه بیرون نکنیـد مگر آن که آشـکارا کار زشت مرتکب شوند».

معلوم است که خانه ها مال

پیامبر بوده و اگر مال زنان طلاق گرفته بود، نمی توان آنها را از خانه هایشان بیرون کرد خواه آشکارا عمل زشت

[صفحه ۱۶۱]

انجام بدهند یا ندهند؟

پس به هر صورت این که می گویند خانه ها مال زنان پیامبر است، ادعای باطلی است و ادعای عایشه هم ظلم بود و هرگز آن خانه به حیله ورزی حلال نمی شود.

حمیدی در کتاب «الجمع بین الصحیحین» از مسند عبدالله بن زید بن عاصم انصاری از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ذکر کرده که فرمود:

«ما بَینَ بَیْتی وَ مِنْبَرِی رَوْضَهٌ مِنْ رِیاضِ الجَنَّه». [۲۱۶] .

«ما بین خانه و منبر من باغی از باغات بهشت است».

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نفرمود: «ما بین عائشه و منبری» ما بین خانه ی عایشه و منبر من.

حمیدی همین روایت را با همین الفاظ از مسند ابوهُریره نیز روایت کرده است. [۲۱۷] .

مرحوم سید ابن طاوس می گوید: این حدیث را در صحیح مسلم با لفظ دیگر دیدم و آن این است که: «ما بینَ منبری و بَیتی رَوضَهٌ مَن ریاضِ الجنَّهِ».

و در همه ی اینها می فرماید: بیت من نه بیت عایشه.

آیا آنها را می بینی که قول پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را در این که می فرماید خانه ی من است، تصدیق نمی کنند؟! یا این که ادعای عایشه را درباره ی خانه از قول

[صفحه ۱۶۲]

پیامبر صحیح تر می دانند؟!

ابن سعد صاحب «طبقات» از ابن عباس نقل کرده که گفت: هنگامی که از کار غسل و کفن رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فارغ شد آن را در خانه اش روی تخت قرار داد و این

شهادت ابن عباس است بعد از وفات پیامبر که خانه، خانه ی پیامبر است و نگفت: خانه ی عایشه.

طبری در تاریخ خود ذکر کرده است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود:

«إِذا غَسَلْتُمُونِی وَ کَفَنْتُمُونِی فَضَعُونِی عَلی سَرِیری فِی بَیْتی هاذا عَلی شَفِیرِ قَبْرِی». [۲۱۸] .

«هرگاه مرا غسل دهید و کفن کنید بر تختم در خانه ام قرار دهید، این برای من کنار قبرم است». نفرمود: در خانه ی عایشه و این آخرین عهد او با دنیا بود.

[صفحه ۱۶۳]

هجوم غم و اندوه بر قلب زهرای اطهر

امکان داشت که سوزش قلب فاطمه علیهاالسلام از هجران پدر کاهش یابد. از فقدان آن پدری که فاطمه در همه ی عمر مثل جان دوست می داشت. لیکن وجود علی علیه السلام هم در آن شرایط طوری نبود که بتواند این سوزش قلب را کاهش بخشد، با آن که علی علیه السلام در دنیای فاطمه علیهاالسلام بعد از پدر همه چیز بود و او انیس و مونس حقیقی فاطمه و پدر دو ریحانه ی فاطمه حسن و حسین علیهماالسلام بود، بلکه آنچه سیل غم و اندوه را به قلب فاطمه سرازیر کرده بود، جفائی بود که آن کس که در منصب حکم، جایگزین مسند پدر فاطمه علیهاالسلام شده بود، نسبت به فاطمه روا داشته بود و آن ظلم و بیداد، منشأ نگرانیهای فاطمه علیهاالسلام بود.

آن کس که در منصب حکومت جانشین پدر فاطمه شده بود، در این جایگاه با مهربانی و عطوفت قرار نگرفته و آن را از راه طبیعی به دست نیاورده بود، بلکه او آن جایگاه را به قهر و غلبه و جبر تصرف کرده بود و در به دست آوردن آن مسند،

سختی و رنج هم نبرده بود و آن طوری

[صفحه ۱۶۴]

که خود او و همکارانش می خواستند و هدفشان بود و در آن محل قرار گرفته بود، نه آنگونه که پدر فاطمه خواسته بود و مورد پسند و رضایتش بود و این کار در احساس فاطمه، سرپا غصب و تصرف عدوانی بود.

پدر فاطمه، پیش از آن که پدر کسی سوای فاطمه باشد، پدر فاطمه بود، پس چرا مردم همه چیز فاطمه حتی پدر او را هم، از او غصب کرده بودند.

پدر فاطمه آن کسی بود که جزیرهالعرب را ساخته بود و به قوم عرب عزّت بخشیده بود بی تردید فاطمه هم محبت و علاقه ی جوشانی به او داشت چرا که معمار و سازنده ی آن محیط منحطّ او بود، بنابراین طبق کدام عرف و قانون جنگل و روی چه اصل ناپسندی عربهای جزیره، آن روز وحشیانه ازدحام کردند تا باقیمانده ی جان فاطمه را از او بگیرند و پهلوی او را درهم بشکنند.

پدر فاطمه آن کسی بود که منطق و بیان را آفرید، او کسی بود که حق و ایمان را برانگیخت و همو بود که راهنمائی کرد، همو او بود که خیر و برکت نازل کرد. بنابراین روی چه مدرکی راههای منطق را بر او بستند؟ و به چه حقی رأی استوار و متین او را پس از او در پشت پرده، مخفی داشتند؟!

اگر بنا بود کسی جانشین پیغمبر شود، می بایست در همه چیز جانشین وی باشد. در آنچه گفته بود و در آنچه عمل کرده بود، در آنچه گرفته بود و در آنچه بذل کرده بود، در آنچه

بخشیده بود و در آنچه

[صفحه ۱۶۵]

وصیت کرده بود و در دشمنی او در دوستی او، در نهی او و در خواسته و مطلوب او.

آیا این خلافت ناقص و عقیم، پیچیده و دونیم چگونه خلافت و جانشینی بود، چه نتیجه ای دارد، اصرار بر به دست گرفتن این خلافت در حالی که در این اصرار، نوعی انحصارطلبی محسوس است؟ چه ارزشی دارد آن خلافتی که ظاهرش رنگ صدق و راستی دارد و باطنش را حیله و تزویر گرفته است؟ خلافت ایشان، پیامبر را در فشار گرفت و او را کوچک جلوه داد، در حالی که پیامبر بسیار قدرتمند بود و محیط درخشندگی او بسیار وسیع بود. آیا به راستی این زمامداری و غصب خلافتی بدینگونه، جانشینی و خلافت پیامبر به شمار می آید؟ یا ایجاد زرق و برقی بود و رنگ و روی ظاهر؟ به قدری حرص بر این خلافت زیاد شد که کار رو به سختی و فشار گذارد و عدل و داد در آن تباه و نابود شد. در حالی که حرص در وجود پیغمبر نسبت به رسالت، سبب فیض و گشاده دستی بود و عدل در نزد او انگیزه ی توسعه و بخشایش.

همه ی این افکار در مغز فاطمه علیهاالسلام دردمند، دور می زد که ناگهان جامه ی خلافت بر تن ابوبکر پوشیده شد در حالی که در این واقعه، نقض وصیت پدر فاطمه علیهاالسلام به طور چشمگیری نهفته و عیان بود و «فدک» هدیه ی پدر فاطمه به فاطمه بود از وی بریده شد.

بی تردید درد و رنج فاطمه از رحلت پدر، بیش از آن درد و رنجی نبود که می دید رسالت

و آئین پدرش بازیچه ی فرصت طلبان شده است. او

[صفحه ۱۶۶]

«فدک» را می خواست نه به خاطر آن که دارائی خود را فزونی بخشد، بلکه از این رهگذر به استحکام و استواری بیفزاید فاطمه علیهاالسلام قیام کرد تا ارث خود را بازخواست کند و باز هم معنی این قیام چنان نبود که هدف وی به راستی به دست آوردن همین ارث باشد و جز این چیز دیگری نباشد، بلکه وی می خواست از رهگذر این قیام، احساس اجتماعی را که همواره و بی وقفه به پستی و خواری گرائیده بود، بیدار کند بپا خاست تا ثابت کند آن کس که ادعای جانشینی پیامبر را می کند غاصبی بیش نیست و نیز برای حاکم روشن سازد که فدک و هر چیز دیگر همانند فدک، خاری در دیده ی خلافت او و هر خلافت دیگری است. تا آن موقع که مقام خلافت از ایشان بازستانده شود.

آیا طلب کردن «فدک» چیزی غیر از طلب کردن خلافت برای علی علیه السلام بود؟

آیا غصب فدک از دست فاطمه علیهاالسلام، چیزی سواری ربودن وسیله ی کمک از مطالبین خلافت بود؟

فاطمه با همه ی وجود خویش دریافته بود که درخواست فدک از طرف او سبب بازگشت آن زمین بدو نمی شود وی ارث دیگری را مطالبه می کرد ارثی که در آن عزّت نفس بود و در آن امتداد راه پدرش بود. این، آن ارثی بود که فاطمه علیهاالسلام به مسجد آمد تا آن را بازخواست کند. [۲۱۹] .

[صفحه ۱۶۷]

گریه ی بسیار چرا؟

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام بانوی اسلام بعد از پدرش مدت کوتاهی عمر کرد، در همان مدت کوتاه گریه ی

او قطع نشد تا آنجا که او را یکی از «بکائین» یعنی زیاد گریه کنندگان شمرده اند و هیچ گاه خندان دیده نشد. [۲۲۰] .

روزی اُمّ سلمه بر فاطمه علیهاالسلام وارد شد و عرض کرد: ای دختر رسول خدا حالت چطور است؟

فرمود: شب را تا صبح با غم و اندوه گذراندم، «فَقْدُ النَّبِیّ و ظلم الوصیّ، و هتک واللّه حجابه» پدرم را از دست دادم، خلافت وصی غصب شده و برخلاف دستور خدا و رسول، امامت را از او گرفتند زیرا از علی علیه السلام کینه داشتند چون پدرانشان را در جنگ بدر و احد به قتل رسانده بود. [۲۲۱] .

علی علیه السلام می فرماید: فاطمه روزی پیراهن پدرش را از من خواست. وقتی پیراهن را به وی بوئید و بوسید و آنقدر گریست تا بی حال شد. وقتی چنین دیدم پیراهن را از او مخفی نمودم. [۲۲۲] .

روایت شده وقتی رسول خدا از دار دنیا رفت بلال مؤذن دیگر

[صفحه ۱۶۸]

اذان نگفت. روزی فاطمه از او خواست اذان بگوید تا بار دیگر بانگ مؤذّن پدرش را بشنود و خاطرات گذشته تجدید شود. بلال اطاعت کرد شروع به گفتن اذان کرده و گفت:

اللَّهُ أکبر، اللَّه أکبر، فاطمه علیهاالسلام به یاد دوران پدرش افتاد به شدت گریه کرد، هنگامی که بلال گفت: أشهدُ أنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّه فاطمه از شنیدن نام پدر صیحه زد و غش کرد. مردم به بلال گفتند: دیگر اذان نگو که فاطمه دار دنیا را وداع گفت و خیال کردند که فاطمه به درود حیات گفت. بلال اذان را قطع کرد وقتی فاطمه به هوش آمد به بلال گفت:

اذان را تمام کن. عرض کرد ای سرور بانوان عالم اجازه بده بقیه را نگویم زیرا برای شما می ترسم. [۲۲۳] .

حضرت زهرا علیهاالسلام بعد از پدر آنقدر گریه کرد که همسایگان از گریه اش بی تاب شده خدمت علی علیه السلام عرض کردند: فاطمه را بگو یا شب گریه کند روز آرام بگیرد و یا روزها گریه کند شب آرام باشد. زیرا گریه ی او آسایش را از ما سلب کرده است. (آیا گریه ی فاطمه آسایش را از هیئت حاکمه سلب کرده بود یا از مردم؟!).

فاطمه علیهاالسلام در پاسخ فرمود: عمر من به آخر رسیده و در بین شما چندان توّقفی ندارم. روزها دست حسنین علیهما السلام را می گرفت و سر قبر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله می گریست و به فرزندانش می فرمود: این قبر جد شماست که شما را بر دوش خود سوار می کرد و دوستتان می داشت.

[صفحه ۱۶۹]

بعداً می رفت در قبرستان بقیع سر قبر شهدا اشک می ریخت.

علی علیه السلام برای آسایش فاطمه علیهاالسلام سایبانی در بقیع درست کرد که بعداً به نام «بیت الأحزان» نامیده شد. [۲۲۴] .

أنس می گوید: هنگامی که از دفن رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فارغ شدیم و برگشتیم فاطمه علیهاالسلام فرمود: ای انس چگونه راضی شدید بر بدن رسول خدا صلی اللّه علیه و آله خاک بریزید. [۲۲۵] .

ابن بابویه به سند خود از محمود بن لبید روایت کرده است که گفت: حضرت فاطمه بعد از وفات پدر بزرگوارش می آمد و در کنار مزار شهدا نزد قبر حمزه ی سیدالشهدا گریه می کرد. روزی به کنار قبر حمزه رفتم دیدم آن حضرت در آنجا

به شدت گریه می کند صبر کردم تا ساکت شد آنگاه به سوی وی رفتم، سلام کردم گفتم ای سرور زنان از گریه ی جانسوزت رگ دلم پاره شد. فرمود: ای أباعمر! «ویحق لی البُکاء فلقد أصبت بخیر الآباء رسول اللّه» «حق دارم گریه کنم به مصیبت بهترین پدرها رسول خدا مبتلا گشتم». آنگاه این شعر را خواند:

إذا ماتَ یوماً میّت قَلَّ ذِکرُه

و ذِکرُ أبی مُنذ ماتَ واللّه أکثَرُ

گفتم ای بانوی من! دوست دارم مسأله ای را از شما سؤال کنم. فرمود: بپرس. عرض کردم: آیا پیغمبر قبل از وفاتش علی علیه السلام را به امامت

تعیین کرد؟ فرمود: واعجبا! آیا روز غدیر را فراموش کردید؟ عرض کردم غدیرخُم را می دانم ولی می خواهم بدانم که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به شما در اینباره چه فرمود؟ گفت: خدا گواه است که رسول خدا به من فرمود:

«علیٌّ فیکم خیرُ من أخلفه فیکم و هو الإمام والخلیفه بعدی و سبطایَ و تسعهٌ مِن صُلب الحسین أئمّه أبرار لئن اتبعتموهم وجدتموهم هادین مهدیّین ولئن خالفتموهم لیکون الإختلاف فیکم إلی یوم القیامه».

«بعد از من علی علیه السلام خلیفه و امام است و دو فرزندم حسن و حسین علیهماالسلام و نُه نفر از صلب حسین علیه السلام امام می باشند اگر از آنان پیروی کنید، هدایت می شوید و اگر با آنان مخالفت نمایید، تا دامنه ی قیامت اختلاف در میان شما خواهد بود».

گفتم: پس چه شد که علی علیه السلام حق خود را مطالبه ننمود؟

فرمود: «ای اباعمر! امام همانند کعبه است باید مردم به سوی او آیند او به سوی کسی نرود».

و پس از آن فرمود:

«قسم به خـدا اگر حق را به اهلش واگذار کرده بودند، هیچ دو نفری درباره ی خدا اختلاف نمی کردند و حق از دست سـلف صالح به بازماندگان می رسـید تا زمان قیام قائم ما که نهمی از پشت فرزندم حسـین علیه السلام است، ولیکن کسی را که خدا عقب انـداخته بود، جلو انداختنـد و کسـی را که مقدم داشـته بود، در عقب گذاشـتند وقتی پیامبر را به خاک سپردند، به هوای نفس خود کسی را اختیار کردند و به رأی

[صفحه ۱۷۱]

خود عمل نمودند هلاکت باد بر ایشان. آیا نشنیدید خداوند می فرماید:

(وَ رَبّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الخِیَرَهُ...)

«پروردگار تو (خطاب به پیامبر) می آفریند و برمی گزیند اخبار به دست آنان نیست».

بلی شـنیدید لکن آنهـا چنـانچه خـدای می فرمایـد: (فَاِنّهـا لاـ تَعْمیَ الأَبْصـارُ...) «هسـتند، چشـمهای سـر کـور نمی شود، لیکن چشمهای دل کور می گردد هیهات آرزوهای خود را در دنیا پهن کردند و مرگهای خویشتن را به فراموشی سپردند، بار خدایا به تو پناه می برم از کجی بعد از استقامت یعنی گمراهی بعد از هدایت». [۲۲۶] .

گریه های فاطمه علیهاالسـلام، علل و عوامل متعـددی داشت. مرگ پدر، مظلوم شدن شوهر، از دست رفتن حق و بالاتر از همه دگرگونی هائی که پس از رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله- به فاصـله ای انـدک- در سـنت مسـلمانی پدیـد آمد. ملت جوان اسلام از مسیر حقیقی و طریق مستقیم دیانت منحرف شد و در راهی افتاد که پراکندگی و بدبختی از نتایج حتمی آن است این بود که کاخ امیدش، همه ی دیوارها و پایه ها و برج و باروهائی

که با آن همه رنج برآورده شده بود، ناگهان یک مرتبه درهم فرو ریخت و دردهای فراوان و سنگین بر دل او هجوم آورد و همین سبب شد که وی اشکهائی از دیده و خونهائی از سینه روان سازد.

[صفحه ۱۷۲]

دو لبخند

استاد گرانقدر «سلیمان کتانی» محقق و نویسنده ی بزرگ مسیحی در کتاب ارزشمند خود به نام «فاطمه الزهرا وتر فی عمد» علیهاالسلام (فاطمه ی زهرا زهی در نیام) که بهترین کتاب در باریه ی شخصیت فاطمه زهرا علیهاالسلام شناخته شده، زیر عنوان «دو لبخند» می نویسد:

«زمین از فاطمه، جز دو لبخند نصیبی نداشت. دو لبخندی که گرداگرد لبان فاطمه دور می زد، همچنانکه لبخندی بر دهان دانشمندی، در برابر جمعی از نادانان و یا گروهی از دروغگویان می نشیند. لبان فاطمه، لبخند نخستین را در حالی بر لبان فاطمه نقش بست که اندوه، دل فاطمه را می فشرد و او در اطراف بستر پدر خود می گردید، بستری که کابوس مرگ بدان چشم دوخته و گرداگرد آن طواف می کرد. این لبخند، لبخندی بود که سراسر آن آرزو و سراسر آن رضایت خاطر بود. همانا عایشه، تماشاگر این تبسّم بر چهره ی فاطمه بود و بدان گواهی داد.

آری عایشه می دید که این لبخند به گونه ی گوارائی بر رخسار فاطمه می نشیند، همچنانکه قطره ی شبنمی بر غنچه ی گل، بی تردید عایشه از این تبسّم در شگفت بود، تبسّمی که بر سیمای فاطمه ی غمگین، در برابر جسد پدر، نقش بسته بود، در حالی که بندهای جان پدر را آخرین نفس های او از هم می کشید و از این رهگذر بود که عایشه، فاطمه را به چیزی همانند اختلال فکری متهم کرد زیرا

مرگی که با دو شهبال خود در آن گوشه ی انـدوهبار خیمه زده بود، نمی توانست چیزی جز اشک از دیدگان فرو ریزد و جز ولوله انگیزد. عایشه- مگر پس از زمانی- دریافت نکرد که لبخند

[صفحه ۱۷۳]

فاطمه علیهاالسلام پاسخی از جانب فاطمه بود. پاسخ به وعده ای که پدر فاطمه به فاطمه داده بود و ا و را خرسند ساخته و در گوش وی گفته بود که وی نخستین کسی از خاندان او خواهد بود که به پدر خواهد پیوست و بدو ملحق خواهد شد. [۲۲۷] .

این نخستین لبخنـدی بود که فـاطمه آن را بسـان حجـابی که در پس آن دریاهائی از معانی، نهفته است. بر چهره ی خود نقش بست. دریائی از دریافت و احساس، دریائی از مهربانی، دریائی از فداکاری، دریائی از پارسائی، دریائی از ریشخند و استهزای زمیـن و خـاک زمین، دریـائی از گریز، دریـائی از اشتیـاق به رهـائی و آزادی، دریـائی از ایمـان به پـدر، دریـائی از شـکفتگی جوانی، دریائی از قهرمانیها و دریائی از میراث گرامی.

پس از این لبخند، اشکهای بسیاری بر روی دو گونه ی او راه گشود که این اشکها، اشکهای آرزوی تحقق یافتن و عده ای که نویـد نزدیکی دیـدار پـدر را می داد، بود. این اشـکها هماننـد امواجی بود که به کنـاره ی ساحل می خورنـد و خاکهای آن را شستشو می دهند. این اشکها بسان اشکهای قهرمانانی بود که در قید و بند اسارت ها گرفتار آمده اند، این اشکها تراژدی هائی بود که بر صحنه های نمایش خانه ها شکل گرفته و تجسم می یابند.

و آنگاه این تراژدی و داستان غم انگیز به پایان رسید. و اینجا لبخند دومین فاطمه شکل گرفت.

لبخنـد دومین و آخرین فـاطمه علیهاالسـلام این لبخنـد را در حـالی آشـکار فرمـود که بر آن تـابوتی که خـود به دست خویش ساخته

[صفحه ۱۷۴]

بود، [۲۲۸] صـعود می فرمود و خود را در آن پنهـان می نمود. فـاطمه علیهاالسـلام آنچنـان که عروس به هنگام زفاف پـذیرای آرایش خود می شود، پـذیرای مرگ شـد. غسـل نمود. آنگاه جامه ی نوین خویش را طلب فرمود تا آن را در بَر کُنـد. سـپس پارچه سرتاسـری کفن را به روی خویش افکند، همانا آن خورشـید تابناك و جلوه ی دل افروز به خاموشی گرائید و همه چیز تمام شـد و آخرین کلام فاطمه این سـخن التماس آمیز بود که: پس از مرگ جسـد وی مخفی و پوشـیده بماند. فاطمه همه ی لوازم و واجبـات را خود به دست خود انجام داد و آنگاه دیـدگان خود را بربست، در حالی که لبخنـد شادمانی و خشـنودی بر لبان او نقش بسته بود. فاطمه لحظه ای بعد در پیشگاه پدر بود». [۲۲۹] .

روز وفات زهرای مرضـیّه علیهاالسلام همه ی مردم مدینه بر مظلومیت زهرا می گریستند و مدینه یکپارچه ضجّه و ناله بود. مثل این که پیامبر از دنیا رفته است. چنانکه ابن ابی الحدید معتزلی با ذکر سـند از قول شیخ ابی یعقوب می گوید: زمانی که فاطمه علیهاالسـلام از دنیـا رفت، تمـام زنـان پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله در مراسم تعزیه ی بنی هاشم شـرکت نمودنـد و کلامی نیز از عایشه به علی علیه السلام منتقل شد که حاکی از آن بود که عایشه از مرگ فاطمه خوشحال شده است!! [۲۳۰] .

[صفحه ۱۷۵]

آیا سکوت اصحاب می تواند دلیل بر حقانیت ابوبکر باشد؟

ممکن است کسی بگوید اگر ابوبکر در مورد فدك و ارثیّه ی

فاطمه علیهاالسلام به خطا حکم نمود، و روایتی که او تنها از پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله نقل کرده، حجت نبوده و توان معارضه با صریح قرآن را ندارد، پس چرا همه اصحاب در اینباره سکوت نموده و دم نزدند و به ابوبکر اعتراض نکردند با اینکه زهرا از آنان استمداد نمود؟!

در این رابطه سید مرتضی پاسخی از ابوعثمان جاحظ از کتاب (العباسیه) او نقل نموده است که در جای خود عالمانه و منصفانه است. ابوعثمان جاحظ [۲۳۱] می گوید:

«عده ای گمان می کنند، دلیل بر صدق خبر ابوبکر و عمر درباره ی منع فدک از فاطمه سکوت اصحاب رسول خدا و ترک اعتراض آنان است».

[صفحه ۱۷۶]

سپس می گوید:

«اگر عدم اعتراض به ابوبکر و عمر از سوی اصحاب دلیل بر صدق گفتار آن دو باشد، عدم اعتراض به فاطمه در هنگام احتجاج با ابوبکر نیز دلیل بر صحت ادعای فاطمه است. به خصوص این که گفتگوی آنان در اینباره به درازا کشیده شد، مراجعه و اصرار و شکایت فراوان گردید و موجبات خشم و غضب فراهم شد و از سوی فاطمه به نقطه ی اوج رسید تا آنجا که از ابوبکر و عمر قهر نمود و سفارش کرد که ابوبکر بر او نماز نگذارد و هنگامی که برای مطالبه ی حق خود با ابوبکر و یارانش احتجاج نمود به او فرمود: در هنگامی که مُردی، چه کسی از تو ارث می برد؟ ابوبکر گفت: خانواده ام، حضرت فرمود: پس چه شده است که ما از پیامبر ارث نمی بریم؟

و سرانجام، پس از آن که او را از ارث محروم نمود و در حق

او بخل ورزید و بر علیه او دلیل اقامه نمود و مسأله را علنی کرد و چون فاطمه علیهاالسلام ظلم و ستم را مشاهده نمود و خود را بدون یاور دید، فرمود: «واللّه لَأَدْعُوَنَّ اللَّهَ عَلَيْکَ...» «به خدا سوگند بر تو نفرین خواهم کرد». و ابوبکر گفت: من درحق تو دعا می کنم.

فاطمه فرمود: «واللَّهِ لُااَكَلِّمُکَ أبداً» «هرگز با تو سخن نمی گویم».

و او گفت: من هرگز تو را ترک نمی کنم.

بنابراین اگر عدم اعتراض اصحاب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله دلیل بر صحت گفتار ابوبکر است، ترک اعتراض به فاطمه نیز دلیل بر صحت خواسته ی او

[صفحه ۱۷۷]

است زیرا حداقل واجب بر اصحاب این بود که اگر خواسته ی فاطمه علیهاالسلام بی مورد بود و به آن آگاهی نداشت، او را آگاه می کردند و اگر ادعایش از روی فراموشی بود، او را یادآوری می کردند و به او تذکر می دادند که اعتراض نکند و راه ناصواب نرود و این که می بینیم در هر دو جانب سکوت اختیار نموده اند، سکوت آنان را دلیل هیچ چیز نمی پنداریم و رجوع به اصل حکم خداوند در مورد ارث، در این صورت تنها راه درست است و بر همگان واجب است که به این اصل مراجعه کنند...

دیگر این که چگونه ترک اعتراض اصحاب را دلیل و حجت قاطع بدانیم در صورتی که عمر به طور صریح اعلان می دارد:

دو نوع متعه در زمان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله وجود داشت مُتعتانِ کانَتا علی عَهدِ رَسولِ اللَّه: مُتْعَهُ النِّساء و مُتعهُ الحجِّ أناَ أنْهی عَنهما وَ اُعاقِبُ علیهِما» «متعه حج و متعه زنان

و من شـما را از آن نهی می کنم و آن را تحت پیگرد قرار می دهم» هیـچ کس از صـحابه به او اعتراض نمی کند و ممانعت از اجرای این دو حکم الهی را ناپسـند نمی دانـد. و حـتی از او سؤال نیز نمی کننـد و شـگفت زده نمی شونـد که چگونه دسـتور پیامبر را این چنین نادیـده گرفته و صـریحاً بر خلاف آن دسـتور می دهـد و چگونه عـدم اعتراض اصـحاب را می توان دلیل بر صحت چیزی دانست در حالی که عمر صـریحاً پس از رحلت رسول اکرم صـلی اللَّه علیه و آله در سـقیفه ی بنی ساعـده اظهار می دارد که پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله فرمود: «الأئمّه مِن قُریش»، «امامان از قریش هسـتند» (یعنی غیر از قریش به خلافت نمی رسند). و چگونه در هنگام مرگ خود

[صفحه ۱۷۸]

گوید اگر (سالم) زنده می بود، هرگز در مورد او برای خلافت تردید نداشـتم در حالی که سالم برده زنی از انصار بود که آن زن را آزاد سـاخت و از قریش نبـوده است و هیـچ کس در این مـورد به او اعـتراض ننمود و بـا او مقـابله نکرد و از کـارش در شگفت نماند.

عدم اعتراض و سـکوت مردم دلیل بر حقانیت کسی است که دارای قدرت و شوکت نباشد اما کسی که صاحب قدرت و زور است، و می توانـد امر و نهی نمایـد و مخالف را به قتل برسانـد و زندانی نماید، اگر سـخنی گوید و مردم سـکوت کنند هرگز سکوت و عدم اعتراض مردم نشانه ی تصدیق گفتار صاحب نفوذ و قدرت نمی باشد.

سپس جاحظ می گوید:

«بعضیها گفته اند بلکه بر صدق گفتار و درستی کار آنان، خودداری

اصحاب از خلع آنان از حکومت و عدم شورش بر آنان است یعنی اگر صحابه کار ابوبکر و عمر را خلاف می دانستند بر علیه آنـان شورش می کردنـد و آنان را از خلافت خلع می نمودنـد و چون این کار را نکرده انـد، دلیل بر این است که کار آنان را خلاف نمی دانستند چنمان که بر عثمان به خاطر کار مخالفت صـریح او با قرآن، بر او شوریدند و او را به قتل رساندند و اگر کار ابوبکر و عمر هم آنچنان بود که می گوینـد، می بایست امت همان روشـی را درباره ی ابوبکر و عمر به کار می بردند که دربـاره ی عثمان انجام دادنـد، در حالی که عثمان دارای نیروی بیشتر و قومی شـریف تر و ثروتی افزون تر و تجهیزاتی بیش از آنان داشت».

[صفحه ۱۷۹]

جاحظ می گوید در پاسخ می گوئیم: ابوبکر و عمر قرآن را (به ظاهر) انکار نکردند و دستورات پیامبر را (علناً) انکار ننمودند، بلکه پس از اقرار به حکم میراث مـدعی روایتی از پیـامبر شدنـد که (عقلاً) محـال نبوده و ادلّه ی عقلی وجود چنین روایتی را ممتنع ندانسـته و نیز شاید برخی از اصـحاب آنان را به خاطر این که در میان قوم خود عادلش می پنداشتند، تصدیق نموده زیرا ظاهرالصـلاح بودنـد و پیش از این نیز گناه و خیانتی آشـکار از آنها مشاهده ننموده بودند بنابراین تصدیق آنان به خاطر حسـن ظنّی بوده که داشـتند و نیز به این جهت که بسـیاری از آنـان از حقیقت ادله اطلاع نداشـتند و به همین لحـاظ اعـتراض انـدک گردید و مردم مسائل را واگذار کردند و همین امر باعث شد کار مشتبه شود و جز آگاهانی

پیشتاز نتوانند حق را از باطل تشخیص دهند.

و نیز به این جهت که ابوبکر و عمر کمتر از بیت المال استفاده می کردنـد و مردم خواهان آن هسـتند که خلیفه در مسائلی که موجب ازدیـاد ثروت آنـان شـده، سـخت گیر نباشـد و مالیـات هـائی را که از آنان دریافت می دارد به مصـرف شخصـی خود نرسانـد. برخلاـف عثمـان که چنین نبود و نیز ممـانعت ابوبکر و عمر از استرداد حق عترت پیغمبر، موافق بـا خواسـته ی بزرگان قریش و عرب بود و نیز عثمـان خود شـخص ضـعیف النفس بود. قـدر و منزلت و مقـام خود را نمی دانست و بـا مخالفان خود شـدت عمل نشان نمی داد این مسائل باعث شـد که مردم در مورد عثمان از خود جرأت نشان دهنـد، در حالی که اگر چندین برابر کارهای

[صفحه ۱۸۰]

خلافی که عثمان انجام داد، اگر ابوبکر و عمر انجام می دادنـد، کوچکترین عکس العملی از سوی مردم دیده نمی شد. [۲۳۲]
.

آری هرگز سکوت صحابه و عدم اعتراض آنان را در مورد غصب فدك و ارثیه ی حضرت زهرا علیهاالسلام نمی توان دلیل بر حقانیت ابوبکر و عمر دانست، بلکه سکوت آنها به علت اختناق و خفقانی بود که حکام جدیـد به وجود آورده بودند. مگر کسـی در آن شـرایط جرأت مخـالفت داشت عمر که شـخصاً قهرمـان این صـحنه بود از نظر اخلاقی مردی خشن و درشـتخو و پُرهیبت و وحشتناك بود.

ابن ابی الحدید می گوید:

بزرگان صحابه از ملاقات با عمر پرهیز داشـتند ابن عباس عقیده خود را درباره مسأله «عول» بعد از فوت عمر ابراز داشت به او گفتند: چرا قبلاً نمی گفتنی؟ گفت: از عمر می ترسیدم. [۲۳۳] .

«درّه عمر» یعنی تازیانه

او ضرب المثل هیبت بود تا آنجا که بعدها گفتند: «درّه عُمَر اَهْیَت مِن سیفِ حجّاج» یعنی: تازیانه عمر از شمشیر حجاج مهیب تر بود. [۲۳۴] .

عمر زنی را برای پرسش از جریانی احضار کرد زن حامله بود،

[صفحه ۱۸۱]

هنگامی که او را دید بچه اش را سقط کرد. [۲۳۵] .

عمر نسبت به زنـان خشونت بیشتری داشت زنان از او زیاد می ترسیدند در فوت ابوبکر زنان خانواده اش می گریستند و عمر مرتب منع می کرد اما زنـان همچنـان به ناله و فریاد ادامه می دادنـد، عاقبت عمر «ام فروه» خواهر ابوبکر را از میان زنان بیرون کشید و تازیانه ای بر او نواخت زنان پس از آن، متفرق گشتند. [۲۳۶] .

و نیز نقل کرده که عمر هنگام مرگ از اهل شوری پرسید: همه شما طمع در خلافت داریـد؟ زبیر گفت: ما از تو کمتر نیستیم زیرا تو در میان قریش نه از ما در اسلام سبقت داشتی و نه در نزدیکی به پیغمبر صلی اللّه علیه و آله.

ابوعثمان جاحظ گفته است: به خدا سوگنـد اگر نه این بود که زبیر می دانست عمر در همان ساعت خواهـد مرد هرگز جرأت نمی کرد چنین سخنی بگوید و جرأت نفس کشیدن نداشت. [۲۳۷] .

از اینجا معلوم می شود این مرد خشمگین به هنگام حمله به خانه فاطمه چه طوفانی به پا کرده بود مگر در آن شرایط کسی می توانست درباره خلافکاریهای فرزند خطّاب سخنی بگوید این شهامت دختر پیامبر بود که همینکه عمر را با شعله ای آتش در کنار خانه خود دید به وی خطاب کرد: ای پسر خطاب! آیا برای آتش کشیدن خانه ما آمده ای... [۲۳۸] .

[صفحه ۱۸۲]

سکوت به مقتضای مصلحت اسلام

می دانیم علی علیه السلام کسی بود که در تمام لحظات زندگی خویش، در نهایت آمادگی بود که جان خود را در راه خدا نثار کند. او از روزی که خود را شناخت و تا صبحی که در مسجد کوفه به شهادت رسید، در راه مصالح اسلام فداکاری کرد. او صاحب همان شمشیری بود که- هر جا که حمله می کرد و هجوم می آورد- همواره پیروزی به حلقه ی آن آویخته بود. دلیری بود که هیچ گاه دلیری دلاوران بدو نمی رسید، سواری که از سوارکاران گوی سبقت ربوده بود. در میدان جنگ جز برای پیکار جابجا نمی شد. او همیشه برای جهاد در راه خدا پیشگام و در میدانهای جنگ مشتاق دیدار دشمن بود. او به استقبال مرگ می رفت و در مقابل دشمن، صبور و بردبار بود با افکندن خود به کام مرگ، بر مرگ چیره می شد و مرگ را به عقب نشینی و فرار وادار می کرد و گویاترین نمونه برای شجاعت و دلیری و استواریش همان داستان خوابیدن او در شب هجرت [۲۳۹] در بستر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بود با این که کاملاً می دانست که در معرض خطر است، و از دم شمشیر آن جنگجویان جان سالم بدر نخواهد برد و...

پس جای این سؤال است که آیا صاحب آن شجاعت و شهامت چرا بعد از حادثه ی تلخ سقیفه و غصب فدک و مظلومیت همسرش سکوت اختیار کرد؟ مسلماً سکوت آن حضرت با توجه به سوابق

[صفحه ۱۸۳]

درخشانش از ضعف و ترس نبود، زیرا او از دوران جوانی عاشق شهادت بود، از اینجا معلوم می شود

علت سکوت او چیز دیگری بوده است.

هنگامی که علی و زهرا علیهماالسلام از کفن و دفن رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فارغ شدند، در مقابل عمل انجام شده ای قرار گرفتند و دیدند ابوبکر را عده ای به خلافت برگزیده اند و گروهی از مسلمانان با او بیعت کرده اند، در چنین موقعیتی، علی علیه السلام یکی از چند کار را می توانست انجام دهد:

۱- دست به شمشیر زند و قیام نماید و مردم را بر علیه او بشوراند.

۲- یا این که برای حفظ منافع شخصی با ابوبکر سازش نماید.

۳- یا این که روش معتدلی را انتخاب کند. یعنی نه قیام مسلحانه نماید و نه با ابوبکر سازش کند، بلکه راهی بین این دو انتخاب نماید.

برای آن حضرت انتخاب اول امکان نداشت زیرا در صورتی که می خواست مسلحانه وارد مبارزه شود، اقدام او به ضرر اسلام تمام می شد و دشمنان اسلام که در کمین بودند، از این اختلاف استفاده می کردند ممکن بود اسلام را که تازه پا گرفته بود، به طور کلی ریشه کن سازند بدین جهت آن حضرت منافع اسلام را ترجیح داد و از قیام مسلحانه صرفنظر کرد و همین تصریح پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بود.

اقدام دوم هم نه با روحیه ی او می ساخت و نه صلاح می دانست زیرا می دید اگر ابتدا با ابوبکر بیعت کند بدین وسیله عمل مردم و ابوبکر تأیید می شود و موضوع امامت و خلافت پیغمبر برای همیشه از مسیر اصلی

[صفحه ۱۸۴]

خود خارج می گردد و تمام زحمات و فداکاریهای پیامبر و خودش یکسره از بین می رود. علاوه بر این، حکومت ابوبکر

مشروعیت پیدا می کند و هر عملی را که او انجام دهد، به حساب دین و پیغمبر گذاشته می شود.

این بود که سیاست سکوت پیش گرفت اما چه سکوت تلخ و دردآوری.

آیا برای غیرت اللّه سخت تر و مشکل تر از آن ساعتی بود که عده ای از اشرار به خانه ی او هجوم آوردند و حریم او را شکستند و در جلو چشمش ناموس او را آزردند و بر بازوانش تازیانه زدند او سکوت اختیار کرد؟! سبحان اللّه این چه سکوت تلخ و دشواری است؟! خدا می داند که علی علیه السلام در آن ساعت چه حالی داشت؟ و ناظر به همین احوال است کلام اندوهبار امام علیه السلام که فرمود:

«وضعیّتی که پیش آمد، مرا به تأمّل واداشت آیا با دست تنها (و بی یاور) بپا خیزم یا با اندوهی عمیق بنشینم و صبر کنم؟ در محیطی که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا واپسین دم زندگی به رنج وامی دارد».

«فَرَأَیْتُ انّ الصبرَ علی هاتا احجی، فصبرتُ وَ فی العَینِ قَذْی وَ فِی الحَلْقِ شَجی، أری تراثی نَهْباً». [۲۴۰] .

«سرانجام دیدم صبر و شکیبایی به عقل و خرد نزدیکتر است، لذا شکیبایی پیشه کردم ولی به کسی می ماندم که خاشاک چشمش را پر کرده و استخوان گلویش

را گرفته، با چشم خود می دیدم، میراثم را به غارت می برند»!.

امام بناچار به تصمیم نهائی خود رسید، سکوت اختیار کرد تا زمانی که اطمینان یابد که می تواند افکار عمومی را علیه ابوبکر و دو همکارش بسیج کند.

از همان روزهای سخت و دشوار این هدف او بود، کوشش خود را با

آن آغاز کرده بود ابتدای کار چنین بود که شبانه به همراه همسر و فرزندانش به خانه ی بزرگان مدینه می رفت. و آنان را به یاری خود دعوت می کرد و سفارشات پیامبر را بدانان تذکر می داد.

در همه ی این احوال همسرش در کنار او، موضع و حقانیت او را تأیید می کرد و در این جهاد سری، همرزم و همدست او بود. اما در این دیدارها بر آن نبود که گروهی را برای جنگ متشکل کند زیرا می دانیم، علی علیه السلام در همه حال یارانی داشت که عاشقانه و پروانه وار گرد او بودند، بلکه هدفش این بود که مردم را بیدار کند و با خود همراه سازد اینجاست که فدک را به عنوان نخستین برنامه ی جدید علی علیه السلام می بینیم و قیام فاطمه ی بزرگ علیهاالسلام که طرح دقیق آن به دست وصیّ نبیّ ریخته شده بود.

نقش فاطمه علیهاالسلام در این مرحله از نهضت در این خلاصه می شد اموالی را که ابوبکر از او مصادره کرده بود، مطالبه کند و آن را مقدمه برای مناقشه در مسأله ای اساسی، یعنی خلافت قرار دهد و به مردم بفهماند روزی که علی علیه السلام را ترک گفتند و دور ابوبکر را گرفتند، از جاده ی حق منحرف شدند و با کار خود به خطا درافتادند و با کتاب الهی به مخالفت

[صفحه ۱۸۶]

برخاستند شکل گرفتن این فکر در ذهن زهرا علیهاالسلام او را بر آن داشت که خلافت را به جای اصلی خودش باز گرداند از اینرو شجاعانه بپا خاست و خلیفه ی حاکم را به خیانت آشکار و به بازی گرفتن شرافت قانون الهی، متهم ساخت و نتیجه ی انتخاب

سقیفه را که از آن، ابوبکر برآمده بود، به مخالفت با کتاب خدا محکوم کرد.

به گفته ی مرحوم شهید صدر: این اقدام زهرا علیهاالسلام از دو ویژگی و امتیاز برخوردار بود که علی علیه السلام نمی توانست خود، آن را به جای همسرش انجام دهد:

اول: زهرا علیهاالسلام به سبب مصیبت عظیمی که به او رسیده بود و ارج و مقام والائی که در پیش پدرش داشت، بهتر از علی علیه السلام می توانست عواطف مردم را بر علیه نظام حاکم بشوراند و مسلمانان را تحت تأثیر جاذبه ی روح بزرگ پدر خود قرار دهد و احساسات آنها را متوجه مسائل اهل بیت سازد.

دوم: تا زمانی که او در مقام یک زن بپا خاسته و هارون محمد صلی اللّه علیه و آله- علی علیه السلام- در خانه ی خویش به سکوتی تلخ و صلحی موقت تن در داده بود به انتظار این که مردم به دور او جمع شوند و اگر زمان ایجاب کند به رهبری قیام برخیزد و در غیر این صورت در خاموش کردن فتنه ها بکوشد. منازعه ی زهرا علیهاالسلام هرگز، شکل جنگی مسلحانه- که نیاز به رهبری داشت، که فرماندهی آن را تعهد کند- به خود نمی گرفت. به هر تقدیر زهرا علیهاالسلام بپا خاسته بود و پایداری می کرد چه قیام همگانی را بر ضد

[صفحه ۱۸۷]

خلیفه ترتیب دهد و چه مبارزه او در محدوده ی جدال و نزاعی عادی بماند، ولی او کار را به جائی نمی کشاند که مایه ی فتنه و انشقاق در جامعه ی اسلامی گردد.

بدین ترتیب امام علیه السلام بر این تصمیم بود که فریادش را با زبان زهرا و مظلومیت او به گوش مردم

برسانـد و خـود در انتظـار فرصـتی منـاسب بمانـد و نیز می خواست تـا قیـام زهرا برای همه ی پیروان قرآن، در بطلان خلافت موجود برهـانی اقـامه کنـد و به یقین خواسـته ی امـام به تمـامی حاصل شـد چرا که زهرا حق و حقانیت علی را با سـخنانی که سرشار از روح هنر و زیبائی و پیکار و ستیزندگی بود، به همه ی انسانها ابلاغ کرد. [۲۴۱] .

عیادت زنان مدینه از دختر پیامبر

پس از وفـات پیامبر و ناراحتی های پی درپی که برای فاطمه پیش آوردنـد، چنـدی به قرسـتان «احـد» می رفت با عموی پیامبر حمزه، درد دل می کرد و عصـر برمی گشت و چندی هم در قبرستان بقیع برای پدر گریه می کرد و غالباً حسنین علیهماالسلام هم در خـدمت مادر بودنـد و شـبانگاه به سوی خانه علی علیه السـلام برمی گشت. چنـدی بـدین منوال گـذشت بیماری فاطمه علیهاالسـلام شدت پیدا کرد و ناراحتی آن حضرت بیشتر و کم کم ضعف بر حضرتش مستولی گردید به طوری که دیگر نمی توانست حرکت کند و در خانه بستری شد.

[صفحه ۱۸۸]

امام صادق علیه السلام فرمود:

در اثر ضـرباتی که «قُنفذ» بر پیکر نازنین زهرا وارد ساخت، سـقط جنین کرد و بدان جهت پیوست رنجور و ضـعیف می گشت تا این که رسماً بستری شد و در خانه خوابید. [۲۴۲] .

امیر مؤمنان و اسماء دختر عُمیس از آن حضرت پرستاری می نمودند. [۲۴۳] .

در این حـال از یـک طرف فکر می کرد پس از پـدر در انـدک زمـانی نسبت به او از مردم چه بی مهریها رسـیده؟ و از طرف دیگر حق شوهرش علی علیه السـلام پایمال هوای نفس عـده ای مسـلمان نماها شـده است؟ از طرف پـدرش پیغمبر به او وعده داده

اول کسی که بعد از من از دنیا می رود، تو خواهی بود. [۲۴۴] .

باز از طرفی فکر می نماید نسبت به بچه های عزیزش که آنها را برابر جان خود دوست می دارد، پس از او که یتیم خواهند شد، چه خواهد شد؟!

کم کم آثار مرگ در جبین مقدسش ظاهر شد. از طرفی هم خوشحال است که از این زندگی تلخ و بی ارزش رهائی خواهد یافت و از جهتی هم برای امیر مؤمنان و مظلومیت او و فرزندانش مضطرب و

[صفحه ۱۸۹]

ناراحت است! آیا پس از مرگ من با آنها چگونه رفتار خواهند نمود؟

او کاملاً می دانست که خانه نشینی علی علیه السلام آغاز یک تاریخ هولناک و خونین است و بیعت سقیفه، بیعت های خونینی را به دنبال خواهد داشت و فدک، سرآغاز غصب های بزرگ و ستمهای بزرگ فردا خواهد بود.

دختر پیغمبر نالان در بستر افتاد، در مدت بیماری او، از اصحاب و یاران پیامبر، از آنان که هر چه داشتند از برکت پدر او بود، چند نفر او را دلداری دادند و یا به دیدنش رفتند، هیچ کس! جز دو تن از محرومان و ستمدیدگان چون بلال و سلمان.

در هر صورت چند روزی است فاطمه قدرت و توانائیش را از دست داده و دیگر نمی تواند از خانه خارج شود. زنهای مدینه و زنهای مهاجر و انصار همین که فاطمه علیهاالسلام را ندیدند، پی بردند که کسالت فاطمه شدت پیدا کرده است. اما بعد از چندی که بر بیماری فاطمه علیهاالسلام در خانه با بی خبری گذشته بود، خودش به این کتمان اصرار داشت و فرموده بود که کسی را خبر نکنند، زنان مدینه

بعد از این که باخبر شدند، همه همدیگر را خبر کردند و گفتند: فردای قیامت ما در جواب پیغمبر گرامی اسلام صلی اللَّه علیه و آله چه خواهیم گفت؟ اگر از ما سؤال کند از دخترم فاطمه چه خبر دارید و پیغمبر بفرماید با این همه سفارش که درباره ی دخترم نمودم با او چگونه رفتار نمودید؟

عواطف زنان مدینه تحریک شد یکدیگر را خبر نمودند و همه با

[صفحه ۱۹۰]

هم تصمیم گرفتند از آن حضرت عیادت کنند آمدند درب خانه ی فاطمه علیهاالسلام. کنیز حضرت آمد سؤال کرد چه کار دارید؟ گفتند: برای عیادت آمده ایم. گفت: اندکی صبر کنید تا از بانویم کسب اجازه کنم.

رفت و برگشت اجازه ی ورود داد، البته معلوم است که زنان سالخورده در پیش و زنان جوان به دنبال آن ها وارد حجره ی فاطمه علیهاالسلام شدند. چشم زنان مدینه که به سیمای رنگ پریده و غمگین حضرت زهرا افتاد، بی اختیار اشک در چشمها حلقه زد. سرها به زیر افتاد، اشکها از چشمها جاری شد ولی هنوز فاطمه زبان به سخن باز نکرده است.

مختصر زمانی گذشت همه محزون، همه غمگین، همه ناراحت، آنچنان سکوت دردناك فضای حجره را گرفته که نمی توان بیان نمود، ناگهان فاطمه علیهاالسلام نگاهی پرمعنی به اطراف کرد.

در این حال یکی از زنان سکوت مجلسی را درهم شکست، عرض کرد: یا بنت رسول اللّه کیف أصبحتِ؟ ای دختر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله شب را چگونه صبح نمودی؟ حال شما چگونه است؟

رقّت قلب زنان بیشتر است قلب بانوان رحیم و دلسوز است زهرا علیهاالسلام با آن همه رنجوری زنها را پذیرفت

بود تـا آخرین حرف خود را در آخرین ساعـات عمر به زنـان مـدینه بگویـد تـا به گوش شوهرانشـان برساننـد و سـپس فارغ از زحمت مسؤولیت هـدایت و رهبری امت از دنیا چشم بپوشـد. لـذا برخلاف عادت بیماران، جواب را از حال رنجور خود نـداد. بلکه فرمود:

[صفحه ۱۹۱]

«أصبحتُ واللَّهِ عائفهٌ لِدُنیا کُنَّ قالیَهٌ لِرِجا لِکُنَّ!».

«به خدا سوگند صبح کردم در حالی که به دنیای شما بی علاقه هستم و از مردان شما غضبناک»!

بعد از این که امتحانشان کردم به دورشان افکندم و از دسـتشان ملول و دلگیرم. اف بر عقیده ی سست و رأی متزلزل آنها، چه کار بـدی کردند و مسـتوجب غضب الهی گشـتند! من خلافت و فدک را در اختیارشان گذاشـتم ولی ننگ آن برای همیشه بر دامنشان باقی خواهد بود»!.

تا این که فرمود:

«ویحَهُمْ انّی زَحْزَحُوها عن رواسِیَ الرِّساله و قواعدَ النُبوَّهِ و الدّلاله و مَهبِطُ الرُّوح الأَمین...».

«وای بر آنهـا، به چه علت خلافـت را از مقرّ اصـلی و پایگاه رسالت و محل نزول امین وحی و از آن کسـی که خبره و آگاه به امور دنیا و آخرت بود، دور ساختند؟ این زیان و خسران بر همه آشکار است».

«و ما الذّی نقمُوا من أبی الحسن نقموا منه واللّه نکیر سیفه و قلّه مبالاته بحتفه و شدّه و طأته...».

«وای به حال شـما، چگونه خلافت را از علی علیه السـلام گرفتنـد به خـدا سوگند علت کنار زدن او جز این نبود که از شمشـیر برّان و حملات سخت او و دلاوریهایش در راه خدا ناراحت بودند. چه شد که شما چنین مست جاه و مقام

شدید، چگونه قضاوت می کنید و چه جواب می گوئید، سوگند به خدای یگانه که افعال زشت و نابکار شما حامل یک سلسله حوادث خونینی است که به زودی مولود آن میوه دهد و اول کام خود شما را تلخ سازد!».

[صفحه ۱۹۲]

و چون پستان مرکب سواری را بدوشید خون تازه دست شما را بیالاید، از این نهالی که کاشتید میوه ی مسموی به کام خود فرو خواهید برد، آن وقت زیان ستمکاران آشکار می گردد. شما نمی دانید که خود را به چه پرتگاهی انداختید بدون شک کورکورانه به ظلمتکده ی نیستی می روید و درهای طعن ولعن را بر خود می کشانید.

اکنون آمده حوادث ناگوار و منتظر شمشیرهای برنده و هرج و مرج دائم و دیکتاتوری ستمکاران باشید. بیت المال شما را به غارت خواهند کرد و منافع شما را به جیب خواهند ریخت. وای به حال شما چرا این چنین شدید؟ نمی دانید در چه مسیر خطرناکی افتاده اید از عواقب امور بی اطلاع هستید آیا می توانیم شما را به هدایت مجبور کنیم در حالی که خودتان از آن کراهت دارید. [۲۴۵] .

گفتار آتشین فاطمه که از قلب پرسوز و گداز او سرچشمه گرفته بود آنچنان در زنهای مدینه اثر بخشید که همه را منقلب نمود همه چون شمع می سوختند از خانه حضرتش خارج شدند هر یک با یک دنیا ناراحتی به طرف خانه های خود حرکت کردند و مردانشان را از وضع رقت بار دختر پیامبر و شکوه های او آگاه ساختند.

گفتار زنان مدینه در مردان اثر عجیب و عمیقی بخشید. لذا صبحگاهان جمعی از بزرگان و مهاجر و انصار برای عذر تقصیر راهی

[صفحه

خانه فاطمه شدند و گفتند ای سرور زنان عالم اگر علی علیه السلام قبل از ما بیعت می خواست با او بیعت می کردیم و جز او با کس دیگر بیعت نمی نمودیم ولی چه کنیم که ما بیعت کرده ایم. حضرت زهرا در پاسخ آنها فرمود: از من دور شوید عذر شما پیش من پذیرفته نیست شما مقصرید.

در نتیجه احساسات مردم بیشتر شد، تشتت و اضطراب ساعت به ساعت بیشتر گردید اهل مدینه ابوبکر را مخاطب ساخته و گفتند: دختر پیغمبر آخرین روزهای عمر خود را می گذراند وای بر تو اگر فردای قیامت پیغمبر اسلام از تو سئوال کند که با دخترم فاطمه چگونه رفتار نمودید، چه جواب خواهی داد؟.

ابوبکر و عمر در مقابل عواطف و احساسات پرشور مردم مدینه نسبت به دختر پیامبر قرار گرفتند و در نتیجه به فکر افتادند چه باید کرد؟ عواطف مردم را چگونه باید آرام نمود و به چه طریق می شود مردم را ساکت نمود هر دو به این فکر افتادند که هر طوری شده باید از فاطمه عیادت نمود. آنها از عیادت زهرا ممنوع بودند و زهرا بر طبق تصمیمی که گرفته بود با آنان قهر کرده و اجازه عیادت و ملاقات نمی داد. کم کم دستگاه خلافت به وحشت افتاد که مبادا زهرا علیهاالسلام از این مرض بهبود نیابد و از خلیفه وقت ناراضی باشد و این لکه تا قیامت بر دامن آنها باقی بماند.

به قول مهیار دیلمی:

سَیَعْلَمُ مَنْ فاطَمَ خَصْمُهُ

بِأَیِّ نَکالٍ غَداً یَرْتَدی [۲۴۶] .

[صفحه ۱۹۴]

«آن را که خصم و دشمن فاطمه ی زهراست، فردا داند

که چه کیفری برای او مهیاست».

عیادت عباس عموی پیامبر

یکی دیگر از کسانی که به عیادت زهرای مرضیّه علیهاالسلام رفت، عباس، عموی پیغمبر بود. به او گفته شد حال دختر پیغمبر خوب نیست و خود را ممنوع الملاقات کرده و به کسی اجازه ی عیادت نمی دهد. عباس اجازه ی ملاقت دریافت نکرد و به منزلش برگشت و کسی را نزد علی علیه السلام فرستاد که من از فاطمه گلایه دارم به عیادت او رفتم به من اجازه نداد با آن که گمان می کنم من احقّ و اولی از دیگران به عیادت او باشم.

حضرت علی علیه السلام به آن کسی که پیام عباس آورده بود، فرمود: به عمویم بگو فاطمه گمان کرده است از مهاجر و انصار که نقض عهد کردند، همراه او هستند و لذا به خاطر آنها اجازه نداده، من از ایشان معذرت می خواهم. فاطمه دختر پیغمبر است که حق او را نشناختند و وصیت پیغمبر را درباره ی او به عمل نیاوردند او مظلوم و بیمار است، امید است خداوند از ستمکاران انتقام بکشد و در دیوان عدالت خود حق او را بگیرد. ای عمو من از شما خواهش می کنم از تصمیمی که نسبت به اجتماع مهاجر و انصار گرفته اید، صرفنظر کنید. فاطمه به من وصیت کرده بیماری و حتی مرگ او را از دیگران پنهان کنم.

چون خبر به عباس رسید، گفت: خدا رحمت کند پسر برادرم

[صفحه ۱۹۵]

علی علیه السلام را نظر درستی داد. حقاً در خاندان عبدالمطلب مولودی بزرگتر و با برکت تر از علی علیه السلام پس از پیغمبر به دنیا نیامده او در هر حال و هر کار سابقه ی درخشانی دارد او اولین

کسی است که به خدا و رسولش ایمان آورده است. [۲۴۷] .

[صفحه ۱۹۶]

فریاد اعتراض، عیادت ابوبکر و عمر

روزها از حادثه ی تلخ سقیفه ی بنی ساعده گذشت و ریاست طلبان بر سریر حکومت استقرار یافتند، تا آن که باخبر شدند حال دختر پیامبر خوب نیست برای مصالح حکومتشان به فکر افتادند از آن حضرت عیادتی بکنند و از کرده های خود عذرخواهی نمایند بالاخره او دختر پیامبر است و رقیق القلب می باشد شاید با این عیادت او را از خود راضی نمایند و اگر هم راضی نشد لااقل پیش مردم عذری داشته باشند و از فشار افکار عمومی کاسته شود این بود ابوبکر و عمر هر دو باهم به طرف خانه ی فاطمه علیهاالسلام حرکت نمودند، درب خانه را کوبیدند کنیزک فاطمه آمد و گفتند به حضرت زهرا علیهاالسلام بگوئید ابوبکر و عمر برای عیادت آمده اند.

کنیزک رفت و برگشت گفت: خانم اجازه ی ورود نمی دهد. ابوبکر قسم خورد تا عیادت نکنم زیر سقفی آرام نگیرم من باید از فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله رضایت بطلبم. و شب رفت در بقیع که سایبانی نداشت، بماند.

فردای آن روز عمر به علی علیه السلام گفت: ای علی! ابوبکر پیر شده رقّت قلب دارد به عیادت فاطمه رفت، فاطمه او را نپذیرفت تو فاطمه را راضی کن که اجازه دهد ما از او عیادت کنیم.

[صفحه ۱۹۷]

علی علیه السلام که صبرش در تصوّر نمی گنجد، به خانه رفت و مطالبی را که عمر گفته بود، به حضرت فاطمه رساند. و گفت: ای زن آزاده! آن دو نفر در کنار درب ایستاده اند و از من خواسته اند که از

شما اجازه ی ملاقات بگیرم. اکنون نظر شـما چیست؟ زهرا علیهاالسلام که از وضع رقّتبار علی علیه السلام خبر داشت، در برابر او مقاومت نکرد عرض کرد:

«یا علی البَیتُ بَیتُکَ وَالنِّساءُ للرِّجالِ لا اُخالفُ علیکَ شیئاً».

«خانه، خانه ی تو است من هم در اختیار شما هستم هر طور می دانی عمل کن».

این سـخن را فرمود به کنیزک خود گفت: صورت مرا به طرف دیگر بگردان که صورت آنهـا را نبینم آن دو نفر داخـل حجره شدند سلام و احوال پرسی نموده عرض کردند: از ما راضی شو، خداوند از شما راضی باشد. حضرت توجهی نفرمود و جواب نداد پس از چند لحظه که سکوت حجره را فراگرفته بود، فرمود: چه باعث شده از من رضایت می خواهید؟ گفتند: ما اعتراف می کنیم که به شما بد کرده ایم حالا آمده ایم از شما معذرت بخواهیم و امیدواریم ما را عفو نمائید.

فاطمه علیهاالسـلام متوجه علی علیه السـلام و به حضـرت عرض کرد با آنها سـخن نمی گویم تا سؤالی بکنم اگر راست گفتند چنانچه مایل باشم جواب خواهم گفت و اگر مایل نباشم با آنها سخن نگویم.

ابوبکر و عمر گفتند: دختر پیغمبر سؤال کن ما جواب می دهیم.

فاطمه علیهاالسلام فرمود:

«أنشد کما باللّه هل سمعتما رسول اللّه صلی اللَّه علیه و آله یقول: فاطمه بضعهٌ

منّی و أناَ منها مَن آذاها فقـدْ آذانِی وَ مَنْ آذانِی فقـد آذیَ اللَّهَ وَ مَنْ آذاها بعدَ مَوتی کانَ کَمَن آذاها فی حیاتی وَ مَن آذاها فی حیاتی کان کمن آذاها بعد مَؤتی».

«شما را به خدا قسم می دهم که آیا شنیدید از پدرم رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله

که می فرمود: فاطمه پاره ی تن من است، من از فاطمه هستم و فاطمه از من است، هر کس فاطمه را اذیت کند من را اذیت کند و هر کس من را اذیت کند فاطمه را اذیت کرده است، کسی که فاطمه را بعد از مرگ من آزار رساند، مانند کسی است که در حال حیات من او را اذیت کرده باشد، کسی که در حال حیات من او را اذیت کرده مانند کسی است که پس از مرگ من آزار او نموده باشد»؟

قالا اللّهمَّ نِعَم. هر دو گفتند: «آری ما این روایت را از پدرت شنیدیم».

زهرای اطهر علیهاالسلام همین که این اقرار را از آنها گرفت، دستهای مبارکش را به سوی آسمان برداشته گفت:

«اللّهُمَّ إنِّی أَشْهَدُکَ انَّهما آذیانی واللَّهِ لا اُکَلِّمُکُما مِنْ رَأسی کَلِمَةً واحِدَةً حَتّی ألقی رَبِّی و أشکوا کما بما صنعتما بی و أرتکبتما منّی».

«خدایا تو شاهد باش این دو نفر (ابوبکر و عمر) حداکثر ظلم را نسبت به من روا داشتند، مرا اذیت کردند، خدایا من از آن ها راضی نیستم، خدایا تو هم از آنها راضی نباش».

همین که این سخن را از صدّیقه ی طاهره شنیدند، ابوبکر به جزع و فزع افتاد و گفت:

«یا لیتَ اُمّی لم تلدنی». «ای کاش مادرم مرا نزائیده بود».

[صفحه ۱۹۹]

عمر گفت:

«تو پیرمرد خرفتی شده ای به خاطر غضب یک زن ناراحتی می کنی». [۲۴۸] .

ابوبکر گفت:

«أنا عائذٌ باللَّهِ مِن سخطه و سخطك یا فاطمه» «من به خدا پناه می برم از ناخشنودی او و ناخشنودی تو ای فاطمه».

پس از سخنان ابوبکر، حضرت زهرا فرمود:

«واللَّهِ

لأدْعُونَّ علیک عند کلّ صلاه أَصلِّیبها». [۲۴۹] .

«به خدا قسم بعد از هر نمازی که می خوانم شما را نفرین خواهم کرد».

پس ابوبکر خارج شد در حالی که به شدت گریه می کرد مردم دور او جمع شدند که چرا چنین پریشانی؟ گفت: شما مردم همه شب همسر خود را در آغوش می کشید و سرگرم خوشیهای خود هستید و مرا به این گرفتاریها مبتلا کردید. من به بیعت شما احتیاجی ندارم بیائید بیعت خود را پس بگیرید». [۲۵۰] .

ابن قُتیبه می افزاید:

«غضب فاطمه مِن أبی بکر و هِجرته إلی أن ماتَتْ».

«فاطمه از ابوبکر غضبناک شد و با او حرف نزد تا وفات نمود».

[صفحه ۲۰۰]

ممکن است بعضیها در روایت ابن قتیبه که در آن ادعا کرده فاطمه بر ابوبکر و عمر غضب کرد، تردید نمایند ولی هرگز در «صحیح بخاری» که نزد علمای اهل سنت صحیح ترین کتاب پس از قرآن است، نمی توانند تردید نمایند.

بخاری در صحیح خود در باب «مناقب قرابه رسول الله صلی اللَّه علیه و آله» نوشته است که پیامبر فرمود:

«فاطمه بضعه منّی فمَن أغضبَها أغضبنی». [۲۵۱] .

«فاطمه پاره ی تن من است هر که او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است».

و همچنین در باب «غزوه خیبر» از عایشه نقل کرده است که فاطمه علیهاالسلام دختر پیامبر کسی را نزد ابوبکر فرستاد و در مورد میراث خود از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله استفسار کرد ابوبکر از دادن چیزی از آن میراث به فاطمه امتناع ورزید و لذا فاطمه بر ابوبکر خشمگین شد و از او رنجید و با او سخنی نگفت

تا از دنیا رفت. [۲۵۲] .

به هر حال از نوشته ی ابن قتیبه و بخاری یک نتیجه به دست می آید منتهی بخاری آن را به اختصار و ابن قتیبه تا اندازه ای به تفصیل ذکر کرده است و آن این است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از غضب فاطمه علیهاالسلام غضبناک و از رضایتش خرسند و راضی می شود و اینکه فاطمه علیهاالسلام از دنیا رفت در حالی که بر ابوبکر و عمر خشمگین بود.

[صفحه ۲۰۱]

بسیاری از اهل سنت: بخاری [۲۵۳] مسلم [۲۵۴] و ابن کثیر [۲۵۵] و زرقانی [۲۵۶] و ابن قتیبه [۲۵۷] و ابن سعد [۲۵۸] و ابن ابی الحدید [۲۵۹] و سمهودی [۲۶۰] و دیگران نوشته اند تا فاطمه علیهاالسلام زنده بود تا ابوبکر سخن نگفت و در حالی از دنیا رفت که از ابوبکر و عمر خشمگین بود.

آری ظلم و ستمی که بعد از وفات پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از طرف خلفا نسبت به خاندان رسالت و فاطمه زهرا علیهاالسلام شده چیزی نیست که قابل کتمان باشد، اگر چه جیره خواران و حقوق بگیران آنان در طول تاریخ سعی در کتمان آن داشته اند ولی جنایت و ظلم آنان به قدری بزرگ است که کاملاً نتوانسته اند دامن آنان را از لکه ی ننگین پاک سازند.

گرچه تا حدودی از شدت آن کاسته اند ولی همین مقدار که در کتابهای آنها مانده برای مظلومیت فاطمه علیهاالسلام و خاندان رسالت و محکومیت خلفا کافی می باشد.

البته روایات شیعه تمام جزئیات رفتاری که خلفا با حضرت زهرا علیهاالسلام کرند و سخنانی که آن حضرت گفته و ستمهای فراوانی که به

[صفحه ۲۰۲]

وی رفته همه را بازگو می کنـد و اگر کسـی بخواهـد به آنها اطلاع پیـدا کنـد به کتب تاریخی و جوامع احادیث شـیعه مراجعه نماید.

این مسئله- تـا فـاطمه علیهاالسـلام زنـده بود بـا ابوبکر خشـمگین بود- نظر به ارتباط خاصـی که با موقعیت ابوبکر دارد از نظر دانشـمندان و مورخـان شـیعه و سـنی دور نمانـده و هر یک در پیرامون آن سـخنها گفته انـد. مخصوصاً دانشـمندان اهل سـنت درباره ی آن توجیهاتی نموده اند چنانکه ابن کثیر شامی در کتاب «البدایه والنهایه» می نویسد:

«من نمی دانم سبب خشم فاطمه (رضی اللّه عنها) بر ابوبکر چیست؟ اگر برای این بود که میراث پدرش را به وی نداده است او معـذور بوده زیرا روایتی از پیغمبر نقل می کند که فرموده است ما پیغمبران ارث نمی گذاریم... تا این که می گوید: فاطمه نیز یکی از دختران حوّاست وماننـد زنهـای دیگر به خشم می آیـد لازم نیست فاطمه بی گناه باشـد!! از طرفی نمی توان باور کرد زهرا ابوبکر را دروغگو بدانـد و بعـد می گویـد: فرضاً هم ابوبکر به تنهائی این حـدیث را نقل نموده باشـد، بر همه ی جهانیان لازم است از او بپذیرند.

در پایـان اضـافه می کنـد: که گویـا خشم فـاطمه و دوری گزیـدن او از ابوبکر روزنه ی شـرارت. و نـادانی را به روی شـیعه ها گشوده تـا بی خردانه پنـدارهائی بـافته انـد!! آنهـا اگر حقیقت را فهمیـده و مقام بلنـد ابوبکر را شـناخته بودنـد، عـذرش را می پذیرفتند، عذری که پذیرفتن آن بر هر کسی لازم است!! ولی شیعه ها مردم پست و رذلی هستند آنها حقایق روشنی را

[صفحه ۲۰۳]

که همه ی یاران پیغمبر و پیروان آنها قبول دارند، گذاشته و دنبال متشابهات می روند. [۲۶۱] .

البته چنین توجیهات نامعقول و سخنان نامربوط از ابن کثیر شامی خلاف انتظار نیست زیرا او شدیداً تحت تأثیر افکار استادش «ابن تیمیّه» (متوفی ۷۲۸ ه- ق) و مکتب انحرافی او قرار گرفته. [۲۶۲] و عداوت شدیدی نسبت به شیعه و پیروان اهل بیت علیهم السلام داد. [۲۶۳] .

او فاطمه علیهاالسلام را مثل زنان دیگر فرض کرده است در حالی که به تصریح بخاری در کتاب «الإستئذان» و در باب «مَن ناجی بین یدی الناس» فاطمه، سرور زنان جهان است و به تصریح بزرگان اهل سنت دوستی با فاطمه دوستی با خدا و رسول خداست و دشمنی با فاطمه دشمنی با خدا و رسول او است، هر عملی که فاطمه را به خشم آورد، خدا و رسول را به خشم می آورد. و هر رفتاری که باعث رضا و خشنودی فاطمه باشد، باعث خشنودی خدا و رسول او است آزار فاطمه، آزار خدا و رسول او است و نیکی و محبت نسبت به او نیکی و محبت به خدا و رسول او است. [۲۶۴] .

[صفحه ۲۰۴]

و اگر فاطمه علیهاالسلام تنها بانوئی از این امت است که خداوند رجس و پلیدی را از او دور کرده و او را پاک و طاهره قرار داده، پس بی گمان غضبش برای غیر خدا نمی باشد و لذا است از غضب او، خدا و رسولش نیز غضب می کنند و از اینرو ابوبکر از ناخشنودی او به خدا پناه می برد.

و از شگفت انگیزترین مسائل در این مورد، سخن یکی از علمای اهل سنت است که پس از یادآوری این حادثه نسبتاً به تفصیل، نوشته است:

«معاذ اللّه که فاطمه علیهاالسلام

ادعای چیزی کنـد، که در آن حقی نـدارد و معاذ اللّه که ابوبکر، حق او را منع کنـد. و با این سفسـطه گوئی پنداشـته است که مشکل را حل کرده و پژوهشگران را قانع نموده است.

به قول دکتر تیجانی: این سـخنماننـد سـخن کسـی است که می گوید: «معاذاللّه که قرآن غیر از حق بگوید و معاذاللّه که بنی اسرائیل گوساله را بپرستند».

«گرفتار شدیم با علمائی که می گویند چیزی را که نمی فهمند و ایمان به چیزی دارند در عین حال که ایمان به طرف مقابل و نقیضـش هم دارند، در حالی که واقعیت این است که فاطمه علیهاالسـلام قطعاً ادعا کرده و ابوبکر، ادعای او را رد کرده اسـت حـال از دو حـال خارج نیست یا این که- نعوذ باللّه- فاطمه دروغ گفت است که او منزّه است از دروغ و یا این که ابوبکر به او ظلم کرده است و دیگر هیچ راه حل سومی برای قضیه وجود ندارد هر چند بعضیها در جستجوی آن هستند».

[صفحه ۲۰۵]

دکتر تیجانی می افزاید:

«و اگر بـا دلیلهـای عقلی و نقلی، محـال باشـد که سـرور زنان جهان دروغگو است، چرا که از پـدرش پیامبر قطعاً چنین روایتی رسـیده است که فرمود: «فـاطمه پـاره ی تن من است هر که او را آزار دهـد، مرا آزرده ساخته است». و از بـدیهیات کسـی که دروغ می گوید، شایسـتگی چنین سـخنی از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله ندارد پس حدیث فی حدّ ذاته بر عصمت حضرت زهرا علیهاالسلام دلالت دارد. همچنان که آیه ی تطهیر نیز دلالت بر معصوم بودن او دارد که درباره ی او و همسرش

و دو فرزندش، به گواهی شخص عایشه نازل شده است. [۲۶۵] .

پس دیگر راهی نزد عقلا باقی نمی مانـد جز این که اعتراف نماید به این که بر فاطمه علیهاالسـلام ظلم شده و کسـی می تواند ادعای او را رد کنـد که به آسانی به سوزنـدانش و سوزاندن منزلش دسـتور می دهد در صورتی که اعتراض کنندگان از خانه ی او برای بیعت با ابوبکر، بیرون نیایند». [۲۶۶] .

بـدین جهت است که آن حضـرت به ابوبکر و عمر اجازه ی ورود به منزلش را نداد وقتی که آن دو، اذن گرفتند که بر او وارد شونـد، فاطمه رویش را از آنان برگردانـد و رو به دیوار کرده، و حتی راضـی نشـد که چشـمش به آنها بیفتد. [۲۶۷] و پس از رحلتش شبانه و مخفیانه- طبق

[صفحه ۲۰۶]

وصیّتش- دفن شد تا این که هیچ یک از آنان بر جنازه اش حاضر نشوند. [۲۶۸] .

دکتر تیجانی- که توفیق الهی شامل حالش شده- با تأسّف می گوید: بدینسان قبر یگانه دختر پیامبر تا امروز بر مردم پوشـیده و پنهان است. من مجدّانه می پرسم چرا علمای ما از این حقایق چشم پوشـی می کننـد و میل ندارنـد پیرامون آنها بحثی کننـد و لااقل ذکری نماینـد و به گونه ای اصـحاب رسول خـدا را برای ما ترسـیم می کنند که گویا همه ی آنها فرشـتگانی هسـتند که هرگز خطائی از آنان سر نزده است و گناهی مرتکب نشده اند. [۲۶۹] .

آری بسیاری از مورخان و علمای اهل سنت اقرار می کنند که فاطمه در مورد ارث خود و سهم ذوی القربی با ابوبکر نزاع کرد ولی او تمام سخنان و ادعاهای فاطمه را رد کرد

تـا وقتی که فـاطمه از دنیـا رفت بر ابوبکر خشـمگین بود. بـا این حال، آنان از این حوادث و رویـدادهای مهم با بی اعتنائی می گذرند و برای حفظ آبروی شیخین مایل نیستند در آن برنامه سخنی بگویند.

ابن ابی الحدیـد از احمد بن عبدالعزیز جوهری نقل می کند که فاطمه پس از قضـیه ی فدک سوگند یاد کرد دیگر با ابوبکر و عمر حرف نزنـد و از آنها خود را پنهان دارد و لـذا در حال احتضار وصـیت کرد و تأکیـد نمود، بلکه تعهد گرفت از علی علیه السلام که شبانه او را دفن کند و قبر او را

[صفحه ۲۰۷]

مخفی دارد که آن دو نفر به جنازه ی او حاضر نشوند.

پس از این روایات معلوم شد که فاطمه در هنگام رحلتش از ابوبکر و عمر غضبناک و ناراضی بود و به موجب روایات فراوانی که در کتب اهل سـنت موجود است و نمونه هائی از آنها ذکر گردید و هر کس فاطمه از او ناراضـی و غصبناک باشد، خدا و رسول نیز او ناراضـی و خشـمگین هستند و چون این جریان به هیچ وجه قابل کتمان و اغماض نیست و بزرگترین لکه ی ننگی بر دامان شـیخین است، خواسته اند برای این که این جریان را لوث کنند، و زبان دوستان علی علیه السلام و زهرا علیهاالسلام را کوتاه نماینـد، بر آنها شـریک جرم درست کرده اند و حدیثی جعل نموده اند که این اخبار درباره ی علی علیه السـلام رسـیده که چون خواست دختر ابی جهـل را به عقـد ازدواج خود درآورد و رسول خـدا بر او غضـبناک شـد فرمود: هر کس فـاطمه را بیازارد مرا آزرده است و کسی که مرا

آزار دهد، مغضوب خداست و مرادش علی علیه السلام بوده است!!!

التبه هر انسان عاقلی با مختصر تأمّل می فهمد که این حدیث از جعلیات مزدوران اموی است و هیچ تناسبی با شأن علی علیه السلام و زهرای اطهر علیهاالسلام ندارد چنانکه برخی از علمای بزرگ عامه نیز به این معنی اعتراف دارند.

ابن ابی الحدید معتزلی از شیخ و استاد خودش ابوجعفر محمد بن عبدالله اسکافی بغدادی در اینباره بیانی دارد و می گوید:

«معاویه بن ابی سفیان جمعی از صحابه و تابعین را معین نموده

بود که درباره ی علی علیه السلام اخبار قبیح جعل نمایند و آن حضرت را مورد طعن و مذمت قرار دهند تا مردم از او بیزاری جویند. از جمله آنها ابوهُریره و عمرو بن عاص و مُغیره بن شعبه و از تابعین عُروه بن زُبیر و... و به بعضی از اخبار اشاره نموده تا می رسد به نام ابوهُریره می گوید: ابوهریره کسی است که روایت نموده حدیثی را که معنای آن این است که علی علیه السلام از دختر ابوجهل در حال حیات پیامبر خواستگاری نمود. آن حضرت بر او غضب نمود و بالای منبر فرمود: بین دختر ولیّ خدا با دختر دشمن خدا نمی شود جمع کرد؟ فاطمه پاره ی تن من است کسی که او را اذیت نماید، مرا اذیت نموده، کسی که می خواهد دختر ابی جهل را بگیرد، باید از دختر من دوری نماید؟!

آنگاه ابوجعفر اسکافی می گوید:

«والحدیث مشهور من روایه الکرابیسی» یعنی این حدیث مشهور به روایت کرابیسی است (به این معنی که هر روایت بی اساس را کرابیسی می گویند).

ابن ابی الحدید گوید: این حدیث در صحیح بخاری و مسلم از

«مسور بن مخرمه زهری» روایت شده و سید مرتضی علم الهُدی در کتاب خود موسوم به «تنزیه الأنبیاء والأئمّه» گوید این روایت از «حسین کرابیسی» رسیده و او مشهور به انحراف از اهل بیت طهارت و از نواصب و دشمنان بزرگ آن خاندان جلیل بوده است و روایت او پذیرفته

[صفحه ۲۰۹]

نیست. [۲۷۰] به علاوه اخبار مذمت اذیت کنندگان فاطمه علیهاالسلام فقط اختصاص به نقل از کرابیسی یا ابوهریره در خطبه ی ساختگی دختر ابوجهل نمی باشد، بلکه اخبار زیادی در اینباره وارد شده است از جمله بخاری در «فصل الخطاب» و احمد بن حنبل در «مسند» و میر سید علی همدانی در «موده القُربی» حدیثی از سلمان محمدی نقل می نمایند که رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمود:

«حبّ فاطمه ینفع فی مئه من المواطن أیسر تلک المواطن الموت والقبر والمیزان والصراط والحساب فمن رضیت عنه ابنتی فاطمه رضیتُ عنه و من رضیته عنه رضی اللّه عنه و من غضبتْ علیه ابنتی فاطمه، غضبتُ علیه و من غضبتُ علیه غضب اللّه علیه و ویل لمن یظلمها و یظلم بعلها علیّاً و ویل لمن یظلم ذرّیتها و شیعتها». [۲۷۱] .

«دوستی فاطمه درصد محل نفع و فائده می بخشد و آسانترین آنها موقع مرگ، میزان، صراط و حساب است، پس کسی که دخترم فاطمه از او راضی باشد، من از او راضی هستم و کسی که من از او راضی باشم، خدا از او راضی می باشد و کسی که فاطمه بر او غضب نماید، من بر او غضبناک می باشم و بر هر کس من غضبناک باشم، خداوند بر او غضبناک است وای بر آن

کسی که به فاطمه ظلم کند وای بر کسی که بر شوهرش علی ظلم نماید وای بر کسی که بر ذرّیه و شیعیان علی و فاطمه ستم نماید».

[صفحه ۲۱۰]

آیا زهرا در قیام خود شکست خورد؟

قیام زهرا علیهاالسلام به یک معنی شکست خورد ولی از جهات دیگر به پیروزی رسید. از این نظر که نتوانست بنیان حکومت خلیفه را براندازد شکست خورد. اما از نظر دیگر زهرا علیهاالسلام پیروز شد او حق را به قوه ای قاهر مجهز نمود و نیروی جدیدی به توان آن افزود، که تا جاودان در میدان مبارزان مذهبی پایدار بماند و این پیروزی را هم در طول حرکت خود نشان داد و هم در سخنان احتجاج گونه اش با ابوبکر و عمر به هنگامی که با خواهش و تمنّا به دیدارش آمده بودند، بیان کرد.

گر چه ابوبکر در قبال مبارزات پی درپی زهرا پایداری کرد و حاضر نشد فدک را به آن حضرت برگرداند، اما زهرا علیهاالسلام به وسیله ی مبارزاتش ستمکاری دستگاه خلافت و حقانیت خویش را برای جهان اسلام به اثبات رسانید. همان فدک، برای دستگاه خلافت، نقطه ی انفجاری شد و همانند استخوانی در گلویشان گیر کرد. تا مدتی یکی از وسائل تبلیغاتی مهم و یکی از نقاط ضعف دستگاه خلافت بشمار می رفت که از حل آن عاجز بودند.

زهرای مظلوم یقین داشت که در مبارزه خود پیروزی بزرگی را کسب کرده است اما پیروزی او عقیدتی و دینی بود. او ثابت کرد ابوبکر و عمر شایسته ی غضب خدا و رسول او هستند زیرا کسی را به خشم آورده و دل و جان کسی را آزرده اند که بنا به نصّ حدیث نبوی

صحیح [۲۷۲] خدا و

[صفحه ۲۱۱]

رسولش با غضب او غضبناک می شدند و با خشم او خشمگین می گردند و از این رو نمی توانند به خلافت خدا و جانشینی رسولش زمامدار مسلمین باشند.

علت وفات فاطمه

تاریخ نشان می دهد که فاطمه در حال حیات پدر بیمار نبود و هیچ نوشته نمی گوید زهرا علیهاالسلام در آن ایام بیمار بود [۲۷۳] او کاملاً سرحال و بانشاط بود ولی پس از مرگ پدر رنجور و پژمرده و گریان بود و تحمل رنج جدائی پدر برای او سخت دشوار بود و برای همین بود که چون خبر مرگ خود را از پدر شنید لبخند زد او مردن را بر زیستن بدون پدر شادی خود می دانست. اگر بعد از وفات پدرش برخورد یاران پیامبر با او و همسرش محترمانه بود همین باعث تسلّای خاطر او می گردید.

متأسفانه حمله به درِ خانه ی او که می خواستند خانه را با هر کس که در آن است آتش زنند، خود این پیشامد ناگوار به تنهائی برای آزردن او بس بود تا چه رسد رویدادهای وحشتناک دیگری هم بدان افزوده شود.

به روی دختر پیغمبر تازیانه بزنند و او را میان در و دیوار بگذارند و باعث سقط جنین او شوند همه ی اینها سبب مرگ نابهنگام او گردید.

[صفحه ۲۱۲]

به طوری که امام صادق علیه السلام فرمود: در اثر ضرباتی که قُنفذ بر پیکر نازنین زهرا وارد ساخت. سقط جنین کرد و بدان علت پیوسته رنجور و ضعیف می گشت تا این که به بستر بیماری افتاد و در خانه خوابید [۲۷۴] و با همین مرض به درود حیات گفت.

کفعمی

در «مصباح» می گوید: سبب وفات فاطمه آن بود که او را صدمه زدند تا سقط جنین کرد. [۲۷۵] .

بدین جهت در زیارتنامه های آن حضرت به وی «شهیده» اطلاق شده است.

مرحوم مفید این زیارت را برای فاطمه علیهاالسلام ذکر کرده است:

«السَّلامُ عَلَیْکَ یا رسول اللَّه السَّلامُ عَلی ابْنَتِکَ الصِّدِّیقهَ الطّاهره، السَّلامُ عَلَیْکِ یا فاطِمَهُ بِنت رسولِ اللَّه یا سیّده نِساءِ العالِمین، أَیَّتُهاَ البَتُول الشَّهیده الطّاهره...». [۲۷۶] .

در نصّ دیگر آمده است:

«السّلامُ علیکِ أیَّتُهاَ البَتُولَه الشهیده ابنَه نبِیِّ الرَّحمه...». [۲۷۷] .

در اینجا نص دیگری است که می گوید:

«السّلامُ علیکِ أیّتُها الصدِّیقه الشهیده الممنُوعهِ إرثُها، المَکْسُورِ

[صفحه ۲۱۳]

ضِلْعُها، المَظلومِ بَعْلُها، المقتُولِ وَلَدُها». [۲۷۸] .

پس شکی نیست که زهرای اطهر بـا اجل خود وفات نکرده، بلکه او شـهیده از دنیا رفته است. بنابراین نوشـته ی عباس محمود عقاد که:

«زهرا لاغر انـدام گندمگون و رنگ پریده بود، پدرش در بیماری مرگ او را دید و گفت او زودتر از همه ی کسانم به من می پیوندد»، [۲۷۹] بی مـدرک است، ظـاهر عبـارت عقاد این است که چون پیغمبر دخترش را ضـعیف و کم بُنیه دیـد، بـدو چنین خبری داد. تا آنجا که اسـناد نشان می دهد، زهرا نه ضعیف بنیه و نه رنگ پریده و نه مبتلا به بیماری بوده است بیماری او پس از این حوادث ناگوار آغاز شد که سرانجام به درود حیات گفت.

به قول سید اسماعیل حِمْیَری:

انّها اسرعُ أهلی میتهُ

و لِحاقاً بی، فلا تکثر جزع

فمضی واتبعته والها

بعد غیض جرعتهُ و وجعه [۲۸۰] .

«فاطمه از دیگر خاندان من زودتر

می میرد و به من می پیوندد در مرگ او بسیار ناله مکن پیغمبر رفت و فاطمه از آن پس که خشم و درد را جرعه جرعه نوشیده بود، مشتاقانه به دنبال او شتافت».

آری فاطمه علیهاالسلام، این چنین مظلومانه دار فانی را ترک گفت. و پس از

[صفحه ۲۱۴]

مرگش حیات دیگری در تاریخ آغاز نمود و در چهره ی ستمدیدگان هاله ای از فاطمه پیدا شد و همه ی قربانیان زور و فریب نام فاطمه علیهاالسلام را شعار خویش نمودند و نام او منبع الهام بخش آزادی و حق خواهی و عدالت طلبی و مبارزه با ستم و قساوت و تبعیض گردید.

والسلام علی سیّده الجلیله

المخفیّه قبراً والمجهولِه قدراً

پاورقی

[۱] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۲۱۹.

[۲] طبقات ابن سعد: ج ۸، ص ۱۱.

[۳] تاریخ طبری: ج ۱۳، ص ۲۴۳۴ و نیز ج ۴، ص ۱۸۶۴.

[۴] انسان الأشراف: ص ۴۰۲.

[۵] کامل ابن اثیر: ج ۲، ص ۳۴۱.

[۶] مقاتل الطالبیّین: ص ۳۰.

[۷] نظم درر السمطین: ص ۱۷۵.

[۸] ذخائر العُقبی: ص ۵۳.

[۹] تذکره الخواصّ: ص ۳۰۶.

[۱۰] انساب الأشراف: ص ۴۰۳.

[۱۱] الإستیعاب: ج ۴، ص ۳۷۴.

[۱۲] تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۲۰.

[۱۳] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۲۱۳- ۲۱۵.

[۱۴] المناقب: ج ۳، ص ۳۵۷.

[۱۵] اصول کافی: ج ۱، ص ۴۵۸.

[۱۶] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۶.

[۱۷] کشف الغُمه: ج ۲، ص ۷۵.

[۱۸] دلائل الإمامه: ص ۱۰.

[۱۹] وافی: ج ۱، ص ۱۷۳.

[۲۰] مصباح کفعمی: ص ۵۱۲- روضهالواعظین: ص ۱۷۳.

[۲۱] دلائل الإمامه: ص ۱۰.

[۲۲] اصول کافی: ج ۱، ص ۴۵۷.

[۲۳] کشف الغمّه: ج ۲، ص ۷۵.

[۲۴] به نقل بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۹.

[۲۵] جلد ۴۳، ص ۷.

[۲۶] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۵.

[۲۷]

طبقات ابن سعد: ج ۱، ص ۱۴۳.

[۲۸] الکامل فی التاریخ: ج ۲، ص ۵۱.

[۲۹] محق قمی، منتهی الآمال: ج ۲، ص ۳۷.

[۳۰] شهیدی، زندگانی فاطمه زهرا علیهاالسلام: نوشته ی دکتر شهیدی، ص ۲۹- ۲۶.

[۳۱] شهیدی، زندگانی فاطمه زهرا علیهاالسلام: نوشته ی دکتر شهیدی، ص ۲۹- ۲۶.

[۳۲] کشف الغمه: ص ۱۳۵.

[۳۳] مقاتل الطالبیّن: ص ۴۹- بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۲۱۵.

[۳۴] روضه المتقین: ج ۱، ص ۱۸۱- بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۸۶.

[۳۵] به نقل عوالم: ج ۱۱، ص ۵۳۳.

[۳۶] تذکره الخواص: ص ۳۰۶.

[۳۷] بحار: ج ۴۳، ص ۱۸۰.

[۳۸] اصول کافی: ج ۱، ص ۴۵۸.

[۳۹] مقاتل الطالبیّن، ص ۴۹، طبع بیروت.

[۴۰] المعارف: ص ۶۲.

[۴۱] المناقب: ج ۲، ص ۱۱۲.

[۴۲] معالم الزُلفی: ص ۱۳۳- کافی: ج ۱، ص ۴۵۸.

[۴۳] اعیان الشیعه: ج ۱، ص ۳۱۹ به تفصیل اقول را آورده است.

[۴۴] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۲۱۵- ۲۱۶.

[۴۵] ابن شهر اشوب، المناقب: ج ۳، ص ۳۶۵.

[۴۶] شیخ طوسی، التهذیب: ج ۶، ص ۹.

[۴۷] المناقب: ج ۳، ص ۳۶۵ و عوالم: ج ۱۱، ص ۵۲۶.

[۴۸] ترعه بمعنی باب.

[۴۹] صدوق، معانی الأخبار: ص ۲۶۷.

[۵۰] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۱۸۷- ج ۱۰۰، ص ۱۹۱ و کافی: ج ۱، ص ۴۶۱ والفقه: ج ۱، ص ۲۲۹ و معانی الأخبار: ص ۶۸ و عیون أخبار الرضا: ج ۱، ص ۳۱۱ والتهذیب: ج ۳، ص ۲۵۵ و عمده الأخبار: ص ۱۲۹ و شفاء الغرام: ج ۲، ص ۲۶۰.

[۵۱] قرب الإسناد: ص ۱۶۱.

[۵۲] محب الدین طبری، ذخائر العُقبی: ص ۵۴.

[۵۳] شفاء الغرام: ج ۲، ص ۳۶۰.

[۵۴] صحیح بخاری: ج ۳، ص ۲۹.

[۵۵] الموطّأ: ج ۱، ص ۱۹۷.

[۵۶] ابونعیم، حلیه الأولیاء: ج ۶، ص ۳۴۷.

[۵۷] سنن ترمذی: ج ۵،

ص ۷۱۸.

[۵۸] مسند احمد بن حنبل: ج ۲، ص ۴۰۱.

[۵۹] ابن سعد، الطبقات الکبری: ج ۸، ص ۳۰.

[۶۰] مروج الذهب: ج ۳، ص ۲۹۷ و وفاء الوفاء: ج ۳، ص ۹۰۵.

[۶۱] وفاء الوفاء: ج ۳، ص ۹۰۷.

[۶۲] الاستیعاب: ج ۱، ص ۳۷۷ و ذخائر العُقبی: ص ۵۴ و وسیله المال فی عدّ مناقب الآل: ص ۹۳.

[۶۳] عمده الأخبار: ص ۱۲۹ و احقاق الحق: ج ۱، ص ۴۷۶.

[۶۴] ذخائر العُقبی: ص ۵۴، وفاء الوفاء: ج ۳، ص ۹۰۷، عمده الأخبار: ص ۱۲۹.

[۶۵] تاریخ الإسلام: ص ۲۲۹ احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۴۷۶.

[۶۶] اصول کافی: ج ۱، ص ۴۶۱.

[۶۷] الفقیه: ج ۲، ص ۵۷۲.

[۶۸] وسائل الشیعه: ج ۱۰، ص ۲۸۸.

[۶۹] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۱۸۶ و ج ۱۰۰، ص ۱۹۳.

[۷۰] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۱۸۳.

[۷۱] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۲۱۵.

[۷۲] طبقات: ج ۸، ص ۳۰.

[۷۳] اصول کافی: ج ۱، ص ۴۵۶.

[۷۴] تیجانی، آنگاه که هدایت شدم: ص ۹- ۲۲۸.

[۷۵] مصباح الأنوار: به نقل بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۲۱۷ و عوالم: ج ۱۱۷ ص ۴۹۴.

[۷۶] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۲۱۰.

[۷۷] تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۱۱۵، چاپ بیروت.

[۷۸] بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۹۱.

[۷۹] همدانی، مودّه القُربی: ص ۱۳۱ و عوالم العلوم: ج ۱۱، ص ۵۱۴.

[۸۰] روضه الواعظین: به نقل بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۱۹۲.

[۸۱] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۱۹۹.

[۸۲] طبری، ذخائر العُقبی: ص ۵۳، چاپ قاهره، سال ۱۳۵۶، و استیعاب: ص ۷۵۱.

[۸۳] سنن بیهقی: ج ۶، ص ۳۹۶ مقتل خوارزمی، مقتل الحسین، ص ۸۲.

[۸۴] انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۰۵.

[۸۵] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۱۸۳.

[۸۶] البدایه والنهایه: ج ۵، ص

۲۸۵ و مناقب ابن شهر اشوب: ج ۳، ص ۳۶۳ و بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۱۸۳.

[۸۷] صحیح بخاری: ج ۵، ص ۱۳۹ و سنن بیهقی: ج ۶، ص ۳۰۰ والبدایه والنهایه: ج ۵، ص ۲۸۵.

[۸۸] شرح ابن ابی الحدید: ج ۶، ص ۴۹.

[۸۹] عمر رضا کحاله، اعلام النساء: ج ۳، ص ۱۲۲۱.

[۹۰] نهج البلاغه: خطبه ۲۰۲ با کمی تفاوت اعلام النساء: ج ۳، ص ۱۲۲۱.

[۹۱] عیون المعجزات، به نقل از بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۲۱۲ و تذکره الخواصّ، سبط ابن جوزی: ص ۳۱۸.

[۹۲] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۲۱۳.

[۹۳] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۱۹۹.

[۹۴] المجالس السنیّه: ج ۵، ص ۱۲۰.

[۹۵] این حدیث از جهت معنی از احادیث متواتر اهل سنت بوده، و مهمترین محدثین آنها در باب مناقب آن حضرت ضبط نموده اند از جمله: بخاری، مسلم، ترمذی، ابن حنبل، ابوداود و...

[۹۶] این روایت را ابن حجر عسقلانی در اصابه در ترجمه ی حضرت فاطمه نقل نموده، و نبهانی در «الشرف الموئد» ص ۵۱ روایت آن را به طبرانی و غیر آن نسبت داده است.

[۹۷] نور الأبصار شبلنجی: ص ۴۷.

[۹۸] محکمه ی قضائی جانشینان محکوم، ترجمه ی کتاب «الإستغاثه فی بدع الثلاثه» نوشته ی ابوالقاسم کوفی و ترجمه ی و شرح عبدالجواد فلاطوری: ص ۴۹- ۵۲.

[۹۹] محکمه ی قضائی جانشینان محکوم، ترجمه ی کتاب «الإستغاثه فی بدع الثلاثه» نوشته ی ابوالقاسم کوفی و ترجمه ی و شرح عبدالجواد فلاطوری: ص ۴۹- ۵۲.

[۱۰۰] مستدرک الصحیحین: ج ۳، ص ۱۵۳- اُسد الغابه: ج ۵: ص ۵۲۲- تهذیب التهذیب: ج ۱۲، ص ۴۴۱- کنز العمّال: ج ۷، ص ۱۱۱.

[۱۰۱] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۱۵۹.

[۱۰۲] اُسد الغابه: ج ۵، ص ۵۲۲.

[۱۰۳] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۱۹۶.

[۱۰۴] دینوری، الإمامه والسیاسه: ص

۱۷ و ۱۸.

[۱۰۵] ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، ص ۳۰۶.

[۱۰۶] ابن عبدالبرّ، الإستیعاب فی معرفه الأصحاب: ج ۳، ص ۹۷۵ چاپ قاهره.

[۱۰۷] بلاذری، أنساب الأشراف: ج ۱، ص ۵۸۷ شماره ی حدیث ۱۱۸۸.

[۱۰۸] ابن عبدربّه، عِقدالفرید: ج ۵، ص ۱۴.

[۱۰۹] المصنف: ج ۷، ص ۴۳۲.

[۱۱۰] الإمامه و السیاسه: ج ۱، ص ۱۲.

[۱۱۱] الإمامه و السیاسه: ص ۱۰ و ۱۱.

[۱۱۲] الإمامه و السیاسه: ص ۱۰ و ۱۱.

[۱۱۳] الإمامه و السیاسه: ص ۱۰ و ۱۱.

[۱۱۴] الإمامه و السیاسه: ص ۱۰.

[۱۱۵] ظاهراً عمر فراموش کرده است موقعی که پیغمبر بین یاران خود عقد برادری بسته بود، علی علیه السلام را برادر خود خواند. (تاریخ طبری: ج ۲، ص ۲۱۷ و تاریخ ابوالفداء: ج ۱، ص ۱۱۹).

[۱۱۶] الإمامه و السیاسه: ص ۱۸.

[۱۱۷] الإمامه و السیاسه: ص ۲۰.

[۱۱۸] الإمامه و السیاسه: ص ۱۱.

[۱۱۹] بلاذری، انساب الأشراف: ج ۱، ص ۵۸۶، حدیث شماره ۱۱۸۴.

[۱۲۰] ابن عبدربه، عِقدالفرید: ج ۵، ص ۱۳ و ۱۴- فقالت یابن الخطاب اجئتَ لتحرقَ دارَنا؟ قال: نعم أو تدلخوا فیما دخلت فیه الأمّه. چاپ بیروت، ج ۴، ص ۲۶۰.

[۱۲۱] ابراهیم بن سیّار از رؤسای مذهب معتزله است.

[۱۲۲] الملل والنِّحل: ج ۱، ص ۵۷.

[۱۲۳] عمادالدین، المختصر فی أخبار البشر: ج ۱، ص ۱۵۶ چاپ مصر.

[۱۲۴] متقی هندی، کنز العمّال: ج ۵، ص ۶۵۱، حدیث شماره ۱۴۱۳۸.

[۱۲۵] أعلام النساء: ج ۵، قسمت حرف «فاء» فاطمه بنت محمد صلی اللّه علیه و آله.

[۱۲۶] السقیفه والخلافه: ص ۱۴ چاپ قاهره.

[۱۲۷] عبدالفتاح، الإمام علی بن ابیطالب: ج ۱، ص ۱۹۰.

[۱۲۸] دیوان محمد حافظ ابراهیم: ج ۱، ص ۸۲.

[۱۲۹] علامه ی امینی، الغدیر: ج ۸، ص ۸۶.

[۱۳۰] الإستیعاب: ج ۳، ص ۹۷۵.

[۱۳۱] الوافی بالوفیات: ج ۱۷،

ص ۳۱۱.

[۱۳۲] نویری: نهایه الأرب فی فنون الادب: ج ۱۹، ص ۴۰.

[۱۳۳] طبرانی: المعجم الکبیر: ج ۱، ص ۶۳، حدیث ۴۳ و طبری، تاریخ الأُمم والملوک: ج ۲، ص ۶۱۹ و یعقوبی: ج ۲، ص ۱۳۷ و ابن قُتیبه، الإمامه و السیاسه: ج ۱، ص ۱۸ و متقی هندی، کنزالعمّال: ج ۵، ص ۶۳۱ و دهلوی هندی، إزاله الخلفاء: ج ۲، ص ۲۹.

[۱۳۴] مسعودی، مروج الذهب: ج ۲، ص ۳۰۸.

[۱۳۵] شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید: ج ۲، ص ۲۱.

[۱۳۶] شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید: ج ۲، ص ۲۱.

[۱۳۷] شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید: ج ۲، ص ۲۲.

[۱۳۸] شرح ابن ابی الحدید: ج ۲، ص ۴۵.

[۱۳۹] شرح ابن ابی الحدید ج ۲، ص ۵۶.

[۱۴۰] شرح ابن ابی الحدید: ج ۲، ص ۵۷.

[۱۴۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۶، ص ۴۹.

[۱۴۲] شرح ابن ابی الحدید ج ۶، ص ۴۹.

[۱۴۳] شرح نهج البلاغه: ج ۳۰، ص ۱۶ و ۱۷.

[۱۴۴] الکامل ابن اثیر: ج ۳، ص ۳۹۷- طبری: ج ۵، ص ۱۵۳- بیهقی، دلائل النبوّه: ج ۳، ص ۱۶۱- الحدائق الوردیه: ج ۱، ص ۵۲- المواهب اللدنیه: ج ۱، ص ۱۹۸- جمهره أنساب العرب: ص ۱۶- نزل الأبرار: ص ۱۳۴- الریاض النضره: ج ۴، ص ۲۳۹- ذخائر العُقبی: ص ۱۱۶- إرشاد الساری: ج ۶، ص ۱۴۱- البحر الزخار: ج ۱، ص ۱۰۸- أُسدالغابه: ج ۴، ص ۳۰۸- الإصابه: ج ۴، ص ۴۷۱- صفه الصفوه: ج ۲، ص ۹.

[۱۴۵] سید محمد حسین سجاد، آتش به خانه ی وحی: ص ۱۰۰ پاورقی یک.

[۱۴۶] بلاذری، أنساب الأشراف: ج ۱، ص ۴۰۴- طبری، ذخائر العقبی فی مناقب القربی: ص ۵۵- البحر الزخار: ج ۱، ص ۲۰۸- اتّحاف السائل: ص ۳۳- لباب الأنساب والألقاب والأعقاب: ج

۱، ص ۳۳۷- الجوهره فی نسب الإمام علی و آله: ص ۱۹- اسدالغابه: ج ۴، ص ۳۰۸- الإصابه: ج ۴، ص ۴۷۱- التبیین فی أنساب القرشیّین: ص ۱۳۳- تاریخ الهجره النبویه: ص ۵۸- صفه الصفوه: ج ۲، ص ۹- التحفه اللطیفه فی تاریخ المدینه الشریفه: ج ۱، ص ۱۹- نورالأبصار: ص ۱۴۷- تاریخ الخمیس: ج ۱، ص ۲۷۹- البدایه والنهایه: ج ۷، ص ۳۳۲- المختصر فی أخبار البشر: ج ۱، المعارف: ص ۲۱۱- نهایه الارب: ج ۱۸، ص ۲۱۳.

[۱۴۷] إسعاف الراغبین: ص ۸۶- مطبوع در حاشیه ی نور الأبصار- نُزهه المجالس: ج ۲، ص ۱۸۴- الفصول المهمّه: ص ۱۲۶- اولاد الإمام علی، تألیف سید مهدی سویج: ص ۴۶- مشارق الأنوار حمزاوی: ص ۱۳۲.

[۱۴۸] شهرستانی، ملل و نحل: ج ۱، ص ۵۷.

[۱۴۹] الوافی بالوفیات: ج ۶، ص ۱۷.

[۱۵۰] لسان المیزان: ج ۱، ص ۲۶۸ شماره ی ۸۲۴.

[۱۵۱] اثبات الوصیّه: ص ۱۴۲.

[۱۵۲] المناقب: ج ۳، ص ۱۳۲.

[۱۵۳] شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید: ج ۱۴، ص ۱۹۲.

[۱۵۴] الشافی: ص ۲۳۵ به نقل از ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۷۲.

[۱۵۵] الشافی: ص ۲۳۵ به نقل از ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۷۲.

[۱۵۶] الشافی، سید مرتضی: ص ۲۸۳- به نقل از ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۸۳.

[۱۵۷] این کتاب اخیراً چاپ شده و به فارسی هم ترجمه شده است.

[۱۵۸] به مقدمه کتاب سلیم بن قیس مراجعه شود.

[۱۵۹] کتاب سلیم بن قیس: چاپ نجف، ص ۲۲، چاپ ایران، ص ۸۴ و ۸۵.

[۱۶۰] طبرسی، الاجتحاح: ج ۱، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.

[۱۶۱] کتاب سلیم بن قیس: ص ۸۵.

[۱۶۲] فدک زمینی آباد و حاصلخیزی در نزدیکی خیبر بود و از مدینه ۱۴۰ کیلومتر فاصله داشت و بعد

از خیبر، نقطه ی اتکاء یهودیان در حجاز به شمار می رفت (مراصد الإطلاع: ماده ی فدک».

[۱۶۳] ذهبی، میزان الإعتدال: ج ۲، ص ۲۲۸- سیوطی، درّ المنثور: ذیل آیه «و آت ذا القربی حقه» (اسراء: ۲۶).

[۱۶۴] سیوطی، ذیل همین آیه در المنثور: ج ۴، ص ۱۷۷.

[۱۶۵] ذهبی، میزان الإعتدال: ج ۲، ص ۲۲۸.

[۱۶۶] متقی، کنزالعمّال: ج ۲، ص ۱۵۸.

[۱۶۷] سهمودی، وفاء الوفاء: ص ۱۵۳.

[۱۶۸] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه: ج ۱۶، ص ۲۱۰.

[۱۶۹] نهج البلاغه: نامه ۴۵ نامه ی معروف به عثمان بن حُنیف.

[۱۷۰] بخاری: صحیح: ج ۵، ص ۱۷۷- مسلم: صحیح، ج ۳، ص ۱۳۸۰.

[۱۷۱] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه: ج ۱۶، ص ۲۱۹.

[۱۷۲] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه: ج ۱۶، ص ۲۸۴.

[۱۷۳] نهج البلاغه: نامه ۴۵ نامه ی معروف به عثمان بن حُنیف.

[۱۷۴] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه: ج ۱۶، ص ۲۸۰.

[۱۷۵] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه: ج ۱۶، ص ۲۷۵.

[۱۷۶] سهمودی، وفاء الوفاء: ج ۲، ص ۱۶۰.

[۱۷۷] بلاذری، فتوح البلدان: ص ۳۸.

[۱۷۸] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه: ج ۱۶، ص ۲۱۶.

[۱۷۹] یاقوت، معجم البلدان: چاپ اول، زیر حرف (ف – د).

[۱۸۰] ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۱۷.

[۱۸۱] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه: ج ۱۶، ص ۲۱۷.

[۱۸۲] مسلم، صحیح: ج ۴، ص ۱۸۰۷.

[۱۸۳] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه: ج ۱۶، ص ۲۵۲.

[۱۸۴] صدوق، ابن بابویه قمی، علل الشرایع: ج ۱، ص ۱۴۹، طبع قم.

[۱۸۵] صدوق، ابن بابویه قمی، علل الشرایع: ج ۱، ص ۱۴۹، طبع قم.

[۱۸۶] صدوق، ابن بابویه قمی، علل الشرایع: ج ۱، ص ۱۴۹، طبع قم.

[۱۸۷] طرائف: ج ۱، ص ۲۵۲.

[۱۸۸] کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۶، بنا به نقل کلینی، خلیفه عباسی «مهدی» بود نه هارون.

[۱۸۹] محمود عقاد، فاطمه الزهرا والفاطمیون: ص ۶۰، چاپ لبنان، ۱۹۶۷.

[۱۹۰]

فدک در تاریخ ترجمه: محمود عابدی: ص ۵۰ تألیف شهید محمد باقر صدر.

[۱۹۱] صحیح مسلم: ج ۲، ص ۳۳۱.

[۱۹۲] مستدرک الصحیحین: ج ۳، ص ۱۶۰- الإستیعاب: ج ۲، ص ۷۵۱.

[۱۹۳] در اینباره به کتاب «صحابه از دیدگاه نهج البلاغه» تألیف نگارنده مراجعه شود.

[۱۹۴] سوره ی مائده: ۵۰.

[۱۹۵] انعام: ۶۷.

[۱۹۶] هود: ۳۹.

[۱۹۷] قیله، زن با شخصیت و شرافتمندی بود که نسب قبائل انصار به او منتهی می گردد.

[۱۹۸] توبه: ۱۳.

[۱۹۹] ابراهیم: ۸.

[۲۰۰] کلینی، کافی: ج ۱، ص ۳۴.

[۲۰۱] مجلسی، بحار الأنوار: ج ۲، ص ۹۲.

[۲۰۲] ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۲۸.

[۲۰۳] سیره ی حلبی: ج ۳، ص ۳۹۱.

[۲۰۴] شرح نهج البلاغه: ج ۱۶، ص ۲۱۴- بلاغات النساء: صص ۳۱- ۳۲-.

[۲۰۵] زن روسپی که در عصر جاهلیت معروف بوده است.

[۲۰۶] شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۱۵.

[۲۰۷] شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۱۵.

[۲۰۸] احزاب: ۳۳.

[۲۰۹] تحریم: ۴.

[۲۱۰] بخاری، صحیح: ج ۶، ص ۷۰- ۷۱.

[۲۱۱] مسلم، صحیح: ج ۱، ص ۳۷۳.

[۲۱۲] احزاب: ۵۳.

[۲۱۳] ابن جوزی، تذکره الخواص: ص ۱۲۲ - ابوالفرج الصفهانی، مقاتل: ص ۳۰- ابن ابی الحدید: ج ۴، ص ۱۸.

[۲۱۴] ابن شهر اشوب، مناقب: ج ۴، ص ۴۵- ۴۴.

[۲۱۵] طلاق: ۱.

[۲۱۶] مسلم، صحیح: ج ۲، ص ۱۰۱۰ در کتاب الحج- بخاری، صحیح: ج ۲، ص ۵۷.

[۲۱۷] مسلم، صحیح: ج ۲، ص ۱۰۱۰ در کتاب الحج- بخاری، صحیح: ج ۲، ص ۵۷.

[۲۱۸] طبری، تاریخ: ج ۳، ص ۱۹۳.

[۲۱۹] تلخیصی از نوشته ی سلیمان کتانی، استاد مسیحی، ترجمه ی جعفر طباطبائی، فاطمه ی زهرا در نیام: ص ۱۶۷ به بعد.

[۲۲۰] طبقات ابن سعد: ج ۲، بخش ۸۵/۲- ابونعیم اصفهانی، حلیه الأولیاء: ج ۲، ص ۴۳- سیوطی، الثغور الباسمه: ص ۱۵، طبع بمبئی- خوارزمی، مقتل الحسن: ص ۷۹-

مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۲۱۱- تهذیب التهذیب: ص ۱۳۴- ذخائر العقبی: ص ۵۳- أنساب الأشراف: ص ۴۰۵- نظم دُرر السمطین: ص ۱۸۱- نور الأبصار: ص ۴۲.

[۲۲۱] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۷- ۱۵۶ به نقل از مناقب.

[۲۲۲] بحار: ص ۴۳، ص ۱۵۷.

[۲۲۳] بحار: ج ۴۳، ص ۱۵۷.

[۲۲۴] بحار: ج ۴۳، ص ۱۵۷- خصال: ج ۱، ص ۲۷۲- امالی صدوق: ص ۱۲۱- ارشاد القلوب: ص ۹۵- روضه الواعظین: ص ۵۲۰- تفسیر عیّاشی: ج ۲، ص ۱۸۸- مناقب: ج ۳، ص ۳۲۲- کشف الغُمّه: ج ۲، ص ۱۲۶.

[۲۲۵] اُسد الغابه: ج ۵، ص ۵۲۴- طبقات ابن سعد: ج ۲، ص ۸۳.

[۲۲۶] کفایه الأثر: ص ۲۷- ۲۶- بحار: ۳۶، ص ۴- ۳۵۳- غایه المرام: ج ۱، ص ۲۰۴- ۲۰۴.

[۲۲۷] صحیح بخاری: ج ۴، ص ۲۴۷- سنن ترمذی: ج ۵، ص ۳۶.

[۲۲۸] اسماء چیزی مثل هودج عروسی بر فاطمه درست کرده بود او در حبشه دیده بود که نعش «تابوت» به شکل خاصی می سازند و جنازه را در آن قرار می دهند. (ذخائر العقبی: ص ۵۳- مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۲۱۰).

[۲۲۹] فاطمه ی زهرا علیهاالسلام زهی در نیام، ترجمه ی سید جعفر طباطبائی: ص ۱- ۲۵۳.

[۲۳۰] شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید: ج ۹، ص ۱۹۸- البته ابی یعقوب شیعه نبود، بلکه سنی معتزلی متعصّبی بود.

[۲۳۱] جاحظ تمایل به نصب عداوت با اهل بیت داشت و در کتاب عثمانیه، بزرگان علمای شیعه را به باد انتقاد گرفته است (الکُنی والألقاب: ج ۲، ص ۱۲۱).

[۲۳۲] شافی، سید مرتضی: صص ۲۳۴- ۲۳۳- بنا به نقل ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه: ج ۱۶، صص ۲۶۷- ۲۶۴.

[۲۳۳] شرح نهج البلاغه: ج ۱ و ۷۳، ص ۱۷۴.

[۲۳۴] نهج البلاغه: ج ۱، ص

.۱۸۱

[۲۳۵] شرح نهج البلاغه: ج ۱، ص ۱۷۴.

[۲۳۶] شرح نهج البلاغه: ج ۱، ص ۱۸۱.

[۲۳۷] شرح نهج البلاغه: ج ۵، ص ۱۳ و ۱۴.

[۲۳۸] عقدالفرید: ج ۵، ص ۱۳ و ۱۴، ج ۳، ص ۶۴.

[۲۳۹] الإمام علی بن ابی طالب: ج ۱، صص ۱۰۴- ۱۱۰.

[۲۴۰] نهج البلاغه: خطبه ۳، معروف به شقشقیّه.

[۲۴۱] فدک در تاریخ موسسه ی مرحوم شهید صدر، ترجمه ی محمود عابدی: ص ۱۰۷- ۱۰۶.

[۲۴۲] دلائل الإمامه: ص ۴۵- بحارالأنوار: ج ۴۳، ص ۱۷۰.

[۲۴۳] بحارالأنوار: ج ۴۳، ص ۲۱۱.

[۲۴۴] بحارالأنوار: ج ۴۳، ص ۱۵۹.

[۲۴۵] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۱۶۰- احتجاج طبرسی: ج ۱، ص ۱۴۷- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۳۳- بلاغه النساء: ص ۱۹- عواظم العلوم: ج ۱۱، ص ۴۵۸.

[۲۴۶] دیوان مهیار: ج ۱، ص ۳۰۰.

[۲۴۷] امالی شیخ طوسی: ص ۹۶- کشف الغُمّه: ص ۱۴۹- البدایه والنهایه: ج ۵، ص ۲۸۵.

[۲۴۸] ابن قُتیبه، الإمامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۰- علل الشاریع، صدوق: ص ۱۷۹، باب ۱۴۹.

[۲۴۹] بحارالأنوار: ج ۴۳، ص ۱۹۸.

[۲۵۰] الإمامه والسیاسه: ص ۲۰.

[۲۵۱] بخاری: ج ۵، ص ۳۶.

[۲۵۲] صحیح بخاری: ج ۳، ص ۳۹.

[۲۵۳] صحیح بخاری، ج ۵، ۱۳۹.

[۲۵۴] صحیح مسلم، ج ۴، ۱۹۰۳.

[۲۵۵] البدایه والنهایه، ج ۵، ۲۴۹.

[۲۵۶] شرح المواهب، ج ۷، ۸.

[۲۵۷] الامامه والسیاسه ج ۱، ۲۰.

[۲۵۸] طبقات ابن سعد، ج ۸، ۱۸.

[۲۵۹] شرح نهج البلاغه، ج ۴، ۸۱.

[۲۶۰] وفاء الوفاء: ص ۱۵۷.

[۲۶۱] ابن کثیر، البدایه والنهایه: ج ۵، ص ۲۴۹ و ۲۸۶، طبع ۱۶ سال ۱۹۳۲.

[۲۶۲] دانشنامه ی ایران و اسلام: دفتر شماره ۶، ص ۸۰۵.

[۲۶۳] شیعیان را به اتهام اینکه سه خلیفه ی اول و معاویه و یزید را لعن می کنند، به مرگ محکوم می کرد (نهایه: ج ۱۴، ص ۲۵۰).

[۲۶۴] الإصابه: ج ۸، ص ۱۵۹- مستدرک:

ج ۳، ص ۱۵۳- تـذکره الخـواص: ص ۱۷۵- ذخـائرالعُقبی: ص ۳۹- اُسـد الغـابه: ج ۵، ص ۵۲۲- صواعـق: ص ۱۰۵- میزان الإعتدال: ج ۲، ص ۷۲.

[۲۶۵] صحیح مسلم: ج ۷، ص ۱۲۱- ۱۳۰.

[۲۶۶] الإمامه والسیاسه: ج ۱۷، ص ۲۰.

[۲۶۷] الإمامه والسیاسه: ج ۱۷، ص ۲۰.

[۲۶۸] صحیح بخاری: ج ۳، ص ۳۹.

[۲۶۹] آنگاه که هدایت شدم: ص ۱۸۸- ۱۹۰.

[۲۷۰] شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید: ج ۴، ص ۶۴ و ۶۵.

[۲۷۱] مسند احمد بن حنبل: ج ۴، ص ۳۲۹ و ینابیع المودّه: ص ۱۷۰.

[۲۷۲] مستدرک الصحیحین: ج ۳، ص ۱۵۳- اُسدالغابه: ج ۵، ص ۵۲۲- تهذیب التهذیب: ج ۱۲، ص ۴۴۱.

[۲۷۳] أنساب الأشراف: ص ۴۰۵.

[۲۷۴] دلائل الإمامه: ص ۴۵- بحارالأنوار: ج ۴۳، ص ۱۷۰.

[۲۷۵] مصباح کفعمی: ص ۵۲۲.

[۲۷۶] کتاب المزار، شیخ مفید: ص ۱۵۶- المقنعه: ص ۴۵۹- البلد الأمین: ص ۱۹۸- و ۲۷۸- بحار الأنوار: ج ۹۷، ص ۱۹۷.

[۲۷۷] بحار الأنوار: ج ۹۷، ۱۹۸- مصباح الزائر: ص ۲۶ و ۲۵.

[۲۷۸] اقبال الأعمال: ص ۶۲۵- بحار الأنوار: ج ۹۷، ص ۱۹۹- ۲۰۰.

[۲۷۹] فاطمه الزهراء: ص ۶۶.

[۲۸۰] دیوان سید اسماعیل حمیری: ص ۲۸۹- مناقب: ج ۳، ص ۳۶۲.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹